

بنیان ضرب المثل ها

و

اصطلاحات عامه در ایران

گردآورنده: محمدرضا حسامی

بنیان ضرب المثل‌ها

کلمه مثل در ایران باستان «مَتَل» بوده که بعدها تغییر یافته و در زبان عربی به صورت مثل درآمده و البته کلمه مصطلع متلک نیز از همان مَتَل کهن پارسی قدیم می‌آید.

دولا پهنّا

در قدیم پارچه‌هایی بود به عرض 60 سانتی متر و به اینها می‌گفتند یک‌لا پهنّا و پارچه‌هایی بود با عرض 120 سانتی متر که به آن می‌گفتند دولا پهنّا، در عرف عامه چیزی را به قیمت دوبرابر حساب کردن است.

یکی می‌بُرد و یکی می‌دوزد

اگر بر اثر تباری قبلی دو نفر، یکی از دَرِ خشونت و تندى و دیگری از دَرِ نرمی و محبت وارد شود و طرف را دلخوش و امیدوار کند می‌گویند:

تشریف بیاورید

تشریف لباس یا شنل بوده که سلاطین به مهمانان عزیز خود می‌دادند و در واقع سلطان با صدای بلند خطاب به خزانه‌دار یا جامه‌دار می‌گفت: تشریف بیاورید. یعنی لباسی که نام آن تشریف است را بیاورید که به مهمان گرامی هدیه بدهم.

پاسخ آن را دریافت کننده‌ی هدیه به این صورت می‌داد: صاحب تشریف باشید.

یعنی همواره در قدرت باشید. جمع تشریف می‌شود تشریفات.

بروت بالا رفته

معنی بر رو شدن و گستاخی کردن شخص است. بروت یعنی موی بالای لب که آن را سبیل یا سبیل هم می گویند و در قدیم رسم بود که وقتی سبیل پرپشت می شود و طرف آن را پیچانده و رو به بالا می کردند که جمله بالا یعنی مگر آنقدر رشد کرده ای که چنین گستاخی می کنی.

سگ دو زدن

کنایه از این طرف، آن طرف دویدن در تلاش معاش، از عادت سگ گرفته شده که از صبح وقتی شب به اطراف می رود تا لقمه نانی بیابد. در واقع اشاره به تلاش زیاد به دنبال یک روزی کم است.

سگرمه را درهم کشیدن

سگرمه اصطلاح عامیانه به ابرو است وقتی ابروها درهم کشیده می شود نشانه اخم است..

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

کنایه از اینکه عوعوی سگ، به ماه زیان نرساند. ماه درخشش خودش را دارد و عوعوی سگ لطمه ای نرساند.

سگ هار که مرا گاز نگرفته

وقتی سگ هار کسی را گاز بگیرد اگر سریع به بیمارستان و مداوا نرسد خودش هم حالت هاری گرفته و به افراد حمله می کند.

سلامت در کنار است

دوری از مردم سبب دور شدن از خطر است.

سماق مکیدن

کنایه از آرزوی خام داشتن است. سماق میوه ترش و ریز با دانه‌های ریز و هسته دار است که شیرهایش را کشیده و داخل آش می‌ریزند و خشک آن را پودر کرده روی کباب می‌ریزند.

سَمبَل کاری

سرسری انجام دادن کار.

سنده سلام

یک نوع جوش است که زیر پلک پایینی می‌زند. در قدیم معتقد بودند که سحر اول صبح به مستراح بروند و بگویند سنده سلامت می‌کنم، خوب می‌شود.

سنگ روی سنگ بند نمی‌شود

در قدیم کنایه از شدت سردی هوا بوده. چون دو سنگ برای روی هم قرار گرفتن ملاط نمی‌خواهد. حال اگر دو سنگ هم از شدت سرما روی هم بند نمی‌شوند پس سرمای بسیار وحشتناکی است.

سنگ قلاب کردن

در قدیم سنگ را در یک فلاخن که یک پایه و دو لبه چوبی مانند حرف Y انگلیسی داشت و به پشت آن تسمه وصل بود می گذاشتند و تسمه را کشیده و رها می کردند و سنگ به جای دوری پرتاب می شده کنایه از پرت کردن به ادارات و جاهای مختلف است. دست به سر کردن.

سنگ مفت، گنجشک مفت

کنایه از اینکه هیچ ضرری در کار نیست، اگر موفق شدیم چه بهتر و اگر نشدیم ضرر نکرده ایم.

سوار خر شیطان شدن

لجبازی کردن.

روی دایره ریختن

فاش کردن راز، دایره یک پوست نازک است که روی یک دایره چوبی می کشند و ابزار موسیقی بود که در تمام خانه ها پیدا می شد. هرچه رویش بریزی باعث سر و صدا می شود.

زبان بادبزن جگر است

وقتی زبان به حرکت افتاد و احساسات درذونی را بیان کرد یک حالت آرامش برای گوینده ایجاد می کند.

زبان مو در آوردن

کنایه از بسیار حرف زدن برای پیشرفت مقصودی، زبان مو در نمی‌آورد و اگر بخواهد در آورد زمان می‌خواهد پس اگر زمان زیادی برای یک موضوع حرف زده شود به طور محال، زبان، مو درمی‌آورد.

زَلَمَ زیمبو

خَرَت پَرَت.

زنده بلا ، مرده بلا

کسی را گویند که زنده و مرده‌اش باعث دردسر است.

آب زیپو

دور انداختن معنی زیپو است. آب زیپو، سوپ یا چایی که به درد بیرون ریختن می‌خورد.

زیر اخیه رفتن

پذیرفتن یا زیر بار پذیرش امری که خلاف میل است رفتن.

زیر جلکی، زیر زیرکی

پنهانی، یواشکی.

زیر بلیت، زیر نگین کسی بودن

تابع و پیرو بودن.

ساق دوش

مردی که شب عروسی همراه داماد می‌رود و داماد را راهنمایی می‌کند.

چاق بودن دماغ

دماغ به معنی فکر و روح است، چاق بودن روح کنایه از سرحال و خوش و خرم بودن.

ستاره سهیل

ستاره‌ای که مردم معتقدند سالی یکبار و آنهم در روز یا شب دیده می‌شود کنایه از اینکه بسیار

کم دیده می‌شود.

سَدّ سکندر

مانع مهم، گفته شده اسکندر برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی یک دیوار با فلز مذاب

درست کرد که بسیار محکم بود.

رَج زدن

وقتی برف زیاد می‌آمد و راه‌ها بسته می‌شد برای عبور پیاده یا سواره، راهی را در برف باز می‌کردند و به این می‌گفتند رَج زدن.

رشته را پنبه کردن

با زحمت زیاد پنبه را با دست و دستگاه نخ‌ریسی دستی تبدیل به رشته نخ می‌کردند و حالا اگر کسی می‌آمد و نخ را دوباره تبدیل به پنبه می‌کرد، زحمت نخ‌ریسی را به هدر می‌داد.

رو دست خوردن

بازی بچه‌ها در قدیم بود که دو دست را زیر دو دست شخص مقابل می‌گذاشتند و سعی می‌کردند حواس او را پرت کرده و در واقع فریب دهند و در همان لحظه با دستی که زیر دست طرف مخاطب بود، روی دست او بزنند کنایه از اغفال شدن.

روز از نو روزی از نو

هر روز که بیاید روزی آن هم همراهش بیاید. یک جمله امیدوار کننده برای فردا است.

روی شاخش است

قطعی است، تردید پذیر نیست. میوه هر درخت روی شاخه‌اش است و این تبدیل شده به روی شاخش است.

رو که نیست سنگ پای قزوین است

سنگ پا سنگی تقریباً تخم مرغی شکل و پر از سوراخ بود که برای نرم کردن و تراشیدن پاشنه پا در حمام استفاده می کردند و تولید قزوین آن سالها به همان سختی می ماند.

ذاق و ذوق

سر و صدای بچه ها را می گفتند.

ذِقِ ذِقِ کردن

گریه و سر و صدای بچه برای بدست آوردن چیزی.

ذُقِ ذُقِ کردن

سوزش ناشی از درد زخم که دردی می آید و می رود.

ذکر عیش نصف عیش است

از زبان عرب آمده که می گوید وصف العیش نصف العیش.

راحت الحلقوم

هر چیزی که خوردنش ساده باشد و به آسانی از گلو پایین رود.

راسته کار ماست

هم آهنگ و سازگار بودن، جور بودن.

راست و حسینی

در ابتدا راستا حسینی بوده به معنی ساده و صریح است. بی ریا و پاک.

رُب و زُبش را یاد کردن

رنج و آزار بسیار دیدن.

دنیا دو روز است

یعنی یک روزی می‌آیی و یک روز می‌روی.

دو پایش را در یک کفش کرده

کنایه از سماجت بر سر یک مطلب و یک راه حل است. ظاهراً در تفسیر مردم عوام، دو کفش

یعنی دو عقیده داشتن.

دو دوزه بازی کردن

کنایه از اینکه هر دو طرف را دارد. دوز بازی از بازی‌های قدیمی بچه‌ها بود و اکنون از بین

رفته. یکی از روش‌های بازی، دو دوزه بود.

دورت بگردم

در قدیم معتقد بودند اگر کسی دور تخت یک مریض دور بزند و بگردد، بیماری را از مریض گرفته و به خود منتقل می‌کند و مریض سالم می‌شود.

دوغ وحدت

در قدیم برخی از درویشان دوغ درست می‌کردند و توی آن حشیش می‌انداختند و پس از خوردن آن شروع به ورد خواندن می‌کردند.

دَوَل

چیزی را سرگردان گذاشتن و به امروز و فردا موکول کردن.

دکان کسی را تخته کردن

در قدیم کرکره مغازه‌ها از چوب بود و معمولاً چهار یا پنج لنگه درِ چوبی بود که جلوی مغازه را می‌گرفت و میله‌های آهنی رویش بسته می‌شد. کنایه از اینکه جلوی فعالیتش در آن حوزه را گرفتند.

دک و بوز

دک احتمالاً تحریف شده فک است و بوز هم چانه، در کل به معنی قیافه.

دک و دهن

به دهان گفته می‌شود.

دل دادن و قلوه گرفتن

قلوه همان کلیه است، کنایه از دو نفر با اشتیاق حرف یکدیگر را گوش کردن.

دل گنده بودن

بی اعتنا و سهل انگار در امور.

مَشَنگ

سرخوشی و بی خیالی ناشی از بی فکری.

دَم به دَم

دم مرحله اول نفش کشیدن یعنی وارد شدن هوا به ریه است. کنایه از مداومت و تکرار چیزی است.

روسیاه

در قدیم در ایام نوروز افرادی صورت خود را سیاه می‌کردند و با سر و صدا و دایره زدن، انعام می‌خواستند. چون صورتشان سیاه شده بود کسی آنان را نمی‌شناخت. کنایه از اینکه کاش رویم سیاه بود تا شناخته نشوم. کنایه از گناه کار بودن یا خطا کار بودن است.

دَرز و دوز کردن

دوختن و وصله کردن لباس.

دَرسش را از بر است

هشیار و آگاه کار خودش است.

دَرش را بگذار

تا وقتی دَرِ دیگ باز است مواد اولیه اضافه می‌کنند ولی وقتی دَر آن را می‌گذارند یعنی باید آن را رها کنند تا بپزد. کنایه از اینکه در باره سوژه دیگر صحبتی نشود.

غوره نشده مویز شدن

کودکی که هنوز بزرگ نشده بخواهد کار مردان بکند. انگور ابتدا به صورت غوره، سپس انگور و سپس مویز شود.

دَر کاسه کسی گذاشتن

جواب تند و تیز به کسی دادن بگونه‌ای که مجاب شود. از عادات قبایل مغول بود که یک کاسه به دست گرفته نزد صاحبان چادرهای دیگر می‌رفتند و صاحب چادر به فراخور حال چیزی در کاسه می‌گذاشتند.

دزد سر گردنه

دزدی که سر گردنه می‌ایستاد و اموال مسافرین را به غارت می‌برد.

دست بالای دست بسیار است

مقتدرتر و ماهرتر از هر ماهری هم هست.

داغ دل تازه کردن

در قدیم برای اسب و گوسفند و گاو یک میله آهنی که نقش روی آن داشت و معرف مالک آن بود را در آتش گذاشته و پس از داغ شدن بر بدن چهارپا نقش می‌کردند که باعث سوختن پوست و حتی گوشت می‌شود و تا آخر عمر حیوان یا سال‌های دراز بر بدنش می‌ماند. همان کار را با دل انسان کردن یعنی درد و رنج کسی را عملاً به یاد وی آوردن.

در خانه باز گذاشتن

سخت‌و‌تمند بودن و مهمان نواز بودن یعنی در خانه‌اش بر روی همه مردم یا دوستانش باز است و با روی باز استقبال می‌کند.

توی تشک پر قو خوابیدن

در قدیم داخل لحاف و تشک را با پنبه یا پر مرغ پُر می‌کردند. پر قو در لطافت معروف است پس اگر روی تشکی از پر قو دراز بکشید از شدت نرمی احساس خوبی دست می‌دهد. کنایه از کاملاً بی خیال بودن.

دست به دهان بردن

بی چیز بودن.

دست و پا چلفتی بودن

چلفتی سرشاخه نازک و خشک درختان را می‌گفتند. چلفتی کنایه از اینکه عاجز و بیکاره است.

دستش خوب است

در قدیم عوام عقیده داشتند که دست بعضی‌ها برای انسان می‌تواند سبب خیر و برکت باشد که اصطلاحاً می‌گویند دستش خوب است.

دست ننهات درد نکند

معتقد بودند که یاد دادن هنرها بخصوص به دخترها کار مادرش است و اگر آن هنرها را ندارد یا نمی تواند خوب انجام دهد از غفلت ننه اش است.

موش مردگی

موش هر گاه که خطر را نزدیک ببیند خود را به مردن می زند تا آنرا دور بیندازند و رها کنند که آنگاه به سرعت از محل دور شود کنایه از ترس خود را بیمار نشان دادن. خود را ضعیف و ناتوان نشان دادن.

خیمه شب بازی

خیمه ای برپا می کردند و یک نفر بازیگردان، از پشت صحنه عروسکها را می چرخاند و بازی می دهد. در اصطلاح به معنی سرگرم کردن مردم به کاری است در حالی که اصل کار دست کسی است که دیده نمی شود. پشت پرده هم گفته اند.

دادار دودور

مراد، آبروی زن است.

دارام دوروم

سر و صدای آلات موسیقی را می گویند.

داش مشتی

آدم پهلوان صفت و جوانمرد.

دامن کشان

با ناز و ادا راه رفتن.

دخل کسی را آوردن

دخل به معنی کشویی که درآمد روزانه مغازه را در آن میختند. اگر کسی دخل را می آورد یعنی درآمد روزانه مغازه ای را بیرون بردن و به معنی بیچارگی و صدمه دیدن صاحب مغازه بود.

در بیابان کفش کهنه نعمت است

هر موقع و جایی که چیز مورد نیاز قابل دسترسی نباشد اگر بد و معیوبش هم بدست آمد در حکم نعمت است.

نحس یا سعد

عوام هر روز را برای انجام کاری بد یا خوب می دانستند که به عربی نحس یا سعد می گفتند. روزهای دوشنبه و پنجشنبه و جمعه برای ناخن گرفتن، خوب بوده و روزهای دیگر برای این کار بد بوده و موجب حوادث بد می شده. این اعتقاد خرافی بوده که اکنون تقریباً پاک شده.

درخت پر بار سنگ می خورد

کنایه از مردم لایق و پرکار همواره هدف تهمت دون همتان‌اند. از این می‌آید که بچه‌ها به درختان پر میوه که شاخه‌هایشان برای آنها قابل دسترسی نبود سنگ پرتاب می‌کردند تا بخورد به میوه و بیفتد پایین.

خنس پنس

مخمصه و اشکال

جَل و چو انداختن

درد کردن هم گفته‌اند به معنی شایعه پراکنی.

دَر دنیا همیشه روی یک پاشنه نمی‌گردد

در همیشه حول محور و لولاهای خودش می‌چرخد ولی دنیا همیشه یک جور نیست و یک روال ندارد.

در دیزی باز است ، حیای گربه کجا رفته

اگر کسی به شما رو دهد شما حداقل آبرو داری کنید و پر رویی و بی حیایی نکنید.

خرِ مردِ رند

رند کسی است که زرنگی می‌نماید و به نفع خود، دیگران را اغفال می‌کند ولی خرِ مردِ رند کسی است که با وجود حماقت، قصد اغفال دیگران را دارد و نتیجه‌اش بیهوده است.

خرِ وامانده محتاج چُش است

چُش کلمه‌ای است که چارپاداران برای توقف و بازداشتن خر از ادامه رفتن گویند. کنایه از کسانی که از کثرت تنبلی، منتظر کمترین بهانه برای توقف کار هستند.

خواب خرگوشی

کنایه از غفلت است. کوبند خرگوش خود را به حالت خواب نشان می‌دهد تا به محض اینکه صیاد آمد او را بگیرد، جستی زده فرار کند.

خواب زن چپ است

مشهور است که تعبیر خواب زن عکس تعبیر همان خواب از سوی مرد است.

دوری و دوستی

ممکن است در رابطه و دوستی نزدیک داشتن گله مندی و انتقادی واقع شود که اگر دور باشی آن را نمی‌بینی و مطرح نمی‌کنی بنابراین دوستی‌ات باقی می‌ماند ولی اگر در دوستی نزدیک عیب‌جویی و خرده‌گیری کنی دوستی‌ات پایان می‌یابد.

خار در چشم کسی بودن

مسلم است اگر اندک چیزی به چشم کسی برود سریعاً می‌خواهد آن را درآورد و دور بیندازد
کنایه از مزاحم ناگوار داشتن.

خاصه خرجی کردن

در قدیم نانوایان به نان ماکول و برشته نان خاصه می‌گفتند و خمیر و کم کیفیت را نان خرجی
می‌نامیدند. در واقع نانوایان بین مشتریان فرق می‌گذاشتند و کلمات خاصه خرجی کنایه از
تبعیض گذاردن است.

خاله خانباچی

مخفف کلمات خانم باچی یا خانم آبچی است که دومی ترکی به معنی خواهر آمده و به معنی
دوست و هم صحبت و معاش.

خان خانی

دوره‌ای که خان‌ها با قدرت بر گوشه گوشه مملکت حکومت می‌کردند. ملوک الطوائفی هم
گفته‌اند.

خدا را چه دیدی

یعنی احتمال است که خداوند عکس آنچه در ظاهر قرار است روی بدهد را مقدر کند.

خَرَت به چند

یعنی کسی اهمیت نمی‌دهد. مثال کسی نپرسید خرت به چند.

خرد و خاکشیر - خرد و خمیر

در مورد اشیای شکسته می‌گویند خرد و خاکشیر - در مورد انسان بسیار خسته و کوفته می‌گویند خرد و خمیر.

چه نقلی دارد

چه اهمیتی دارد.

چیز خور کردن

در قدیم اگر کسی رفتار غیر عادی از خود نشان می‌داد معتقد بودند آب طلسم برای مریض کردن شخص یا دیوانه کردن او به او خورانده‌اند. در بین بانوان اعتقاد بر این بود که می‌توان به دعانویسان یا رمالان رجوع کرده دعایی گرفت و به خورد دشمن داد و او را مریض یا دیوانه کرد.

چه کاره است، رقاص پای نقاره است

نقاره ترکیب طبل و شیپورهای بلند بود که از جای مرتفعی در مکان‌های مذهبی می‌نواختند و برای شادی و رقص نبود بلکه معمولاً قبل از اذان مغرب می‌نواختند. حال اگر کسی با آن برقصد مسلماً از بیکاری است که برای هر سوژه‌ای سعی می‌کند خودش را مشغول کند.

یک چیزیش می‌شود

در مورد عاشق که رفتاری دیوانه‌وار نشان می‌داد می‌گفتند یعنی یا خل شده یا عاشق.

حاضر یراق

سربازی که لباس پوشیده و سلاح در دست آماده کارزار بود را حاضر به یراق می‌گفتند.

حرف باد هوا است

کنایه از اینکه از حرف چیزی باقی نمی‌ماند از مخاطب مدرک کتبی بگیر.

حسابش با کرام الکاتبین است

صحیح آن کراما کاتبین است و در ضرب المثل به معنی بد حساب است. از پرداخت حساب خود طفره می‌رود.

حسابی

در حساب کردن تردید نیست و حاصل‌ها باید کامل و بی نقص باشد. این کلمه را به معنی کامل بودن به کار برده‌اند. آدم حسابی، حسابی کار کرد.

حدیث کلثوم ننه

هر گاه زنی دستور خرافاتی می‌داد آن را حکم کلثوم ننه یا حدیث کلثوم ننه گویند.

حلوای تنتنانی تا نخوری ندانی

نتیجه آن کار مورد نظر را تا شروع به انجام دادن نکنی نخواهی دانست.

مستوری بی بی از بی چادری است

تا وسایل انجام کاری مهیا نباشد نمی‌توان آن را انجام داد.

حواله سر خرمن

در قدیم مالکین و کشاورزان هر گاه چیزی را می‌خریدند چون تنها منبع درآمد آنان از فروش محصولات کشاورزی بخصوص گندم بود زمان پرداخت را هنگام جمع کردن خرمن حواله می‌کردند. این حواله‌ها گاه نقد می‌شد و گاه اگر آفتی به محصول زده بود مفاصا نمی‌شد بنابراین حواله به سر خرمن که ساده آن حواله سر خرمن به معنی حواله کردن به احتمال نقد نشدن بود.

پیه‌اش را به تنش مالیده

با ذکر این که چرب کردن بدن باعث جلوگیری از خشک شدن پوست می‌شود و کرم‌های ضد آفتاب یا مرطوب کننده امروزی هم به همین قصد یعنی جلوگیری از خشک شدن ساخته می‌شود، در قدیم برای بسیاری از جرائم، شخص را شلاق یا چوب می‌زدند ولی اگر شخص بدنش را با چربی، چرب کرده بود، از خشک شدن پوستش که بعد از شلاق یا چوب خوردن روی می‌داد و در محل جراحت‌ها با کمترین حرکتی، درد فراوان ایجاد می‌کرد جلوگیری و درد را بسیار کم می‌کرد. کنایه از اینکه خودش را برای مشکلاتی که انجام آن کار پیش می‌آورد آماده کرده است.

اینقدر دویدی (چریدی) دنبه‌ات کو

وقتی گوسفند در مکان‌های پر علف و سر سبز باشد و خوب خورده باشد تولید دنبه می‌کند که گوسفندهای ایرانی دنبه‌شان آشکار است (یعنی گوسفندهای خارجی بدون دنبه یا کم دنبه هستند). بنابراین اگر کسی با مراکز مهم اقتصادی یا عناوین عالی کاری داشته ولی در زندگی از مال دنیا چیزی نداشته باشد می‌گویند . کنایه از اینکه اگر از امتیازات پست و جایگاهت استفاده نکرده‌ای به مفهوم بی عرضگی.

دهن لق، چانه شل، چانه لق

پر گو کسی که راز نگه ندارد. هم لق نوشته‌اند هم لغ و هر دو با یک معنی.

چیو کردن

چپاول کردن، غارت کردن، مردم چیو تلفظ کرده‌اند.

چر چره، شب چره

وسایل خوراک و پذیرایی کسی مهیا بودن.

چُسی آمدن

تهدید شدن از سوی کسی که امکان عمل ندارد. خالی بندی، توپ توخالی زدن.

چشم را بست و دهان گشود

می‌گویند حیا در چشم است و اگر افراد چشمشان به هم بیفتد حیا مانع پاره‌ای کارها می‌شود. اگر کسی چشم را ببندد پس حیا را کنار گذاشته پس هرچه بی حیایی است می‌گوید.

چوب خط

در قدیم که مردم سواد نداشتند ضمناً مغازه‌داران محل به ساکنین نسیه می‌دادند از یک چوب خط باریک و گرد استفاده می‌کردند و مثلاً هر خط یعنی یک سیر گوشت یا یک خط یعنی نیم من نان و امثال آن. هر دفعه که نسیه برده می‌شد یک تراش روی چوب می‌دادند و آخر سال آن تراش روی چوب را که چوب خط می‌گفتند می‌شمردند و حساب را مفاصا می‌نمودند.

جهنم دره

گویند که مردم گناهکار نمی‌توانند از پل صراط عبور کنند و به پایین می‌افتند. پس جهنم را دره‌ای فرض کرده‌اند بسیار گود و جهنم دره به مکانی مانند جهنم گفته می‌شود. در هنگام خشم و قهر می‌گویند.

جیب خالی پُز عالی

کلمه پُز به معنی ترکیب است و از زبان لاتین به فارسی وارد شده. وقتی می‌گوییم خوش ترکیب یا بد ترکیب چه از بابت چهره یا لباس، کنایه از اینکه ظاهرش آراسته و توانگر نما است ولی جیبش خالی است.

چاخان

احتمالاً خلاصه چاپلوسی خان کردن است و مردم چاخان پاخان هم می‌گویند.

چارطاق

بازگشتن هر دو لنگه در را چهار طاق گویند که نزد مردم چارتاق عادت شده.

چاشته خور

غذایی که در گذشته، دانش‌آموزان یا کارگران در دستمال پیچیده برای نهارخوری بردند. اگر کسی، شخص دیگری را دعوت به شریک شدن در چاشته خوری کرد و فردا هم آن شخص به همان طمع نزد آن کس می‌آمد، مردم می‌گفتند طرف چاشته خور شده.

بی چاک دهان

چاک برای بستن بود و در خیاطی آن را می‌دوختند و شکاف بین دو لبه پارچه را می‌گفتند. هر کس که هر چه در دهانش بیاید بگوید و چاک دهانش قابل بستن نباشد را بی چاک دهان به معنی هرزه‌گو گویند.

تنوره کشیدن

لوله‌ای را برای کشیدن دود بخاری و سماور ذغالی به کار می‌بردند و چون معتقد بودند که دیو به آسمان می‌رود، می‌گفتند تنوره کشید و به آسمان رفت.

توی پوز کسی زدن

توی پوز کسی زدن هر چند که پوزه به چانه گفته می‌شده است. به معنی جلوگیری از حرف‌های بی ربط.

خنگ بودن

خنگ به معنی چهارپای سواری مانند اسب و خر و استر است. این موجودات فقط به غریزه عمل می‌کنند و معروف است که قدرت یادگیری چیزی ندارند و فکر نمی‌کنند. افرادی که چیزی را یاد نمی‌گیرند تشبیه کرده‌اند.

جد و آباء کسی را.....

جد و آباء به معنی پدران و پدر بزرگان و مردم جد و آباد می‌گویند.

جرنگ جرنگ

جیرینگ جیرینگ هم می‌گویند به معنی صدای برخورد سکه‌های پول به یکدیگر یا ظروف شیشه به یکدیگر .

قاذورات

پایین‌ترین مرتبه، بی اهمیت.

جفتک زدن

لگد زدن خر و اسب و استر.

جگر خوردن

جگر را مرکز غم و غصه می دانسته اند و معتقد بودند که ناراحتی باعث زیاد شدن خون در آن می شود، جگر گرم خون شد. خون جگر خوردن به معنی غم و اندوه خوردن فراوان . جگر گرم کباب شد هم در همین معنی است.

جلز و ولز کردن

جیلز و بلیز هم گفته اند که صدای کباب شدن گوشت در روغن است.

جنگولک بازی، جنقولک بازی، الم شنگه در آوردن

دبه در آوردن، بد رفتاری ، اشکال تراشی.

جو بده منزل عوض کن

در قدیم مسافرت ها با اسب و خر و گاری انجام می شد و مسافرین عجله داشتند و می خواستند زودتر به مقصد برسند به کاروان دار اصرار می کردند به مجردی که به منزلگاه (کاروانسرای) بعدی رسیدند زودتر به چهارپایان جو بدهد و به قصد منزل بعدی حرکت کند و خلاصه اش را می گفتند جو بده منزل عوض کن یعنی بهتر است زودتر برویم تا به کارمان برسیم.

جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمرند

در جواب مردم گزافه‌گو و مبالغه‌کن که وقتی به اجرای کاری مبادرت می‌کنند مدعی می‌شوند که نتیجه عمل ما چنین و چنان خواهد بود از روی استهزا می‌گفتند چون جوجه بهاری تا پاییز برسد شاید نیمی از آنها هم نمی‌ماندند و به معنی اینکه باید صبر کرد تا نتیجه کار را دید.

توی بحر چیزی رفتن

بحر به معنی دریا است. افراد می‌توانند لب ساحل نشسته و ساعت‌ها به آب نگاه کنند برخی معتقدند که اثر هیپنوتیز می‌دارد. به هر صورت آرامش و صدای امواج دریا می‌تواند باعث آرام شدن فکر و فرصت اندیشه به موضوع‌های زندگی باشد. توی بحر چیزی رفتن کنایه از عمیق فکر کردن به موضوع مورد نظر است.

به یک پاپاسی هم نمی‌ارزد... به یک قاز نمی‌ارزد

پاپاسی پول مسی کوچکی بوده که تا اواسط دوره ناصرالدین شاه رواج داشته و قاز هم پول خرد مسی دیگری بوده ظاهراً هر پاپاسی معادل دو قاز بوده.

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

شاعر می‌گوید مرو به هند برو با خدای خویش بساز

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

به هر کجا بروی اوضاع همین قرار است و تفاوتی نخواهد کرد.

هن و هن کردن

کشیدن بار سنگین به دوش را هن می‌گفتند و تکرار آن فقط عادت عامه بود.

به مویی بسته است

همچنان که کوچکی و کم وزن بودن را به یک کنجده یک خردل ، یک ارزن تشبیه کرده‌اند. نازکی را هم به مو تشبیه نموده‌اند. کنایه از اینکه به کمترین و نازکترین ریسمان بسته است پس اگر فشار اندکی بیشتر شود پاره خواهد شد.

به گردن آنها که می‌گویند

ظاهراً از عربی العهده علی الراوی به فارسی آمده کنایه از اینکه ما این خبر را شنیدیم ولی راست و دروغش به گردن گوینده.

یک پول سیاه

کمترین پول خورد بوده که چون از آهن ساخته می‌شد اکسیده و سیاه می‌شد و نزد مردم به پول سیاه معروف بود.

سَر تیر

دو دوره ناصرالدین شاه عده‌ای موظف بودند که آهوها را رم بدهند که بیایند از جلوی چادر ناصرالدین شاه عبور کنند و ایشان با تیر بزنند و شکار کرده باشند. عمل اینکه کسی را یا چیزی را جلوی گلوله بردن را سرتیر آوردن گویند.

تنگنا

نا به معنی رطوبت است و در نجاری هر گاه در یا تخته رطوبت داشته باشد آن را زیر الوارهای سنگین می‌گذارند و به این تنگنا گویند.

حواله بر یخ نوشتن

همه می‌دانند که یخ آب می‌شود پس اگر چیزی بر آن نوشته باشی از بین می‌رود پس حواله بی محل را حواله بر یخ گویند.

افاده‌ها طبق طبق، سگ‌ها به دورش وق و وق

در قدیم نان را روی طبق که دایره‌ای بزرگ چوبی بود می‌گذاشتند و دور می‌گرداندند تا در محلات بفروشد و سگ‌های ولگرد دنبال فروشنده که در آن زمان طبق کش می‌گفتند حرکت کرده و وق و وق می‌کردند. کنایه به افرادی است که عناوین بزرگ به خود ببندد و به دیگران کبر و نخوت بفروشند ولی واقعاً بزرگی در وجودشان نباشد فقط عده‌ای متملق برای سودجویی حرفهایش را تأیید کنند.

سَرِ خَر

در قدیم در مزارع خربزه و خیار و گاه در باغات، سر خر مرده‌ای را از تن جدا کرده و برای فراری دادن کلاغ و شغال و حیوانات می‌گذاشتند و گاه از اشیا چیزی مانند سر خر درست می‌کردند که هدف جلوگیری از خسارت بود. بی سرخر زندگی کردن یعنی اصولاً مزاحمتی نباشد که لازم آید سرخر برای فراری دادن مزاحمین داشته باشیم

بُنْجَل

پارچه‌های کهنه و فرسوده را که به درد چیزی نمی‌خورد بنجل می‌گفتند.

بودار بودن

تخمه و آجیل را با حرارت ملایم به گونه‌ای که نسوزد خوش طعم می‌کردند که اصطلاحاً بو دادن می‌گفتند. معمولاً بوی از آن برمی‌خاست و پخش می‌شد. حرف بودار هم به معنی حرفی است که از آن معنی دیگری استنباط شود.

داغ کردم – دلم خنک شد

وقتی عاملی باعث هیجان و یا خشم انسان شود فشار خون بالا رفته و شخص احساس گرما و داغی می‌کند و هرگاه موجب آن ناراحتی، خودش دچار مشکل شود موجب التیام صدمه دیده شده و شخص از عصبانیت می‌افتد و فشار خون عادی می‌گردد. در بین مردم به داغ شدن و خنک شدن تعبیر رفته است.

بر خرمگس معرکه لعنت

درویش‌ها و چشم‌بندها در گوشه خیابان یا میادیننمایش می‌دادند و مردم را سرگرم می‌کردند و بعد تقاضای پول می‌کردند. اگر کسی پیدا می‌شد که ایراد می‌گرفت یا معترض می‌شد خطاب به او می‌گفتند بر خرمگس معرکه لعنت، یعنی بر کسی که مانند مگس مزاحم است ضمناً وز وز هم می‌کند. در واقع به معنی اینکه بر معترض لعنت.

خورده و برده نداشتن از کسی

وقتی این را می‌گویند یعنی نه مالی از کسی خورده‌اند و نه کالایی از او برده‌اند تا بخواهند زیر منت او باشند و رودربایستی کنند بنابراین به صراحت صحبت می‌کنند و ترسی ندارند.

بُرو برگرد ندارد

یعنی این کار قطعی است و اینگونه نیست که دنبال آن بروی و برگردی، همان طور که رفتی کار انجام می‌شود و نیاز به اینکه مکرر بروی و برگردی ندارد.

جِلز و ولز کردن

می‌گویند گوشت وقتی دارد بر اثر حرارت و گرما، کباب می‌شود صدایی مانند جِلز و ولز از آن می‌آید. کنایه از اینکه بر اثر بی‌عدالتی که بر وی رفته است به ناله افتاده.

به چاک بزن

چاک لباس جایی از لباس است که دوخت آن باز شده باشد. کنایه از اینکه وقتی لازم شد حتی از چاک لباس هم استفاده کرد و از آن طریق فرار کرد. در اصطلاح عامه می‌گویند: بزن به چاک.

به جای شمع کافوری چراغ پیه سوز می‌سوزد

شمع کافوری، بلند و باریک و قیمتی بود و در لاله‌های مخصوص می‌گذاشتند و بوی خوش داشت. چراغ پیه سوز با بوی بد و ناخوش و دود داشت. کنایه از اینکه به جای فردی توانمند، کسی بی‌عرضه نشسته است.

ندید بدید

کوته نظر، پست و سفله

به درد خوردن

کسی که مریض می‌شد باید دوايي متناسب با نوع بیماری پیدا می‌کرد و اگر این طور نبود می‌گفتند به درد تو نمی‌خورد.

دندان اسب پیشکشی را نمی‌شمرند

سن اسب از روی دندان‌هایش معلوم می‌شود ولی اگر کسی اسبی به رایگان هدیه داد بی ادبی است که دندان‌هایش را بشمرد تا ببینی چند سالش است و جوان است یا نه.

اگه می‌تونست خودش را نگه می‌داشت

شخصی به لرز افتاده بود و از او قطع نمی‌شد. او را گفتند ژله بخور تا از لرزیدن بیفتی. وقتی برایش ژله درست کردند دید که ژله مدام می‌لرزد گفت : ژله اگر می‌توانست خودش را نگه می‌داشت.

بلند و کوتاه شدن

مراقبت از مریض را که مستلزم حرکت دادن مریض برای خوراندن دوا و دوباره خواباندن مریض بود را بلند و کوتاه شدن می‌نامیدند و معمولاً به کسی که مدام باید برای رسیدگی به مریض بنشیند یا برود چیزی بیاورد می‌گفتند.

به این در و آن در زدن

کسی که گرفتار بود برای حل مشکل خود به در خانه دوستان و آشنایان می‌رفت و آن زمان که برق نبود، کلون در را می‌زدند و به صدا درمی‌آوردند و به این عمل این در و آن در زدن می‌گفتند یعنی در تلاش برای حل مشکل.

به تریج قبای کسی برخوردن

در قدیم افراد بی سواد « ز » را تبدیل به « ج » می کردند و « تریز » به معنی قطعه پارچه مثلثی شکل که در طرفین قبا می گذاشتند را تریج می گفتند. کنایه از برخوردن و گران آمدن امری به کسی است.

به دهن کسی نگاه کردن

همواره در اطراف صاحبان قدرت و ثروت کسانی هستند که چشمشان و گوششان به دهان آنان است که برابر دلخواه آن افراد زندگی و رفتار نمایند تا بتوانند همچنان در دور و بر این قدرتمندان بمانند و سودجویی کنند. کنایه کرده اند از کسانی که به حرف های دیگران توجه دارند و از فکر آنان پیروی می کنند.

به زمین گرم زدن

در قدیم که کرسی و منقل بود وقتی زغال پودر می شد چیزی از آن برای گرما دادن باقی نمی ماند در حالی که منقل و خاکستر درون آن هنوز گرم بود محتویات منقل را به بیرون می ریختند که زمین گرم می شد و مستمندان بر روی آن خاکستر می غلطیدند و گرم می شدند. خاکستر نشینی یا اینکه کسی به اینگونه زمینی که رویش خاکستر گرم ریخته شده زمین بخورد یا بیفتد کنایه از بدبخت شدن آن فرد دارد.

بیخ پیدا کردن

گیاه پس از مدتی ریشه در می آورد که بیرون آوردنش از خاک به سادگی میسر نیست. کنایه از اینکه اگر بحثی مدتی به طول بیانجامد ریشه (بیخ) پیدا می کند که رفع آن دشوار می شود.

سیخکی

در قدیم آلتی بود به نام سُکسُکی بر وزن بلبلی که آهنین و به شکل میغ بود که دسته چوبی داشت مانند چاقو که دسته چوبی داشته باشد و به وسیله آن به بدن خر می زدند و آن را می راندند. فصیح آن « سیخکی » است.

به ناف کسی بستن

بچه در شکم مادر از طریق بند ناف غذا دریافت می کند و پس از به دنیا آمدن هم به مادر از طریق بند ناف یعنی از ناف خودش به مادر وصل است که بریده می شود. کنایه از اینکه اجباراً کسی و کاری را به شخصی تحمیل کردن. چون مادر چه بخواهد چه نخواهد بچه به وسیله ناف به او وصل است.

دوست جان جانی

جان به معنی روح است و جان جانی یعنی روح در روح کسانی که هر دو نفر یک روح دارند. کنایه از شباهت های زیاد که افراد را به هم نزدیک می کند.

به جان خریدن

یعنی برای چیزی جان خود را دادن مثلاً یک لبخند او را به جان خریدم.

جارچی‌گری

در قدیم افرادی بودند که اخبار مهم شهر و حکومت را به اطلاع همه می‌رساندند. آنها بوقی داشتند که اول آن را به صدا درمی‌آوردند که جلب توجه کنند و مردم جمع شوند سپس آنها که لقب جارچی داشتند خبر را به اطلاع همه می‌رساندند، در بوق کردن و جار زدن و جارچی‌گری به معنی افشای خبر به عموم.

تیرکشیدن دماغ

فرضی حالت عطسه دست می‌دهد دماغ به درد می‌آید که به این حالت تیر کشیدن می‌گویند کنایه از سخت ناراحت شدن است.

تیشه به ریشه خود زدن

خارگنان برای سوخت نانوائی یا حمام یا سایر جاها، به بیابان رفته و با تیشه خود، خار را از ریشه بیرون می‌آوردند به گونه‌ای که از آن بوته دیگری خار در نمی‌آمد. این عمل را به معنی به دست خود موجب ضرر یا خطر برای خود ایجاد کردن را آورده‌اند.

توی نخ خود بودن

برای اینکه سوزن را نخ کنند باید تمامی دقت به کار رود چون سوراخ سوزن بسیار کوچک است و نخ هم بسیار ظریف کنایه از اینکه فقط حواسش به کار خودش است. توی نخ دیگران بودن هم به معنی همه حواس را به کار دیگری دادن.

توی هول و ولا افتادن

گرفتار شدن، به مخمسه افتادن، در قدیم وقتی برای کسی مشکلی پیش می‌آمد که او را ناراحت و خشمگین می‌کرد می‌گفت لا حول و لا قوه الا بالله که نزد مردم عامی خلاصه شده به حول و ولا.

اگر این خط را توی آفتاب بگذاری راه می‌رود

در قدیم منازل گرفتار سوسک و مارمولک و حشرات موذی بودند. سایه این حیوانات روی زمین را تشبیه کرده‌اند به خط ناخوانا و کج و معوج، چون آن حیوانات به سرعت از آفتاب می‌گریختند تا به سایه یا لانه خود بروند. کنایه کرده‌اند از راه رفتن خط ناخوانا.

تو راضی من راضی گور پدر قاضی

یعنی اگر در یک معامله یا کار، هر دو طرف راضی باشند نیاز به قاضی نخواهد بود.

تو زدن

در قمار ورق بازی وقتی صاحب برگ‌های خوب توپ بخورد ولی دست او قوی نباشد. ناگزیر توپ حریف را نمی‌گیرد و مجبور است بیرون برود و کناره بگیرد اصطلاحاً می‌گویند تو زد و کنایه از اینکه ترسید- جا خالی کرد.

تو دل برو

گویند که محبت در دل که آن قلب است جا می‌گیرد. اگر کسی نیک رفتار یا نیکو چهره باشد می‌گویند به دل می‌رود و جا می‌گیرد.

توی دل کسی را خالی کردن

کنایه از ترساندن کسی از چیزی یا عملی، در قدیم معتقد بودند جرئت در دل و جگر است و حال اگر توی شکم کسی را خالی کنند که دل و جگری باقی نماند که جرئت و دلیری در آن جای گیرد پس شخص می‌ترسد.

توپ در چیزی بستن

گلوله توپ باعث تخریب و نابودی می‌شود. توپ بستن به چیزی کنایه از نابود کردن آن است.

خوش آب و گل

معروف است که آدمی از آب و گل آفریده شده بنابراین اگر هر دوی آنها بسیار خوب بوده انتظار است که نتیجه نیز عالی باشد.

ازو جز کردن

اظهار ناتوانی کردن، از همان اظهار است و جز هم باز هم عجز به معی اظهار ناتوانی کردن است که در زبان عامّه به این صورت درآمده. پس اظهار عجز تبدیل شده به از و جز.

از آن طرف بام افتاد

گویند کسی برای اینکه از به پشت بام پایین نیفتد آنقدر عقب عقب رفت که از پشت افتاد پایین، کنایه از اینکه از شدّت محافظه کاری، خطر دیگری برایت درست شود.

رَد خور ندارد(نخورد ندارد)

وقتی تیر را به هدف پرتاب می کردند تا به هدف بخورد اگر مطمئن بودند که اصابت به هدف می کند می گفتند رَد خور ندارد یعنی حتماً به هدف می خورد و آن را رَد نمی کند.

آب از آب تکان نمی خورد

هرگاه به یک طرف آب یا ظرف بزرگ آب، آبی بریزید، روی آب موج پیدا می شود. در سطوح آرام این بسیار آشکارتر است. منظور و کنایه از اینکه اگر آب را بر روی مخزن آب بزرگتری

بریزید هیچ سکون و آرامش آن را بر هم نمی‌زند که البته اصالت ندارد ولی گزافه‌گویی از اینکه اوضاع آنقدر امن و آرام بود که هیچ چیز آرامش را مختل نمی‌کند.

آب تویش کرده، آبش را زیاد کرده

این مثال از شیرفروشی آمده که اگر آب به شیر اضافه کرده باشند تقلب شده. کنایه از نادرستی است. در قدیم که بیشتر غذاها مانند آبگوشت و اشکنه و آبدوغ خیار، آبکی بوده‌اند هر گاه می‌خواستند بگویند نهار با ما بمانید مزاحمتی ندارید، می‌گفتند آب آبگوشت را زیاد کرده‌ایم.

کالاهایش را آب کرد

این عمل از ریختن قطعات فرسوده مس در پاتیل می‌آید که وقتی پاتیل پر شد وارد کوره می‌شود سپس آن قطعات ذوب شده و تبدیل به مواد مذاب مایع می‌گردد. کنایه کرده‌اند که کسی اجناسش را که شاید بنجل هم بوده تبدیل به نقدینگی کرد. شاید اینکه در قدیم پول مسی هم وجود داشته نیز مورد توجه بوده.

سکه زدن

نام دستگاهی آهنین بوده که برای مهر زدن بر پول‌هایی که در میان مردم رد و بدل و با آن داد و ستد می‌کردند به کار می‌رفت.

در بوق و کرنا کردن

کنایه از اینکه خبری را به اطلاع همه رساندن. بوق را به صدا در آوردن روشی برای خبر دادن همگانی برای منظوره‌ای مختلف جدی یا آماده بودن حمام یا فوت کسی بوده است. کرنا هم در قدیم با فلز ساخته می‌شده و مانند شیپور است و وسیله‌ای با صدای بلند بوده که ایرانیان در جنگها به عنوان یک وسیله موسیقی رزمی استفاده می‌کردند. هر دوی این وسیله‌های موسیقی با صدای بلند برای خبر دادن به کار می‌رفته‌اند.

لامصب

عوام بسیاری کلمات را درست ادا نمی‌کرده‌اند و کلمه لامذهب را به این صورت درآورده‌اند به معنی بی‌دین.

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

این مصرع از بیتی است که می‌گوید

سختی‌ها کشیده و زنده‌ایم هنوز
ما را به سخت جانی خود این گمان نبود
در هنگام بروز مشکلات و عبور از آنها می‌گویند یعنی فکر نمی‌کردیم طاقت این مسایل را داشته باشیم ولی آنها را گذرانده‌ایم و هنوز هم زنده و پابرجا هستیم.

دک کردن

دک به معنی راندن از جایی با حيله و تدبیر و کنایه از اینکه کسی را از محلی خارج کردن.

دگنگ

امروز چنین چیزی نیست ولی در قدیم شبیه چماق امروزی بوده. به زور دگنگ کاری کردن یعنی به زور چماق و چوب، انجام کاری را صورت دادن.

لیچار

در اصل لَچَر بودن به معنی بد و کثیف است.

پشتش باد خورده

کنایه از تنبلی فرد است بخصوص بعد از مدتی کار کردن اگر مدتی کار نکند سپس برای شروع کار تنبلی نشان دهد. اصل این بوده که افراد پس از کار زیاد عرق می‌کردند و اگر در معرض باد قرار می‌گرفتند پشتشان سرما می‌خورده و عضلات منقبض شده و به حرکت درآوردن آنها دردناک می‌شده. این باعث عدم تمایل فرد به حرکت و کار می‌شده که ضرب‌المثل گردیده.

خوشی زیر دلش زده

اگر به زیر دل کسی ضربه وارد شود باعث بالا آوردن او می‌گردد. بنابراین اگر کسی کاری کند که باعث ناراحتی‌اش شود در حالی که هیچ الزامی برای انجام آن کار نداشته این کنایه را می‌آورند.

ریش گرو گذاشتن

در قدیم که چک و سفته و سیستم بانکی نبود اگر یک آدم معتبر وامی درخواست می‌کرد، پرداخت کننده پول از او درخواست چند تار مو از ریش که علامت مردانگی بود می‌نمود. جالب آنکه با قیچی چند تار مو توسط وام گیرنده بریده می‌شد و به مخاطب تحویل می‌گردید. این وام حتماً بازپرداخت می‌شد چون وام گیرنده اصرار داشت که ریش خود را از گرو بیرون بیاورد.

ریشش گیر است

اگر ریش کسی در جایی گیر کرده باشد امکان گریز ندارد. این اصطلاح را وقتی به کار می‌برند که از مخاطب چیزی گرو گرفته باشند که وی نتواند بگریزد و مجبور باشد رجوع کند تا مشکل حل شود.

آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته

کسی به خانه خاله در هنگام ظهر رفت. نهار آش داشتند و او را دعوت کردند. آن شخص تعارف کرد و امتناع نمود. شوهر خاله گفت: آش کشک خالته - بخوری پاته - نخوری پاته. به این معنی که منت‌اش را پایت نوشته‌اند حالا چه بخوری چه نخوری منت بر سرت است.

اَلَا و بَلَّا

در اصل الله بالله بوده که در زبان عامیانه به این شکل درآمده و معنی اینکه ناگزیر باید انجام شود.

شلنگ تخته زدن

اسم یک ورزش قدیمی زورخانه‌ای است که تخته‌ای به دیوار نصب می‌کردند و می‌جهیدند و بر آن لگد می‌زدند. کنایه از گشاد بازی کردن در کارها است.

شهر هرت

ظاهراً هرت مخفف هرات است که در قدیم جمعیت بسیار داشته و به علت عدم انضباط مورد مثل بوده.

شیر پاک خورده

پاکدامن و درستکار

پنبه را از گوش‌ات بیرون بیا

در زمانی که حضرت رسول (ص) به تبلیغ اسلام می‌پرداختند، اشراف قریش شایعه پراکنی کردند که حرف‌های حضرت محمد (ص) افراد را جادو می‌کند و اشخاص باید در گوش خود پنبه بگذارند تا تحت تأثیر جادو قرار نگیرند. روزی بازرگانی که پنبه در گوش کرده بود حضرت را دید که جمعی اطراف ایشان را گرفته بودند. با خود گفت اندک زمانی پنبه را از گوش درمی‌آورم و اگر احساس کردم در حال جادو شدن هستم فوراً به گوش می‌گذارم. وی آنچنان تحت تأثیر قرار گرفت که مسلمان شد. کنایه از اینکه اگر بخواهی رستگار شوی یا درک مطلب کنی باید خوب حرف را بشنوی.

سرشناس شده

آدمها را از چهره می‌شناسند و سرشناس شدن که معنی معروف شدن می‌دهد کنایه از اینکه چهره‌اش را همه می‌شناسند. دیگر اینکه گفته شده سر از سرتر یعنی برتر از دیگران شدن در امور اقتصادی یا اجتماعی است و چون جایگاه او سر از دیگران گردیده معروف شده.

شتر گاو پلنگ

شتر مرغ را گویند که هر قسمتی از بدنش را به یکی از این سه حیوان تشبیه کرده‌اند. کنایه از ترکیب و مخلوط بی تناسب است.

شلاقی کار کردن

با سرعت و شتاب عمل کردن. از اینکه وقتی می‌ستند اسب تندتر برود مدام شلاق به اسب می‌زدند.

کلاهت را بالاتر بگذار

مردها کلاه‌لبه‌دار می‌گذاشتند و اگر در خانواده‌شان بی‌عفتی صورت گرفته بود لبه کلاه را به پایین می‌کشیدند و در این مثل چون به صورت استهزا و طنز گفته می‌شود می‌گویند کلاهت را بالاتر بگذار.

کلنگ از آسمان افتاد و نشکست

و گر نه من همان خاکم که هستم

مصرع اول که یاهه است و مصرع دوم از یک شعر معروف سعدی شاعر بزرگ ایرانی است که کنار هم گذارده‌اند و در موردی که سخن پوچ یا غیر متناسب گفته شود می‌آورند.

کور خواندن

اصطلاحی است بین ورق بازها که در یک نوع قمار، وقتی حریف دست خود را اشتباه بخواند به طور استهزا به او می‌گویند نکند دستت را کور خوانده‌ای و به طور خلاصه و ساده می‌گویند کور خوانده‌ای.

کوره سواد داشتن

از کوره راه می‌آید که یک راه باریک و خاکی فرعی بود که با دشواری، مسافر را به مقصد می‌رساند. اگر فقط به اندازه‌ای که شخص پیام یک جمله کتبی را درک کند سواد داشت می‌گفتند کوره سواد دارد.

صاف و صوف کردن

تراشیدن صورت به صورت کامل و خوب کنایه از مفاسد حساب و پاک شد حتی خرده حساب‌ها است.

صبر آمد

در قدیم وقتی کسی عطسه می کرد آن را به معنی ضرورت بر صبر کردن می دانستند ولی اگر عطسه دوم می آمد به معنی اجازه ادامه کار تلقی می کردند. در عطسه اول اگر شخص عجله داشت هفت صلوات می فرستاد و ادامه کار می داد.

طاس اگر نیک نشیند همه کس مراد است

مثلی که از نردبازان (تخته نرد) می آید یعنی اگر بخت یار باشد همه می توانند کارهای بزرگ بکنند.

مگه ما قاقیم

آدم بسیار لاغر که پوستی بر استخوان باشد را قاق گویند کنایه از اینکه مگر آنقدر لاغریم که دیده نشویم. نان خشک و نازک را هم نان قاق گفته اند.

قاقا - قاقالی - قاقالی لی

هر چیزی که آبش خشک شود و باقیمانده سفتی بماند را قاق می گفتند. چون به بچه ها برای خوردنی برگه و آلو خشکه می دادند به آن قاقا می گفتند که اکنون تبدیل شده به قاقالی لی.

کلاه‌مان توهم نرود

یعنی دعوایمان نشود. مردها کلاه‌لبه‌داری می‌گذاشتند و هنگام خشم که صورتهایشان به هم زیاد نزدیک می‌شد لبه کلاه‌ها توی هم می‌رفت.

گز کردن

هر گز که اصطلاح اندازه‌گیری قدیم بوده معادل 104 سانتی‌متر جدید است. گز کردن به معنی اندازه‌گیری است ولی معمولاً بیکار بودن طرف است که از بیکاری در خیابان‌ها قدم می‌زند و خیابان را متر می‌کند.

گشادبازی کردن

از قواعد بازی تخته نرد که گاهی بر اثر سلیقه و گاه به خاطر بدبختی تاس به گشادبازی متوسّل می‌شوند. از هر طرف به حریف، مهره‌های خود را به کشتن می‌دهند که به این افراد گشاد باز می‌گویند.

لن ترانی

جواب سربالا دادن، سخن نامناسب گفتن، مأخوذ از آیه قرآن که موسی به درگاه خداوند عرض می‌کند که خداوند خود را به من بنما، (رب ارنی انظر الیک) خداوند در جواب او می‌فرماید هرگز مرا نبینی (لن ترانی).

گوش تیز کردن

وقتی آهو و برخی حیوانات صدایی می شنوند، گوششان راست می ایستد و شکل مثلثی می گیرد که تیزی آن رو به بالاست و به منظور شنیدن بهتر صدا است به معنی دقت کامل در شنیدن حرفی یا صدایی که آهسته است.

کوک شدن

ظاهراً از کوک کردن ساعت می آید. زمان قدیم که ساعتها باطری نداشتند و یک فنر برای تأمین انرژی بود که باید از طریق یک پیچ آن را می چرخاندند تا فشرده و جمع شود و با باز شدنش انرژی نهفته در فنر به ساعت منتقل شود و ساعت کار کند. حال اگر با حرف کسی را پر از انرژی منفی کنند می گویند طرف را کوک کرده اند هرچند که در واقع معنی منفی دارد. کنایه از عصبی شدن است.

کوکش در رفت

باز شدن درز لباس از طریق وارفتن کوک نخ آن.

گاو را پوست کنده و به دمش رسیده

کار را به نزدیک پایان رسانده، واضح است که دُم ساده ترین قسمت از کندن پوست گاو است.

گدا به گدا رحمت به خدا

اگر کسی مالی را از طریق خواهش و تمنای زیاد به دست آورده باشد و دیگری تمام یا قسمتی از آن را طلب کند می‌گویند، گدایی کردن گدا از گدا بی‌جاست و رحمت فرستادن به خدا هم بی‌مورد است.

گرمی‌اش کرده - سردی‌اش کرده

عقیده پزشکان قدیم که وقتی کسی شیرینی مانند کشمش یا خرما می‌خورد و دچار سوزش درون و جوش زدن می‌شد می‌گفتند گرمی‌اش کرده و اگر هندوانه یا خیار می‌خورد و دچار حال تهوع یا درد استخوان می‌شد می‌گفتند سردی‌اش کرده. امروزه پزشکان به این مطلب اعتقاد ندارند.

گوشی دستم است

از ضرب‌المثل‌هایی است که بعد از آمدن تلفن به ایران، عمومیت یافت معنی توجه و دقت در چیزی است. چون فقط وقتی گوشی تلفن دست کسی بود می‌توانست خوب مطالب را بفهمد.

گیج و ویج

هر دو به یک معنی است و معنی سرگشتگی می‌دهد.

لب تر کردن

اندکی نوشیدن.

لغز خواندن

هر کلامی که ظاهرش حکمی بکند و باطنش حکم دیگر و البته نزد عامه معنی عیب جویی کردن است.

لکاته

پست‌ترین نقش برگ‌های ورق بازی است به معنی پست و ناشایست استفاده می‌شود.

مات شدن

در بازی شطرنج وقتی شاه از هیچ طرفی نتواند حرکت کند گویند مات شده. مبهوت شدن معنی می‌دهد.

مو را از ماست می‌کشد

در قدیم می‌گفتند کره را از ماست جدا می‌کند اشاره به اینکه در قدیم ماست یا دوغ را آنقدر در مشک تکان می‌دادند تا کره آن جدا شود و کنایه از اینکه حتی به اندازه مویی اگر کره در ماست باشد آن را جدا می‌کند. کنایه از سختگیری و دقت زیاد.

مثل اجل معلق

می‌گویند عزرائیل یعنی اجل در آسمان است و معلق در هوا، کنایه از حادثه‌ای که سریع پیش می‌آید و ناخوشایند باشد یا ورود کسی که سریع حاضر شده و آرامش حصار را برهم زند.

از اشک ترکید

اشاره به انار است که وقتی آب لمبو می‌شود ممکن است بر اثر فشار بترکد و تمام آب را بیرون بریزد.

انچوچک

ریزه اندام، اگر عضو خاصی را به این صفت بخوانند یعنی آن عضو بسیار ریز است.

بازار شام

گویا در بازار شام تقسیم حرفه‌ها نبوده و در یک راسته همه حرفه‌ای پیدا می‌شده و به مکان درهم و آشفته می‌گویند.

تیز و بُز

بز در بالا رفتن از بلندی بسیار سریع و چالاک است کنایه از افراد زرنگ و چالاک در جست و خیز.

شیر برنج

چون در شیر برنج، نمک نمی‌زنند، به افراد بی نمک گویند.

مثل توپ شربل صدا کرد

الان مثل توپ صدا کرد. در دوره قاجاریه در قشون ایران از توپی به نام شربل استفاده می‌کردند که صدایی بسیار بلند داشت.

کسی را شستن

سخت نکوهش کردن یا بد و بیراه گفتن به کسی.

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

این نیمی از بیتی است که می‌گوید

مرو به هند برو با خدای خویش باش به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

در قدیم اغلب شعرا جهت کسب ثروت و مقام به هندوستان سفر می‌کردند. عده‌ای دیگر که ادیب و شاعر نبودند هم به فکر سفر به هند افتادند که برای جلوگیری از آن، این بیت آمده است.

مَلّا نَقْطِی

آدم کم سواد که کلمه یا جمله‌ای نقطه‌هایش کامل نباشد قادر به خواندن صحیح عبارت نخواهد بود.

ملنگ

هم معنی مست است به معنی حالت مستی استفاده می‌شود.

در بین دعوا نرخ تعیین کردن

در بین نزاع مقصود خود را با زیرکی بیان می‌کند.

میرزا بنویس

کسانی که در قدیم برای بی سوادان نامه می‌نوشتند و ناگزیر باید حرف‌های مشتری را می‌نوشتند کنایه از کسی که در نوشتن مطلب تابع دیگران است.

سیاه شدن

هر گاه شخص بسیار شرمسار یا خشمگین بشود فشار خون او بالا رفته و کبود می‌شود که به این می‌سیاه شدن. از سرما هم افراد ممکن بود سیاه بشوند.

مثل عُمَر

چون عمر بن خطاب به صلابت و خشونت معروف بود، نامش به مفهوم بدخوی و تند و خشمگین است.

مثل عمر و عاص

حیله‌گر، از صفت عمر و عاص در تاریخ عرب می‌آید.

مثل مرده شور

که مردم می‌گویند مرده شور، به معنی پررو و وقیح است.

مثل مور و ملخ

مورچه و ملخ در تعداد زیاد به جایی هجوم می‌برند. کنایه از فراوانی است

وَر وِر

این کلمه به معنی فرفره است و چون فرفره تند دور خودش می‌چرخد به مفهوم تند و تند سخن گفتن است.

مرده شوی بردن

نفرین و اظهار مشمئز شدن کردن نسبت به چیزی به مفهوم اینکه مرده‌شوی ترا ببرد که مرا آزار ندهی.

اگر یک من ارزن بریزی یک دانه‌اش پایین نمی‌آید

کنایه از اینکه لباسش پاره پاره و ریش ریش است و ارزن لای آنها گیر می‌کند.

هر که خربزه بخورد پای لرزش هم می‌نشیند

منظور خوردن خربزه در هنگام سرماخوردگی است که ایجاد تب و لرز می‌کند نه در مواقع عادی که خوردنش فوایدی هم دارد. کنایه از اینکه هر کس کار خطرناک یا مهمی بکند از روبرو شدن با عواقب آن هم نمی‌ترسد.

هفت بیجار است

هفت نوع سبزی خوشبو و خوردنی است، نعناع، ترخون، جعفری، ریحان، مرزه، اوجی، سوسنبر که برای معطر کردن ترشی به کار می‌برند کنایه از درهم بودن کار است.

هُلک پلک کردن

در قدیم معتقد بودند که صدای قلب آدم، هلک است و پلک هم لفظ عامیانه به همان معنی است کنایه از در اضطراب بودن.

یک قلم

در اصل این بوده که بر روی صفحه کاغذ تمام با یک قلم و به یک اندازه و میزان نوشته شده باشد ولی در مجاز به معنی تمامت و مجموع چیزی است.

پشک انداختن

قرعه کشی کردن، ور انداختن.

ورچلوزیده

که خلاصه‌اش را به صورت چزیده هم می‌گویند به معنی خشکیده و پلاسیده.

عهد شاه وز وز

عهد و زمانی بسیار دور، مانند عهد دقیانوس که سلطانی است در زمان خیلی قدیم که اصحاب کهف در زمان او به خواب رفتند.

ونگ زدن

اولین صدای جیغ بچه بعد از به دنیا آمدن.

قیلی ویلی

سخت هوس کردن و آرزومند شدن، حالی به حالی شدن.

هَجَل

گرفتاری و دردسر.

هَذَا حَمَامٌ هَذَا مَسْجِدٌ

اشخاصی که دچار نجسی شده‌اند باید حمام بروند و سپس وارد مسجد شوند. این حمام و اولین مسجد که کلمات عربی را هذا حمام هذا مسجد به کار می‌برند یعنی جای هیچ عذر و بهانه‌ای نیست.

نا اهل

اهل به معنی افراد یک خانواده یا طایفه است چنانکه گویند اهل محل ماست ، نااهل متضاد آن است.

نان گندم نخورده‌ایم ، اما دست مردم دیده‌ایم

موقعی که کسی در مورد نحوه‌ی کاری اعتراض کند و ایراد گیرد ولی مستمع در صحت ایرادش تردید کند، این مثل را در پاسخ وی گوید. یعنی اگر من خود داخل این کار نبوده‌ام یا آن را عمل نکرده‌ام ولی با دیدن نحوه کار دیگران از چگونگی آن اطلاع دارم و می‌توانم در باره‌اش ابراز عقیده نمایم.

با هم ندار هستند، ندار بودن

در ورق بازی هر کار جماعت وقتی بردند، نگیرند و هنگامی که باختند، نپردازند می‌گویند با هم ندار هستند.

نظر قربانی

یک مهره به نام ببین و بترک، مهره‌ای آبی رنگ به نام گُجی، یک قطعه نمک، چند دکمه سفید، یک دعای وان یکاد یا دعای دیگری همه را یکجا درون جلد کوچکی از پارچه قرار می‌دهند.

نفله شدن

مفت مردن، تباه شدن، چیزی را به مفت از دست دادن.

نقالی کردن

افرادی بودند به نام نقال که شاهنامه یا حسین کرد یا امیرارسلان را که داستان‌های قدیمی است به صورت قسمت به قسمت در قهوه‌خانه‌ها برای مردم با صدای بلند بازگویی می‌کردند.

نقل و نبات خیر کردن

در قدیم در عروسی‌ها یا تولد نوزاد یا امور خیر مانند خرید منزل، نقل و نبات یعنی شیرینی پخش می‌کردند و در موقعی که بگویند مگر نقل و نبات خیر می‌کردند یعنی مگر نفعی برایت در میان بود.

نک زبانی صحبت کردن

یعنی لکنت داشتن.

نه به دار است، نه به بار است

گوسفند را به یک مثلی که به آن دار می‌گفتند می‌آویختند و پوست می‌کندند و مسلماً قسمتی از آن گوشت را برای نهار به بار می‌گذاشتند یعنی می‌پختند، کنایه از اینکه هیچ خبری نیست.

نه و نگمه

اصطلاحی است که وقتی کسی در قبال درخواست شخصی نه بگوید و این پاسخ موجب ناراحتی درخواست کننده شود می‌گویند. شاید نگمه از کلمه عربی نقمه باشد یعنی رنج و عذاب .

نیکی و پرسش

همان در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست می باشد.

رنگ و وارنگ

وارنگ همان رنگ است که وقتی هر دو را پشت سرهم می آورند یعنی دارای رنگ های گوناگون.

سی تو، سی مو

« واسه » را خلاصه کرده اند و می گویند سی.

مگر کف دستم را بو کرده بودم

در قدیم عده ای کولی بودند که کف بینی می کردند یعنی مدعی بودند که اگر کف دست شخصی را ببینند می توانند آینده او را بگویند. گاهی دست مخاطب را می گرفتند و بو می کردند و شروع می کردند مثلاً آینده طرف را گفتن. این عمل در بین مردم مشهور شده و اگر از کسی بپرسند مگر خبر نداشتی که آن کار را کردی و آن کس می گوید مگر دستم را بو کرده بودم. البته تفسیر مردم عوام وقتی که کف بین سرش را به کف دست مخاطب نزدیک می کرد این بود که او دارد کف دستش را بو می کند در حالی که کف بین در واقع از نزدیک خطوط کف دست مشتری را نگاه می کرد.

چه خاکی بر سر بریزم

در زمان‌های گذشته مردم معتقد بودند که خاک زادگاه افراد سرد است یعنی باعث می‌شود اشخاص زودتر غم خود را فراموش کنند و از داغی احساس بیرون بیایند. اگر کسی خارج و دور از سرزمین مادری بود نمی‌دانست در غیاب خاک زادگاه، چه خاکی می‌تواند راه چاره برای کاستن و سرد کردن غم باشد. این امر معمولاً در فوت افراد، بازماندگان جمله‌ای بود می‌گفتند که بعد به عنوان اینکه راه چاره مشکلم را نمی‌دانم ورد زبان شد.

هر کسی پنج روزه نوبت اوست

این مثل که کنایه‌ای از این است که هر کسی به جایگاهی می‌رسد و مدت آن کوتاه خواهد بود. اصل مطلب از سنت قدیمی میر نوروزی می‌آید که وقتی 360 روز سال گذشت کسی را برای پنج روز آخر سال به عنوان حاکم تعیین می‌کند و در آن پنج روز از او اطاعت می‌کردند و با تحویل سال، زمان دستور دهی او تمام می‌شد.

شتر سواری دولا دولا نمی‌شود

شتر بلند قدرتر از اسب است و وقتی روی آن هستید در ارتفاع قرار می‌گیرید و همه شما را می‌بینند بنابراین اگر خم هم شوید همچنان در ارتفاع و قابل دیده شدن هستید کنایه از این که اگر کاری کرده‌اید که بزرگ بوده و در معرض دیده و شناخته شدن قرار گرفته‌اید سعی نکنید آن را انکار کنید.

شتر در خواب بیند پنبه دانه

غذای بسیار محبوب شتر پنبه دانه است که وقتی پنبه را از گیاه جدا کرده و پاک می‌کنند از آن جدا می‌شود. این پنبه دانه را جمع کرده و موقع تشویق شتر به شتر می‌دهند. اگر کسی در خیال سودی باشد که در واقع، ممکن است رویایی به نظر برسد این را مثل کنند.

نافش را با «نه» بریده‌اند

بریدن ناف کسی بر صفتی یا کاری به معنی طبیعی و فطری بودن آن صفت است. گاهی کسی مدام جواب منفی می‌دهد می‌گویند نافش را با نه بریده‌اند. معتقد بودند وقتی نوزاد به دنیا می‌آید وقت بریدن بند ناف، اگر چیزی بگویند آن جزو فطرت بچه می‌شود.

شکرخای

طوطی را گویند که هم شکرخوار است و هم شیرین زبان. گاه این لفظ را برای افراد به کار می‌برند بخصوص در شعر و موسیقی.

آدم بی دست و پا

از فرزندان آدم یکی را چنین اندیشه فرو گرفته بود. خانواده او محتاج و او از دیگران کمک می‌خواست. گفتند چنانکه ما می‌کوشیم تو هم بکوش.

حق تعالی، آدم را وحی فرستاد که فرزندان را بگو که او را یاری کنند.

آدم به فرزندان گفتند: از آنچه دارید او را هم بدهید که فرمان این است.

فرزندان گفتند: ما را دست هست او را هم هست. ما را پای است او را هم هست.
و می‌آمد که به ظاهر منگرید که دست و پای او را من شده‌ام.
از آن زمان این اصطلاح را به معنی این که از کار عادی ناتوان است به کار برده‌اند.

بادی نیست که از آن باده‌ها بترسد

مثل بید می‌لرزد

بید چند نوع دارد که مانند بید مجنون که به اندک بادی تمام برگ‌هایش به حرکت درمی‌آیند و آن را به ترس تعبیر کرده‌اند ولی انواع دیگر بید مانند بید مشک است که آن حالت را ندارد. بیدی نیست که از این باده‌ها بلرزد اشاره‌ای به این دارد در خانواده بید، چند نوع درخت است که فقط یکی از آنها به سادگی و به اندک نسیمی برگ‌هایش به حرکت می‌آید و سایر انواع اینگونه نیست یعنی همه افراد مثل هم نیستند.

زبان چرب و نرمی دارد

اشاره این است که زبان و سخن گفتن می‌تواند آدمی را گول بزند. در ادبیات بادام را به زبان تشبیه کرده‌اند یا برعکس و چون بادام روغن دارد، تشبیه به زبان چرب و نرم شده است. چون نقل بادام شیرین و خوشمزه بوده، اصطلاح شیرین زبانی از آن آمده است.

آبش را زیاد کرده‌اند - روغنش را زیاد کرده‌اند

در گذشته غذاهای عادی مردم اکثر، آبگوشت، اشکنه، آبدوغ خیار و غذاهای آبکی بود بنابراین چون آن زمان خانه‌ها تلفن یا وسیله خبری نداشتند به ناگهان در باز می‌شد و میهمان وارد می‌شد. خانم خانه فوراً قدری آب به غذا اضافه می‌کرد چون می‌دانست رفع گرسنگی میهمان از طریق نان تیلیت شده حاصل می‌شود بنابراین آبش را اضافه کرد.

روغنش را زیاد کرده‌اند - آشی بپزم که رویش یک وجب روغن باشد

در میهمانی‌ها هم برای این که به بوی غذا اضافه کنند، روغن زیاد روی برنج می‌ریختند. مردم می‌توانستند غذای چرب بخورند چون پیاده روی و کارهای جسمی لازمه زندگی بود و چربی را پاک می‌کرد. روی آش را هم با نعنای داغ و روغن داغ تزیین و طعم آن را خوشمزه می‌کردند. مفهوم کلی، به اصل مطلب چیزی اضافه کردن است.

دستش نمک نداره - نمک گیر شدن

در ایران باستان زمانی که ایرانیان دین میتراثیسم داشتند عده‌ای به نام «ای یار» وجود داشتند که از ثروتمندان می‌دزدیدند و به فقرا می‌دادند. در بعد از اسلام، عیار نامیده شدند و در اروپا به آنها شوالیه می‌گفتند. این گروه به نان و نمک قسم می‌خوردند و حتی در دزدی‌هایشان به هیچوجه به نان و نمک صاحبخانه دست نمی‌زدند و اگر اتفاقی این کار را می‌کردند همه چیز را می‌گذاشتند و دست خالی بیرون می‌آمدند. نمک حرمت گذاشتن است و دستش نمک ندارد یعنی حرمت ندارد.

پشت دستش را داغ کرده

از کارهای ناپسندی که در قدیم صورت می‌گرفته، یکی برده‌داری بوده است، و آنها را علامت گذاری می‌کردند و این کار با داغ کردن یک علامت آهنی و گذاشتن روی کتف بردگان صورت می‌گرفته است. داغ کردن در مواردی که برده خطایی می‌کرد متداول بود از جمله این که پشت دستش را داغ می‌کردند تا مثلاً یادش بماند و دیگ آن عمل را تکرار نکند. کنایه از اینکه خودم را مجازات کردم تا دیگر هر وقت بخواهم آن عمل را انجام دهم چشمم به اثر مجازات بیفتد و از تکرار پرهیز کنم.

دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه

در گذشته که نفت و گاز و برق نبود از چوب برای پخت و پز استفاده می‌کردند. چوب خیلی وقتها خوب نمی‌سوخت و دود می‌کرد. این باعث می‌شد جداره خارجی دیگ سیاه شود و این شامل همه دیگهای آن وقت می‌شد که بیرون‌شان سیاه بود. دیگهای مسی را از درون روی اندودی کردند که زنگ نزنند و اکسید مس که سمی است تولید نکند ولی بیرون دیگ همچنان مسی بود و امکان تنظیف آن با مواد شوینده قدیم که چوبک (پودر چوب یک درخت) و خاک و شن بود وجود نداشت. در این حال که بیرون همه دیگها سیاه بودند همه دیگها مانند هم بودند. پس اگر کسی به فرد مشابه خودش ایراد بگیرد، مثال بالا را می‌زنند.

بی‌نوا

اشاره به نی یا نیشکر دارد که هر چند ممکن است شیرینی داشته باشد ولی صدا ندارد. کنایه از نداری و بی‌چیزی است.

آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی

نی، بند، بند است هر کدام چند سانت ارتفاع دارد. اگر سر کسی زیر آب برود مهم نیست که به اندازه کم یا زیاد زیر آب رفته باشد. شخص خفه شده و می‌میرد.

رفت آنجا که عرب نی انداخت

دو روایت است که در اولی: آورده‌اند که طارق وقتی به شمال آفریقا رسید پنداشت که به آخر جهان، دورترین نقطه عالم که پرت‌ترین است رسیده و در آنجا نی خود را در آب انداخت. روایت دوم: اینکه چون عربستان کوه ندارد برای فهمیدن وقت اذان، نی را به سوی آسمان پرتاب می‌کرده‌اند که ببینند آیا نوک آن به آفتاب می‌رسد یا نه و سپس آن نی را که در بیابان افتاده بود رها می‌کردند. کنایه از اینکه به جای بد و دشواری رفت.

آب در هاون کوبیدن - باد پیمودن

باد پیمایی به دمیدن در نی برای نواخت اشاره دارد که کنایه از بیهودگی دارد. منظور از نی نامناسب برای نواختن است که اگر در آن بدمی، صدایی بیرون نیاید.

از این گوش می آید از آن گوش می رود

اشاره به نی است که چون در یک طرف دمیده شود از طرف دیگر بیرون می رود، بدون اینکه اثری بماند.

توی پيله خودش رفته - توی لاک خودش است

کرم ابریشم از برگ درخت توت تغذیه می کند و بر روی آن پيله ای از تار ابریشم به دور خود می تند. کرم در پيله تنها است و کاری به بقیه ندارد. کنایه از تنهایی و فکر در تنهایی است. در لاک خودش رفتن اشاره به لاک پشت دارد که فقط سرش در لاک خودش است و ضمن این که طبیعتاً نمی تواند وارد لاک دیگران شود کسی که فقط متوجه کارهای خودش است و به دیگران کار یا آزاری ندارد.

موش به سوراخ نمی رفت جارو به دمش بست

جاروب نام گیاه است و وسیله ساخته شده از آن است که برای روییدن و پاک کردن به کار می رود. جارو را آب می زدند و بعد استفاده می کردند که گرد و خاک نکند. جارو بزرگ است و مسلماً داخل سوراخ موش نمی رود. حال اگر یک موش که خودش نمی تواند وارد سوراخ شود یک جارو هم به دمش ببندد، معلوم است که به دلخواهش نمی رسد. کسی که یک مشکل ساده را نمی تواند حل کند و حال خود را گرفتار مشکل بزرگ تری می نماید.

انگار حنظل است

حنظل نام عربی گیاهی است با میوه‌ای به غایت تلخ با خواص دارویی و ضمناً سمی که در فارسی کِبِست، شرنگ گویند. به خاطر شکل تخم مرغی، هندوانه ابوجهل، و خربزه تلخ نیز نامیده شده است، شَرَنگ شربتی است که از حنظل عربی درست می‌کنند و علیرغم شیرینی، بسیار تلخ است. شرنگ در مقابل شهد قرار می‌گیرد. هر گاه حرف‌های تلخ ناگواری بزند او را به حنظل تشبیه می‌کنند.

خرزهره

درخچه‌ای است زینتی و همیشه سبز با گل‌های سفید تا سرخ که ظاهراً از تیره زیتون است. نامگذاری به دلیل داشتن ترکیبات سمی در اندام هوایی آن است و طعم تلخ دارد و زهر آن کشنده انسان و خر است و به همین دلیل آن را خر- زهره نامیدند.

مثل خیار تر به دو نیم شد

چون خیار تازه، ترد است و به آسانی بریده می‌شود، آن را مثال زده‌اند. خیار را در نقاط شرقی ایران بادرنگ هم می‌گویند. هرگاه چیزی با یک ضربه کارد به دو نیم شود این تشبیه را می‌آورند.

مار از پونه بدش می آد دم لونه اش سبز می شه

پونه و سوسن بر از تیره نعنائیان هستند خوشبو و با برگهای بلند که می گویند پونه که در ابتدا پودنه نامیده می شده با سوسنبر یکی است و آمده که دور کننده عقرب و مار است. اگر کسی از چیزی یا کسی تنفر دارد آن را هر روزه ببیند و اختیاری در دوری کردن از آن نداشته باشد.

هر کس خربزه می خورد پای لرزش می نشیند

خربزه که نامش شاید از خیاربزه باشد، در اصفهان و بخارا و خوارزم به عمل می آمده و موقع رسیده شدن شکاف برمی داشته و بسیار شیرین بوده. یعنی گفته اند نام اولیه آن تَرَبزه بوده. چون از نظر طبع، سرد است، زیاد خوردن آن می تواند باعث لرز شود.

با یک دست دو هندوانه برداشتن

گفته اند که اسم اولیه اش هندوانه به معنی هندو مانند بوده به خاطر گرد بودن و بزرگی اش، امکان برداشتن دو عدد از آن با یک دست وجود ندارد. به خصوص که پوشش گرد و صاف است و جایی برای حفظ کردن آن ندارد.

انگور خوب نصیب روباه می شود

کنایه از این که چیزهای خوب به دست اشخاص نالایق می افتد. روباه ظاهراً انگور دوست است و می تواند نوع شیرین آن را تشخیص دهد و چون شبها تا صبح زود می تواند در باغات باشد پس بی دردسر، دسترسی به انگور دارد.

مثل خار مگیلان

مگیلان به معنی مادر گولها آمده، در اصل درخچه‌ای بوده یا بوته‌ای پر خار بیابانی در عربستان می‌روئیده، و صمغی تولید می‌کرده که معتقد بودند غول بیابان زیر آن بچه می‌کرده. راهیان کعبه با این خار برخورد داشتند. کسی یا عاملی که مانع پیشرفت کار باشد را به این تشبیه کرده‌اند.

نخود نخود هر که رود خانه خود - طرف نخودی است

نخودی در اصل ناخودی است، به معنی غریبه ولی در انگلیسی آن را GRAM هم نامیده‌اند و واحد وزنی بوده است. نخود، یک بیست و چهارم مثقال بوده و مردم می‌گفتند چهار نخود طلا، بعدها واحد وزن گرم نامیده شده است. به مفهوم غریبه و کسی که جایگاهی ندارد استفاده شده.

شَلَم شوربا

وضع به هم ریخته را گویند. در اصل شوربا را در هر جا به سبکی تهیه می‌کنند ولی معمولاً برنج، سبزی، تخم مرغ، حبوبات، گوشت مرغ یا گوسفند در آن پیدا می‌شود. کنایه از این که در آن همه چیز پیدا می‌شود. آش شله قلمکار به آشی گویند که در زمان ناصرالدین شاه هر ساله در شهرستانک در دیگ‌های متعدد شاید ده دیگ پخته شده، و هر کس موظف بود چیزی مانند سبزی یا حبوبات را پاک کرده و درون دیگها بریزد. به هر کس هر دیگی که می‌رسید هر

چقدر را می‌خواست در آن دیگ می‌ریخت و به نسبت صحیح ترکیب مواد توجه نمی‌کرد. کنایه از نامتناسب بودن ترکیبات است.

هلو برو تو گلو

کنایه از راحتی کار است. هلو و شفتالو و زردآلو که از نظر گل و برگ و برخی مشخصات شبیه یکدیگرند از تیره گل سرخ هستند و از نظر نرمی و شیرینی، هلو و شفتالو به راحتی در گلو پایین می‌رود.

کاس خل

در زبان گیلکی به کاسه سر، کاس یا تلفظ مشابه می‌گویند و خل هم به معنی بدون عقل است، در مجموع به این معنی است در کاسه سر طرف عقل نیست.

هم پالکی هستند

پالک یا پالکانه، روزنه‌ای بر در بوده که بیرون را از طریق آن نگاه می‌کنند پس هم پالکی کسانی هستند که دید مشابهی در مسائل دارند.

مثل درخت عرعر می‌ماند.

در ایران درخت عرعر نوعی از درخت سرو کوهی بوده ولی درختی که اکنون به نام عرعر شناخته می‌شود از چین و ژاپن آمده و به سادگی در همه جا رشد می‌کند. صمغی بد بو دارد و

چوبش خاصیتی برای نجاری ندارد. عرعر میوه ندارد بنابراین بی گل، بی میوه و بدون چوب مفید است.

یک دست صدا ندارد

این ضرب‌المثل در تمام زبان‌های دنیا هست. شک نیست که برای دست زدن با یک دست نمی‌توان دست زد و صدا وقتی شنیده می‌شود که هر دو دست به هم بخورد. کنایه این که برای پیشبرد کارها نیاز به کار گروهی هست.

صورتش را با سیلی سرخ نگه می‌دارد

اگر از نظر روحی و جسمی سالم باشید. یعنی مشکلات و غم بیش از اندازه نداشته باشید و از بابت غذا و بهداشت و اقتصاد در امکانات مناسب باشید. جریان خون باعث می‌شود صورتتان سفید و سرخ باشد ولی اگر مسائل زیاد و اقتصاد نابسامان روی بیاورد رنگ و روی زرد می‌شود. گاه شخص برای این که دیگران به بحران‌هایی که وی با آنها روبه روست پی نبرند وقتی می‌خواست از منزل بیرون رود چند سیلی به صورت خود می‌زد که باعث هجوم خون به زیر پوست صورت گردیده و صورت سرخ به نظر بیاید و نشانگر وضع مطلوب بوده است. اگر کسی فقط ظاهر خود را مرتب و آراسته نگه دارد در حالی که در امور زندگی دچار بحران‌های زیاد است این مثل را می‌آورند.

یه آشی برات درست کنم که یه وجب روغن رویش باشه

مواد اولیه آش فاقد چربی است ولی وقتی آماده می‌شد و در ظرفها ریخته می‌شد. افراد معتقد بودند که چنانچه روغن که در آن نعنای پودر شده باشد. داغ کرده و روی آش بریزند آن را خوشمزه تر می‌کند. این عمل را نشانه عزت به افرادی می‌دانستند که از آن آش روغن‌دار که نوعی تزئین هم بود می‌خوردند. کنایه از این که کاری می‌کنم که ظاهر عالی داشته باشد. در حالی که نیت اصلی‌ام چیز دیگری است.

پیاز داغش را زیاد کن

روی آش یا حلیم یا قیمه را برای خوشمزگی و تزئین، پیاز داغ سرخ شده می‌ریختند. کنایه از این که جوانب و حاشیه‌ها را زیاد کن. در کلام این که اصل موضوع را گفتی. حالا شرح اطراف را بیشتر کن.

چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است

در قدیم که کوچه و خیابانها چراغ برق و روشنایی نداشتند مردم که شبها به مسجدی می‌رفتند در بازگشت، وقتی مراسم و عبادت تمام شده بود. کسی با چراغ نفتی بزرگ جلو راه می‌تا آخر مسیر معینی می‌رفت و مردم هم پشت سر او راه می‌افتادند. وقتی به خانه‌شان می‌رسیدند از جماعت جدا می‌شدند. کنایه از این که وقتی خانه خودت به نور احتیاج دارد حتی لازم نیست برای راه نمایی مومنین در شب آن را به مسجد هدیه بدهی. منظور رسیدگی به اقوام و نزدیکان گرفتار است.

بذار در کوزه آبش را بخور

افراد مجبور بودند توجهی به آن کسی که پشت میز بود نکنند تا کارشان حل شود ولی بعضی‌ها می‌رفتند و از کسی نامه توصیه برای آن مسئول می‌آوردند و معنی‌اش این بود که پشت میز نشین به توقع‌اش نمی‌رسد و او هم در جواب به آورنده توصیه نامه می‌گفت. اگر کسی مدرکی گرفته یا سفارشی از مقامی گرفته که هیچ حاصلی برایش ندارد این را می‌گویند.

کنیز حاجی باقر

معروف است شخص چای فروشی به نام حاج ملاباقر، کلفتی داشت که از لحظه تولد در خانه وی بود و تا زمانی که میان سال شده بود همچنان کلفت آن خانه بود ولی برای هر کاری غُر می‌زد حتی اگر به نفع‌اش بود. اگر کسی مدام برای هر کاری غُر و لند کند او را به کنیز حاجی باقر منسوب کنند.

گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن

کسی سعی می‌کرد نی بنوازد و آهنگش موزون در نمی‌آمد و نمی‌توانست نفس کافی بگیرد. در این حین از خودش صدایی برخاست.

مرد، نی را به طرف ماتحت خود گرفت و گفت: اگر کسی مدعی باشد که کاری را بهتر از شخص دیگر انجام می‌دهد، اولی به او می‌گوید.

غلاف کن

جاهل‌ها در محله عربده کشی کرده و چاقو می‌کشیدند ولی به محض این که پاسبان (آجان) را می‌دیدند فوری در غلاف می‌کردند و می‌گفتند کی چاقو می‌خره. هر گاه به کسی می‌خواستند بگویند حریف ما نیستی به او می‌گفتند

آسمون جُل

جل پارچه‌ای بود که مانند لحاف روی اسب می‌انداختند و سپس زین را روی آن می‌انداختند. آسمون جل کنایه از این است که هیچ چیز برای روانداز ندارد آسمان روی اندازش است.

کوچه آشتی کنان

کوچه‌های بسیار باریکی که عرض یک متر یا کمتر داشت و افراد حتی اگر قهر بودند موقع عبور مجبور بودند سینه به سینه رد شوند و باعث سلام و علیکم و آشتی آنان می‌شد.

آش با جاش

برخی‌ها عادت داشتند وقتی نذری می‌دادند تعدادی کاسه سفالی هم می‌خریدند و نذری را در آن کاسه‌ها می‌دادند و می‌گفتند آش با جاش، یعنی هم آش نذری است و هم کاسه‌اش پس برگرداندن کاسه لازم نیست.

مردم معتقد بودند اگر کسی این کار را بکند در عوض کاسه، خداوند به او ثروت عوض می‌دهد. اکنون اگر کسی نذری دریافت کند و ظرف زیبایی داشته باشد به شوخی می‌گویند آیا

کاسه‌اش هم نذری است. حال که ظروف یکبار مصرف آمده این ضرب‌المثل دقیقاً اجرا می‌شود یعنی نذری با ظرفش است ولی ظرفش به درد نگهداری نمی‌خورد.

همچنین بزنم که...

تا دوره قاجار کسانی بودند که برای جمع آوری میوه به باغات می‌آمدند و می‌توانستند طوری لگد بزنند به درخت که فقط میوه‌های رسیده بریزد پایین و میوه‌های نارس و کال بر درخت بمانند. از این عمل ضرب‌المثلی بین مردم آمد که: همچنین بزنم که میوه‌های رسیده‌ات بریزد زمین.

هرگاه کسی را تهدید به کتک زدن کنند این را می‌گویند.

مثل کنه می‌مونه

آزار دهنده‌گی و خطرناکی این حیوان کوچک که خونخوار است و میکرب‌های وحشتناکی را وارد بدن مخاطب می‌کند ضمناً هر کاری کنید از بدن جدا نمی‌شود شاید دست‌هایش را جدا کنید و بقیه بدن همچنان در پوست مخاطب می‌ماند مشهور است افرادی که بیش از حد اصرار می‌کنند و به هیچ وجه نمی‌توان از دستشان رها شد را مانند به کنه کرده‌اند.

از این گوش می‌گیره از اون گوش دَر می‌کنه

پدری پسرش را دیر زمانی نصیحت می‌کرد و پس از پایان سخنش از او سوالی کرد پسر گفت: بابا تا حالا متوجه شده بودی که قالی‌مان صد و بیست گل داره و پدر فهمید که پسر حرفش را

ظاهراً می‌شنیده. مشابه یک گوشش در یک گوشش دروازه. یعنی این شخص نصیحت پذیر نیست و چیزی از حرفها را به گوش نمی‌گیرد و مانند در و دروازه هر چه وارد شود از طرف دیگر خارج می‌شود و اثری از آن به جا نمی‌ماند.

در توبه باز است

ابن مسعود آورده که « بهشت را هشت در باشد که مدام باز و بسته می‌شود غیر از در توبه که پروردگار فرشته‌ای بر آن گماشته که همیشه باز باشد» کنایه از این که همواره می‌توانی از کار بد دوری کنی.

مثل سگ می‌ترسد

در بیان آن که تا صدایی بشنود برخاسته و آماده اجرای فرمان می‌شود. کنایه از کسانی که از فلان مقام ترس دارد و هرگاه صدایش را بشنود برخاسته و آماده اجرای دستور می‌گردد.

دست به خاک بزند طلا می‌شود

حاج امین‌الضرب که مسئول ضرب سکه در دوره ناصرالدین شاه بود و اولین شرکت به سبک خارجی را در ایران تأسیس کرد، به همین لحاظ به حاجی کمپانی معروف شد اقدامات عمرانی از جمله آوردن اولین ژنراتور برق به ایران یا گاز کشی جهت روشنایی را در خیابان امیر کبیر فعلی انجام داد که مدتی هم به خیابان چراغ گاز و مدتی هم به خیابان چراغ برق مشهور شد. او یک بار در زلزله‌ای تمام اموالش را صرف کمک به زلزله زدگان کرد ولی به خاطر اعتباری که

در بازار داشت فعالیت کرد و دوباره به ثروت رسید و نزد مردم مشهور شد که حاجی دست به خاک هم بزند طلا می شود.

کسانی را که در هر کاری موفق می شوند و به ثروت و مقام می رسند را با این مثل تشبیه می کنند.

بوی کباب نیست، خر داغ می کنند

در گذشته بر روی بدن گاو، گوسفند، الاغ و اسب نقشی را می زدند که نشانگر مالکیت دولت یا شخص بر آن حیوان بود. تاریخ از نقش بر روی بدن بردگان هم یاد می کند. نقشی را بر روی فلز می ساختند و میله بلندی به آن جوش می دادند بگونه ای که به کمک آن میله، نقش را به راحتی بتوان بر بدن مورد نظر چسباند. نقش را در آتش می گذاشتند وقتی بسیار داغ می شد به بدن انسان یا حیوان می چسبانده و چند ثانیه ای نگه می داشتند تا نقش برای ابد یا سالها بماند و در این زمان بوی پوست و گوشت در فضا می پیچید. گرسنه ای بوی آن را حس کرد و چون گرسنه بود فکر کرد کباب است رفت تا شاید اندکی بگیرد که دید خر را نقش داغ می زنند.

اگر کسی به خیال خام و باطلی در پی سودی باشد و بعد پی ببرد که آن خیال هیچ گاه به واقعیت نمی رسیده.

لولو سر خرمن درست کرده‌ای

در جای مزارع یا سر خرمن، یک مترسک درست می‌کنند و لباس آدمیزاد به آن می‌پوشانند ولی هر چند از دور شبیه آدمیزاد است ولی هیچ حرکت ندارد. آدم‌های بی‌خاصیت را به آن شبیه کرده‌اند که اگر در سر خرمن هم نباشند می‌توان یک یا دو چوب را به هم چسباند و لباس آدم هم تنش کرد و حیوانات را فراری داد.

سالی که نکوست از بهارش پیداست

شیخ بهایی دانشمند عصر صفوی (چهار صد سال پیش) در شعری می‌گوید:

تا منزل آدمی سراسر دنیاست کارش همه جرم و کار حق جمله عطاست

خوش باش که آن سرا چنین خواهد بود سالی که نکوست از بهارش پیداست

البته اصل در این است که کشور ما کشور خشکی است و باران کم دارد. مردم آنقدر که به بارندگی در بهار امیدوار بودند در پاییز و زمستان احتمال نمی‌دادند به خصوص که در قدیم جاده خوبی نبود و برف و یخبندان باعث بسته شدن راهها و سختی مردم در شهرها از باب آن بود ولی بهار، باران آن مشکلات را ایجاد نمی‌کرد و به موقع برداشت محصول هم نزدیک بود بنابراین بارندگی بهاری بسیار مفیدتر می‌توانست باشد.

فیلش یاد هندوستان کرده

هندوستان زادگاه فیل است و همواره جزو هدایایی که سلاطین هند برای سایر رهبران می‌فرستاده‌اند فیل هم به خاطر عظمت جثّه و دو عاجش بسیار جلب توجه کرده. در دربار پادشاهان ایران هم از این فیلهای هدیه شده بوده است. گاهی فیل به خاطر عدم مراقبت

کافی یا آب و هوای نامناسب یا دوری از هموعانش، حالت وحشی از خودش نشان می‌داده که مهار آن کار آسانی نبوده است. مردم این حالت را به دلتنگی حیوان و دوری از هندوستان مرتبط می‌دانسته‌اند و می‌گفتند، فیله یاد هندوستان کره، که به تدریج تبدیل به فیلش یاد هندوستان کرده، اگر کسی بناگهان هوس انجام کاری را پیدا کند این مثل را می‌آورند.

دوال پا

موجودی فرضی که خود را به شکل پیرمردی در می‌آورد که معلول و ناتوان است و از افراد می‌خواهد که او را به پشت بگیرند و کمی جلوتر ببرند ولی به محض این که به پشت شخص پرید به هیچ‌وجه رها نمی‌کند و با دست‌هایش سر طرف را می‌گیرد و پاهایش را به دور شکم طرف قفل می‌کند، یعنی بدجوری گیر افتاده‌ام.

جغور بغور یا حسرت الملوک

روزی یکی از زنهای ناصرالدین‌شاه که با کالسکه وارد کاخ شمس‌العماره می‌شد بوی خوشی به مشامش رسید. از یکی از خدمه پرسید بوی چیست؟ خادم جواب داد مخلوط دل و جگر، سیب زمینی و پیاز است که غذای فقرا است آن را جغور بغور گویند. آن زن گفت: قدری برایم بیاورید. خادم گفت برای شما که همسر شاه هستید بد است چون غذای مفلس است. آن زن گفت: پس ما حسرت بخوریم. از آن زمان به جغور بغور گفتند: «حسرت الملوک».

قوز بالا قوز

شخصی قوزی بزرگ بر پشت داشت او را گفتند اگر نیمه شب به حمام عمومی روی جنیان آنجا هستند و اگر کاری دلخواه آنان بکنی در پاسخ قوز تو را برطرف کنند. او همان کار را کرد و برای جنیان رقص و آواز کرد و آنان قوز او را خوب کردند. قوزی دیگری او را دید و شرح ماجرا پرسید و آگاه شد. وی شبی در حمام خوابید و نیمه شب که جنیان جمع شده بودند برخاست و رقص و آواز کرد و نمی دانست که آن شب جنیان عزا دارند. آنان ناراحت شده و جهت مجازات، قوز دیگری بر بالای قوز او آوردند.

هرگاه کسی که دارای مشکل است، دچار دشواری جدیدی هم بشود این مثل را می آورند.

گاو ده من شیر ده

گاو بزرگی بود که هر روز ده من شیر می داد ولی وقتی سطلها پرشیر می شد لگد می زده و شیرها را می ریخت. هر کس را که لطف بزرگی کند ولی بعد عملی نماید که ارزش آن لطف را از بین ببرد به این مثل مانند کنند.

چهار چشمی نگاه می کند

معتقد بودند کسانی که ابروهای پرپشت دارند انگار که چهار چشم دارند. کنایه از با دقت همه چیز را زیرنظر داشتن.

هر کسی را بهر کاری ساخته

مهر آن را در دلش انداخته

در هر کسی استعدادی هست که اگر شخصی به آن واقف شود و نیروی خود را در آموزش دیدن آن استعداد به کار برد شاخص خواهد شد و نزد همگان به آن علم معروف خواهد بود. مولوی در شعری به این مطلب اشاره می‌کند که هر کس را بهر کاری ساختند.

انگار کشتی‌اش غرق شده

تجاری بودند که وقتی اندک اموالی که خریده بودند با کشتی نمی‌رسید، خبر می‌دادند که کشتی غرق است، معنی از دست دادن کلیه اموال را می‌دهد. معلوم است چهره کسی که اموالش را از دست داده گویای حادثه است.

بور شدن

بور شدن به معنی سرخ شدن است و این وقتی روی می‌دهد که کاری صورت گرفته باشد که شخص را خجالت زده کند و دیگران به او می‌گویند بور شد یا بور شده و مفهوم خجالت زده شدن را می‌دهد.

جُل و پلاسات را جمع کن

جل پارچه‌ای بود که برای انداختن روی اسب می‌بافتند و اول آن را بر روی اسب می‌انداختند و سپس زین را روی اسب قرار می‌دادند. پلاس هم بافتنی زیرانداز بود که مانند یک پتو روی

زمین می‌انداختند و روی آن می‌نشستند. اسب سواران اگر پتویی همراه نداشتند وقتی در جایی توقف می‌کردند، زین را از روی اسب برداشته و جل را زیرانداز خود می‌کردند و وقتی می‌خواستند ادامه مسیر بدهند جل را تکان داده و دوباره روی اسب می‌انداختند. جل و پلاسات را جمع کن یعنی از اینجا برو.

نان کسی آجر شد

در دوره مصدق، ایران محاصره اقتصادی شد و هجده ماه کسی از ایران نفت نخرید. به جای حقوق کارمندان، سهمیه آجر به افراد دادند و این کار را کردند تا مجبور نباشند اسکناس بدون پشتوانه چاپ کنند چون مهم‌ترین منبع درآمد کشور که نفت بود قطع شده بود. عمل تحویل آجر به جای حقوق معنی این را می‌دهد که منبع درآمد کسی قطع شود.

کلاه

با توجه به این که تا سده قبل مردها عادت داشتند کلاه بر سر بگذارند بنابراین کلاه معنی هم داشت یعنی کلاه را از سر برداشتن یعنی احترام به کسی
کلاه را به زمین کوبیدن یعنی عصبانیت زیاد از چیزی
کلاه را به هوا پرتاب کردن یعنی خوشحالی زیاد که رسم است دانشجویان در روز مراسم فارغ‌التحصیلی پس از پایان مراسم در یک لحظه کلاه‌هایشان را به هوا پرت می‌کنند.
کلاه را به راست یا چپ سر گذاشتن یعنی کلاه را کج گذاردن کار قلندران بوده و در مردم عادی معنی فکر کردن می‌داده.

مثل اینکه نوبرش را آورده

وسایل حمل و نقل خوب نبود و امکان رساندن تمام میوه‌ها در اول فصل نبود ولی به هر حال هر موقع میوه برای اولین بار به بازار می‌رسید قیمت بیشتری داشت و متقاضیان خرید دور و بر او را پر می‌کردند هر گاه کسی انتظار توجه بیشتری داشته باشد این مثال را می‌آورند.

نه به این شوری شوری نه به این بی نمکی

در زمان ناصرالدین شاه حاکمی برای استانی فرستاده شده بود که بسیار ظالم و مردم آزار بود تا حدی که مردم چند بار شکایت کردند و بالاخره او را حذف کردند. شاه فرد بعدی را فرستاد بسیار بی حال بود و به کاریهای عادی حکومتی هم نمی‌رسید ، ظریفی شعری گفت:

شاه به ما عطا کرده حاکم فلفل نمکی نه به اون شوری شوری و نه به این بی نمکی

گویا تخم دو زرده می‌گذاره

مرغ‌هایی که تخم دو زرده می‌گذاشتند قیمت بیشتری داشتند ضمن این که اگر مرغی تخم دو زرده می‌گذاشت آن را خوش یمن می‌دانستند. کنایه از اینکه مگر آن شخص کار یا توان اضافه‌ای ارائه کرده که مورد توجه قرار گرفته.

و لیکن قلم در کف دشمن است

گویند شخصی شیطان را به خواب دید که زیبا رو بود و تعجب کرد و از شیطان سؤال کرد از نقاشی‌ها و اشعار تو را با چهره وحشتناک یاد می‌کنند چگونه است و شیطان پاسخ داد: ولیکن

قلم در کف دشمن است. کسی که در موردش بدی بسیار گفته شده ولی آن گفتارها به واقعیت وی تناسب ندارد این مثل را می‌آورند.

لوله‌نگش آب برمی‌دارد

معروف بود که آفتابه افراد ثروتمند مانند خان‌ها و مالکین بزرگ و مقامات باید بزرگتر از خانه مردم عادی باشد بنابراین آفتابه‌اش بیشتر آب لازم داشت. کنایه از اینکه فرد ثروتمند و صاحب ثروت و مقام است.

هرچه خواهد دل تنگت بگوی

موسی روزی از جایی می‌گذشت متوجه شد که چوپانی در خیال خودش با خداوند صحبت می‌کند و برای پروردگار لباس می‌دوزد، کفش می‌خرد و شانه بر موهای خداوند خیالی می‌زند. موسی با شبان اعتراض کرد و او را ملامت نمود. از طرفی از سوی باری تعالی ندا رسید که چرا بنده ما را ناراحت کردی هر کسی خداوند را به نوعی می‌شناسد و تصویر می‌کند و همین که در همان خیال، با خدا صحبت می‌کند ارتباطش حفظ می‌شود و موسی را ملزم می‌کند که برود و از چوپان عذر بخواهد. موسی به شبان رسید و گفت:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هرچه می‌خواهد دل تنگت بگوی

هرگاه کسی در مقابل بزرگ‌تری بخواهد حرفی بزند و بخواهند او را تشویق کنند که بی‌پیرایه حرفت را صریح و راست بگوی، به این داستان و مثل اشاره می‌کنند.

هر که را طاووس خواهد جور هندوستان کشد

گویند مأمَن و خواستگاه طاووس هندوستان است. این حیوان فقط برای پره‌ای زیبا و بزرگش مورد توجه است و به قول یک شاعر، هیچ خاصیتی جز زیبایی ندارد. هرگاه طاووس پره‌ایش را باز کند تابلوی رنگی زیبایی جان می‌گیرد. حال هر که آن زیبایی را می‌خواهد باید به سرزمین طاووس یعنی هندوستان سفر کند. این مثل کنایه از سختی کشیدن در راه رسیدن به مقصود است چون در قدیم که این ضرب‌المثل ساخته شده مسافرت با چها پایان کار دشواری بوده و هندوستان هم راه دور.

دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید

ابوعلی سینا با شاگردان به راهی می‌رفت، دیوانه‌ای ایستاده بود و فقط به ابوعلی سینا نگاه می‌کرد. چون به منزل رسیدند ابوعلی سینا دستور غذای گیاهی خاصی داد. چون دلیل پرسیدند گفت: آن دیوانه در من چیز خاصی دید که به خودش نزدیک بود. از این جهت غذا را که در واقع داروی گیاهی است گفتم که بپزند. اگر کسی از شخص دیگری که ظاهراً آشنایی قبلی هم ندارند خوشش بیاید این مثل را می‌آورند یعنی حتماً مشابهت‌هایی بین آنهاست.

لنترانی

کلمه‌ای که پروردگار خطاب به موسی که خواستار دیدار چشمی جلال الهی شده فرموده است به معنی درخواست غیر ممکن داری. اکنون وقتی کسی حرف از روی کم فکری بزند می‌گویند لنترانی است.

یار غار

وقتی پیامبر اسلام از مکه به مدینه مهاجرت می‌فرمود، با ابوبکر همراه بود و در راه به غاری رسیدند و پناه بردند. وقتی جاسوسان که در پی آنها بودند به درِ غار رسیدند چون تار عنکبوت بر درِ غار دیدند یقین کردند که کسی وارد غار نشده و رفتند. از آن زمان هر دو نفری را که یکدل و همراه باشند، یار‌غار می‌گویند.

دگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

سلطانی از مسیری می‌رفت پیر مردی دید پشت خم شده که درخت گردو می‌کارد. درخت گردو سی سال برای میوه دهی وقت لازم دارد. سلطان متعجب شد که تو با این سن و سال چگونه درختی می‌کاری که عمرت کفاف نخواهد داد از محصولش استفاده کنی و پیرمرد کشاورز پاسخ داد

دگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

اگر این فرهنگ در بین مردم جا بیفتد بسیاری آثار نیک بر جای خواهد گذارد. یعنی تنها برای منفعت خودت کاری نکن بلکه عملی انجام ده که دیگران هم از منافع آن بهره‌مند شوند.

مرغ خونه همسایه غازه

معروف بود روغن مرغ بسیار مفید است ولی روغن غاز خواص بسیار بیشتری دارد و مزه بهتری می‌دهد. هر گاه که کسی خودش عین کالایی را داشته باشد که همسایه هم دارد باز هم کالای همسایه به چشم او بهتر جلوه می‌کند.

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

مولانا در وصف پیامبر اسلام شعری دارد که می‌گوید

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

که مصرع دوم این شعر ضرب المثل شده است. کنایه از اینکه هرگاه کاری را به طور کامل انجام دهی منافع جنبی آن را نیز خواهی دید.

الخیر فی ماقع

وقتی نادر شاه افشار در سال 1148 قمری به سلطنت رسید. شاعری عبارت والخیر فی ماقع را که از حروف ابجد معادل همین رقم 1148 است در شعری گنجاند و می‌گویند نقش مهر نادر شاه هم همین کلمات بوده است و از آن زمان رایج شده است و معنای آن این است که «در آنچه پیش آید خیری نهفته است.»

آینه دق

تعدادی که از آینه‌هایی که به ایران وارد شده بود موج داشت و باعث می‌شد افراد، بسیار چاق بسیار لاغر، کوتاه، بلند و کج و معوج دیده شوند. معروف بود که هیچ کس دوست ندارد به این شکل دیده شود و این آینه‌ها باعث دق می‌شود. این آینه‌ها را در شهرهای بازی برای تفریح می‌گذارند.

المفلس فی امان الله

گویند که سلمان فارسی پس از خروج از ایران و رفتن به چین و هندوستان شنید که در عربستان پیغمبری ظهور کرده، خواست خود را برساند که کاروانش غارت شد و خود نیز به بردگی درآمد. خبر به پیامبر اکرم (ص) رسید که چنین فردی به قصد دیدار شما آمده و بر او چنین گذشته است. این که ایشان به نزد زنی که ارباب سلمان بود رفتند و خواستار خرید او شدند و زن برای این که سلمان به طرفداران حضرت نپیوندند بهای گزاف طلب کرد و حضرت فرمودند: کسی که نتواند از عهده دین برآید، در پناه خداست. در نزد مردم کلمات عربی همین مفهوم رواج دارد.

از ترس عقرب جراره به مار غاشیه پناه می برد

آمده است که مار غایشه ماری در جهنم است که گنهگاران را عذاب می دهد. آورده اند که این مار هفت صد سر دارد اما با این همه عقرب جراره که به نوعی عقرب کشنده و زرد رنگ که در مناطق گرمسیر و بیابانی زندگی می کند اطلاق می شود که از آن مار با صدها سر وحشتناک تر است و از آن بیشتر هر دو حیوانات وحشتناک جهنم و مایه عذاب گنهگاران هستند. یعنی از ترس یک گرفتاری بسیار بد به مشکل کمتری پناه برده.

اشک تمساح

این اصطلاح مبنای علمی ندارد ولی مردم به این معتقدند که تمساح در گوشه ای می نشیند و اشکی لزج روی چشمانش را می پوشاند، حشرات در این اشک چسبناک گیر می کنند و

سوسمار با بیرون آوردن زبانش، آنها را می خورد. از اصطلاح اشک تمساح برای بیان این که اشک از سر تأسف نیست و هدف دیگری دارد استفاده می کنند.

از طلا گشتن پشیمان گشته ایم مرحمت فرموده ما را مس کنید

علم کیمیا پدر علم شیمی امروز است. در علم کیمیا منظور این بود نزدیک ترین فلز به طلا که مس باشد را تبدیل به طلا کنند. گاه در آزمایش های مختلف، بر اثر اسیدها اصل مس در اسید حل می شد و دیگر حتی نمی شد آن شکل اولیه مس درآورد. در مواقعی که قرار است سرمایه ای به کار رود و بازدهی عالی به دست آید و نه تنها سود عاید نمی شود بلکه اصل سرمایه نیز از بین می رود به کار می رود.

کنگر انداخته لنگر انداخته

کنگر سبزی خوشمزه و مقوی است که ضمناً اثر خواب آوری دارد. اگر میهمان پس از صرف غذا در منزل صاحبخانه می ماند یا حتی خوابش می برد آن را به خاصیت لنگر که رفع گرسنگی و ضمناً خواب آورد بودن آن است مثال می زنند.

موش از کونه اش بلغور می برد

افراد در قدیم عادت داشتند که در منزل صندوقخانه و انباری داشته باشند و گندم یا جو برای یک سال را در خمره های سفالین نگهدارند. گاه بر اثر کهولت سن مالک منزل و عدم رسیدگی

دیگران، موشها از فرصت استفاده کرده و وارد انباری شده و گندم و جو را به یغما می‌بردند. مردم می‌گفتند موش از آن انباری که در اصطلاح قدیم کونه می‌گفتند بلغور را می‌برد.

از خرس موی کندن

شکارچی‌ها وقتی می‌توانستند ادعای مبارزه و نترسی کنند که لاشه یا سر یک حیوان درنده را همراه بیاورند. کسی گزافه‌گویی می‌کرد که با یک خرس بزرگ درگیر شده و در پاسخ کسانی که شاهد می‌خواستند چند تار مو نشان می‌داد و می‌گفت موی خرس است و از خرس همین چند تار مو کنده‌ام. کنایه از اینکه در حد توانم چیزی از آن سوژه گیرم آمد.

کمیت‌اش لنگه

عوام به اسب یا خر که داشتند کمیت می‌گفتند بنابراین لنگ بودن اسب یا خر به معنی کسر داشتن و درماندگی در کار بود.

من پوستین رها کردم پوستین رها نمی‌کند

معلمی با شاگردان کنار رودخانه بودند که دیدند پوستینی را آب می‌برد. معلم به آب پرید که پوستین را بگیرد و متوجه شد پوستین نیست و خرس زنده‌ای است که آب می‌برد. خرس او را گرفت. آب هر دو را می‌برد. شاگردان می‌گفتند اگر نمی‌شود پوستین را رها کن. معلم گفت من پوستین را رها کردم پوستین مرا رها نمی‌کند. اگر کسی به نیت سودی وارد کاری شده و اکنون حاضر است از آن سود بگذرد ولی جدا شدن به این سادگی نیست این مثل را می‌آورند.

زیره آب (زیر آب)

در قدیم معتقد بودند که گیاه زیره را می‌توان به وعده آب فریفت و پرورش داد. زیره آب دادن مفهوم فریب دادن می‌دهد و در بین مردم زیرآب زدن که همان زیره به آب زدن است یعنی با کمی رطوبت دادن به گیاه زیره می‌توان آن گیاه را فریب داد. یعنی گیاه خیال کند که وقت آبیاری‌اش است. این مثل در بین مردم به معنی کسی را فریب دادن و به نابودی کشاندن است.

کلاه تو هم رفتن

کلاه‌های نم‌دی را در دسته‌های چند تایی داخل هم می‌کردند. مشتری می‌آمد و آزمایش می‌کرد تا یکی از آنها را ببرد. اگر بر سر قیمت توافق نمی‌کردند کلاه به داخل آن دسته کلاه‌ها برمی‌گشت وقتی مشتری بعدی می‌آمد که بالاخره کلاه را بخرد کلاه‌ها توی هم رفته بودند و معلوم نبود کدام بوده. داستان دیگر اینکه چون همه مردها کلاه داشتند وقتی در یک اختلاف جلوی هم می‌ایستادند و صورت‌هایشان به هم زیاد نزدیک می‌شد لبه کلاه‌ها روی یکدیگر قرار می‌گرفت. کنایه از اختلاف و دعوا بین دو نفر است.

بی مایه فطیره

در قدیم به خمیر نان، خمیر ترش که اصطلاحاً به آن مایه هم گفته می‌شود اضافه می‌کردند که البته امروز هم پودرهایی هست که همان کار را می‌کند و بهداشتی‌تر است اضافه می‌کنند. اگر مایه به خمیر اضافه نشود، خمیر پف نکرده و عمل نمی‌آید در نتیجه اگر با آن خمیر نان

درست کنند سفت می شود که به آن فطیر می گویند. اگر در کاری سرمایه گذاری نشود، نتیجه کار هم خوب در نمی آید و اصطلاحاً می گویند بی مایه فطیره.

مگر چه هیزم تری به شما فروخته ایم

در قدیم از هیزم برای پخت و پز استفاده می کردند. اگر هیزمی که خریداری شده بود خشک نبود باعث دود می شد که تمیز کردن آن زحمت زیاد داشت بنابراین نسبت به فروشنده هیزم که تقلب کرده بود به جای چوب خشک، چوب تر فروخته بود احساس کینه می کردند. کاربرد ضرب المثل: اگر کسی بی دلیل بدی ببیند خطاب به مقابل می گوید یعنی مگر ما کار بدی کرده بودیم که کینه و نفرین به ما رسید.

کک تو تنبونش افتاده

کک در یک جا قرار نمی گیرد و مدام جا عوض می کند و نیش می زند و طرف را به رقاصی وامی دارد. اگر کسی آرامش نداشته باشد و مدام راه برود یا جایش را عوض کند مثال می آورند.

این به آن در

عمرو عاص را خلیفه می خواست حکومتی بر ولایتی بدهد که شخصی بدگویی کرد و خلیفه را برجزر داشت و این مطلب به گوش عمروعاص رسید. روزی عمروعاص دریافت که خلیفه می خواهد ولایتی را به آن شخص و حکومت ولایت مجاور را به پسر همان شخص بدهد. او، خلیفه را از این بابت که ممکن است پدر و پسر به هم بیبوندند و علیه شما بشورند، خلیفه را

منصرف کرد. وقتی جریان به گوش آن شخص رسید و معترض وی شد، عمروعاص گفت: این به آن در.

اکنون اگر کسی در قبال کار بدی، مشابه آن را انجام دهد این پاسخ را در جواب اعتراض می‌دهد.

خون را که با خون نمی‌شویند

وقتی شاه سلطان حسین از دروازه اصفهان بیرون رفت و وارد چادر محمود افغان شد. و تاج سلطنت ایران را بر سر او گذاشت، روز بعد محمود افغان وارد کاخ سلطنتی شد و به دختر سلطان حسین تجاوز کرد و پارچه‌ای را به خون آلود و بالای تخت ساطنت ایران به یک میخ آویزان کرد که ایرانی‌ها بدانند چه کرده‌ام. وقتی نادر به حکومت رسید و افغانها را در اصفهان و دامغان شکست داد و بیش از هزار نفر اسیر گرفت دستور داد آن پارچه را آورند. گودالی گندند و اسیران را سر بریدند بگونه‌ای که چاله‌ای پر خون شد و تمام اسیرها کشته شدند و همچنان پارچه را در خون آنها می‌زدند تا پاک شود و نمی‌شد. پیرمردی به نادر گفت ای مرد خون را که با خون نمی‌شویند.

آدم یک لاقبا

در دوره‌های قدیم افراد یک قبای با پارچه گرانبی‌قیمت می‌پوشیدند که دارای آستری بود. حتی سلاطین هم اینگونه لباس‌ها را هدیه می‌دادند که باعث افتخار دریافت کننده‌ها بود. افراد

مستمند قبایی تن می کردند که فقط یک لایه پارچه کرباس داشت و پارچه نازکی بود بی کیفیت و بدون آستر. از آن زمان به افرادی که فقیر بودند آدم یک لا قبا می گویند.

کلاه برداری یا کلاه گذاری

وقتی نادر شاه هندوستان را تسخیر کرد، روزی در سالنی که محمد شاه گورکانی پادشاه هندوستان می نشست و به مشکلات مردم می پرداخت، نادر شاه هم کنار او نشسته بود. محمدخان گورکانی کلاهی به سر داشت که سنگ های گرانبهائی داشت و رندان این مطلب را به اطلاع نادر شاه رسانده بودند. نادر که فرزند یک چوپان بود و به سنت چوپانان، کلاه نمدی بزرگی بر سر داشت و هیکل درشتی داشت در یک لحظه برخاست و خطاب به حصار گفت: ای مردم پادشاه شما و من برادر هستیم. در این هنگام کلاه نمدی خودش را از سر برداشت و بر سر محمدخان گورخانی گذاشت و کلاه قیمتی پادشاه هندوستان را بر سر خودش گذارد. چون کلاه نادر برای محمدخان گورکانی بزرگ بود، کلاه تا روی گوش او پایین آمد و از آن زمان گفتند که کلاهش را برداشتند گلاه گشادی بر سرش رفت. هرچند که برخی در اصالت این حادثه تردید کرده اند ولی در بین مردم جا افتاده و ضرب المثل شده. کنایه از اینکه ضرر بزرگی کرد.

مگه کف دستمو بو کرده بودم

رمال‌ها و فال‌بین‌ها عادت داشتند دست‌شان را به سر و روی مراجعه کننده می‌مالیدند و سپس آن را بو کرده و شروع به گفتن آینده طرف می‌کردند. اکنون وقتی کسی دچار حادثه‌ای شده و وقایع آینده اشتباه او را ثابت کرده، این مثل را می‌آورد که مگر من از آینده خبر داشتم.

کفش‌هایش را جفت کردند

در مجالس ترحیم عده‌ای بودند که نزدیک به اتمام مجلس کفش‌های مردم را جفت می‌کردند یعنی زودتر و مجلس را خالی کنید.

خالی بندی

در سال 57 که انقلاب شد و مردم به پادگان‌ها ریخته و اسلحه‌ها را غارت کردند عده‌ای اسلحه گیرشان آمده بود ولی فشنگ آن را پیدا نکرده بودند ولی اسلحه را به کمرشان می‌آویختند یا از شانه آویزان می‌کردند در حالی که جای گلوله‌اش خالی بود به این افراد می‌گفتند: خالی بند. ظاهراً در دوره مشروطه هم پلیس‌ها اسلحه توخالی به کمر می‌آویخته‌اند. و اکنون به کسی که گفتارش پشتوانه نداشته باشد، می‌گویند.

کتک خورش مَلّسه

معتقد بودند که وسیله ادب کردن بچه، کتک زدن است ولی نباید در آن افراط کرد چون کتک خورش سفت می‌شود. اگر کسی کتک بخورد و هیچ نگوید می‌گویند کتک خوردن برایش شیرین است که اصطلاح قدیمی آن به صورت مثل درآمد.

علی می‌ماند و حوضش

خطیبی بالای منبر می‌گفت پل صراط از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است ولی هنگامی که از آن عبور کنید حضرت علی (ع) کنار حوض کوثر نشسته و جرعه آبی به شما خواهد داد. اعرابی برخاست و گفت: با این پل، فقط علی (ع) می‌ماند و حوضش. اگر در کاری با اینکه پاداش خوبش، شرط رسیدن به آن سخت باشد این مثال را می‌آورند.

یک بام و دو هوا

مادری یک پسر و یک دختر داشت که هر دو ازدواج کرده و همگی در یک خانه زندگی می‌کردند. آن زمان که کولر نبود و مردم برای خنکی هوا، شبها روی پشت بام می‌خوابیدند. مادر به پشت بام آمد. در یک طرف دخترش با شوهرش خوابیده بودند، مادر به آنها گفت هوا سرد است یکدیگر را بغل کنید که گرم شوید. در طرف دیگر پسرش با عروس‌شان خوابیده بود مادر به آنها گفت هوا گرم است از هم فاصله بگیرند. عروس گفت:

قربون برم خدا را یک بام و دو هوا را

اگر کسی در مورد یک سوژه دو نظر مغایر بدهد، شنونده از باب تعجب، این مثل را می‌گوید.

هر که نامُخت از گذشت روزگار نیز ناموزد زهیچ آموزگار

رودکی در سال 330 کلیله و دمنه به به اسم امیر نصر سامانی در دوازده هزار بیت به نظم آورد و صله وافر یافت. این شعر از آن ابیات است.

(منظور رودکی سمرقندی و منظومه کلیله و دمنه و سندبادنامه است.) منظور اینکه بالاترین معلم، تجربه است و زمان بهترین تجربه دهنده به افراد است و اگر کسی مطلبی را که شخصاً و در واقعیت لمس کرده، درنیابد، چگونه از معلم که به صورت تئوری آن را درس می‌دهد می‌خواهد بیاموزد.

صنار بده آتش – به همین خیال باش

گرسنه‌ای می‌گفت اگر فلام قدر پول داشتم می‌رفتم چلوکباب می‌خوردم و با لذت از آن، از گرسنگی رها می‌شدم.

ظریفی گفت: صنار (یکصد دینار) بده آتش (که از گرسنگی برهی) و به همین خیال (خوردن چلوکباب) باش. اگر کسی خیالاتش خیلی از واقعیت به دور باشد را به این مثل به خود می‌آورند.

کاسه کوزه کسی را به هم زدن

گاه آجان‌ها می‌ریختند و ظروف داخل قمارخانه را می‌شکستند که شامل کاسه برای جمع کردن شیتیلی (انعام و حق قمارخانه) و کوزه برای انداختن تاس و بیرون انداختن آن بود.

بساط کار را جمع می کردند. اگر کسی بلوا و شلوغی کند که کار و بار افراد را مغشوش نماید مثال می زنند.

آفتابه خرج لحیمه

آفتابه ها از حلب بود و پس از مدتی می پوسید و هر دفعه مجبور بودند و پیش حلبی ساز ببرند و او آن قسمت را لحیم بزند و دستمزد بگیرد. جالب اینکه حلبی ساز حاضر نبود به بهای دستمزدش آن آفتابه را بخرد. اگر کالایی مانند اتومبیل مدام خرج سازی کند و خرجش از ارزش اتومبیل بالاتر رود به این مثال روی می آورند.

کار حضرت فیل است

آمده است که وقتی حضرت نوح و همراهان در کشتی بودند. کشتی از زباله و مدفوع دچار کثیفی و بوی ناخوشایند شده بود. نوح از درگاه احدیت درخواست کرد که کمکی بشود و پاسخ شنید که فیل، مشکل را حل خواهد کرد. از آن زمان ضرب المثل شد که حل مشکل، کار حضرت فیل است چون با مالیدن پای فیل، خوک از آن بیرون آمد و کثیفی ها را پاک کرد.

قیمه و قرمه کردن

در قدیم پدر، مادر، معلم و یا بزرگتری از خانواده تنها راه ادب کردن بچه را کتک زدن می دانستند که گاه افراط می کردند و بچه به شدت مضروب می شد. اشاره به گوشت قیمه که باید ریز ریز شود.

از دماغ فیل افتاده

برابر دستوری که از باریتعالی آمده بود و برای حل مشکل کثیفی و بوی بد کشتی نوح که معلوم نبود چند روز دیگر در کشتی خواهند ماند دست بر بدن فیل کشیدند. از دماغ فیل موجودی بیرون افتاد که آن را خوک نامیدند و کثیفی کشتی را پاک کرد.

چون فیل موجود بزرگی است پس تصور کردند که هر چه از فیل باشد هم بزرگ است پس اگر کسی غرور و خودبینی داشت و خود را بزرگ احساس می کرد می گفتند: از دماغ فیل افتاده.

آردمو بیخته ام و الکم را آویخته ام

خمیرگیرها باید آرد را قبل از خمیر کردن الک می کردند و بعد از آن برای این که الک زیر دست و پا نماند و صدمه نبینند آن را با رسیمان به دیوار می آویختند که معنی اش پایان کار بود. اگر کسی می خواهد بگوید وظایفم را کاملاً انجام داده ام این مثل را می آورد.

قند تو دلش آب می کنند

شربت را در پاتیل و با شکر درست می کردند. در این مثل، دل طرف را به پاتیل شربت مانند کرده اند یعنی درونش پر از خوشی می شود.

آسه برو، آسه بیا که گربه شاخت نزنه

در بازی قایم باشک بچه ها شعری می خواندند تا زمانی که آن شعر را که با کلمات بالا شروع می شد می خواندند. بقیه وقت داشتند که قایم شوند اگر آسه نمی رفتند، کسی که چشم

گذاشته بود از روی صدای پا آنها را شناسایی می کرد. افرادی را که به احتیاط و رعایت جوانب توصیه می کنند از این مثل می آورند.

آبغوره نگیر (گریه نکن)

در قدیم که ابزار امروزی نبود، آبغوره را با زور آوردن و فشار آوردن می گرفتند. یعنی گاه غوره را در هاون بزرگ می کوبیدند و سپس با دست فشرده و آب می گرفتند. برخی اوقات هم با ابزاری مانند اهرم به آن زور می آوردند که آبش گرفته شود. اگر کسی گریه کند می گویند آبغوره نگیر یعنی به خودت زور و فشار نیاور که گریه کنی . منظور گریه نمایشی است نه گریه واقعی.

علف زیر پا سبز شدن

نادر شاه در تسخیر هندوستان قسم یاد کرده بود زمانی که آنجا را تصرف نکند چکمه از پا بیرون نیاورد پس از تسخیر معلوم شد وقتی نادر شخصاً اسب خود را جو می داده جویی به داخل چکمه اش افتاده و با رطوبت پایش سبز شده. کنایه از اینکه ممکن است انتظار بیهوده باشد و به هدفت نرسی.

لقمه اندازه دهانت بردار

اگر لقمه بزرگتر از دهان و گلو باشد باعث خفگی می شود منظور این است که در هر کاری به اندازه توان خودت قدم بردار.

فتیله را از گوش‌ات بیرون بیار

وقتی گوش کسی عفونت می‌کرد پارچه‌ای فتیله مانند را به دوا آغشته می‌کردند و درون گوش می‌گذاشتند. تا وقتی بهبود بیابد گوش طرف نمی‌شنید. کسی را که به حرف بزرگتر گوش نمی‌کند و می‌تواند باعث ضرر و زیان شود به تأکید می‌گویند تا متوجه واقعیت شود.

وعده سرخرمن

تنها زمانی که روستایی به پول می‌رسید، وقتی بود که محصول را خرمن کرده بود و خریدار می‌آمد و سر خرمن، محصول را می‌خرد و پولش را می‌داد. از این بابت در طول سال هر کس مطالبه‌ای از روستایی داشت روستایی حواله به سر خرمن می‌کرد. گاه ممکن بود که بلایای طبیعی محصول آن سال را از بین ببرد در نتیجه چیزی برای پرداخت بدهی روستایی نماند بنابراین کنایه از اینکه زیاد روی وصول این مطالبه حساب نکن.

وقت سر خاراندن ندارد

بهداشت در سال‌های قدیم بسیار بد بود به گونه‌ای که بسیاری سرها، شپش یا بیماری داشتند و فرد ناچار گهگاه باید سر را می‌خاراند. حال اگر شخصی طوری مشغول کار بود که حتی برای آرام کردن خارش سر، فرصتی نداشت معلوم بود که آن کار بسیار مهم است.

ولیش

از اصطلاحاتی که افراد معروف به لَش و لوش داشتند و در جواب مخاطبی که از آنان در باره کاری سؤال می کرد و آنها با استفاده از کلمه ولش جواب می دادند که آن را رها کن یعنی ما کاری نکردیم یا از ما کاری بر نمی آید.

یاسین به گوش خر خواندن

از آیه های بلند و دشوار قرآن کریم که آدمیزاد هم در فهم آن ممکن است توانا نباشد حال چه رسد به اینکه به گوش خر بخوانند . به مفهوم کار بیهوده کردن.

یا مفت

کسانی بودند که تسبیح می گردانیدند و مدام یا مفت می گفتند و از مردم پول می گرفتند که مشکلی را حل کنند. آنها افرادی بی اطلاع بوده و حرف مفت و بی پایه تحویل خلق می دادند.

یقنلی بقال

گفته شده که نام یک بقال در محل سر قبر آقا بوده که از بس نسیه داد و نیامدند پولش را بدهند ورشکست شد به معنی کسی که بقالی هم نمی داند.

یالقوز

افراد ولگرد و خیابان خواب که قیدی به چیزی نداشتند را می گفتند.

یکی به دو کردن

یعنی یکی می‌گفتی و دو تا می‌شنفتی.

هشتش گروی نه‌اش است

در ورق بازی، نوعی بازی بود که هر کس ورقی با خال بیشتر (عدد بزرگتر) داشت برنده می‌شد. گاهی یکی عدد هشت می‌آورد ولی برنده شدنش منوط به این بود که دیگری ورق نه نیاورد.

به مفهوم این که طرف بدهکاری زیاد دارد و از امکاناتش بیشتر شده.

هنوز دو قورت و نیم‌اش باقیه

حضرت سلیمان از بارگاه احدیت درخواست کرد که یک روز ناهار موجودات را او بدهد مواد غذایی زیادی جمع شد که به ناگاه سر ظهر هیولایی از دریا برآمد و همه آن را خورد و خطاب به سلیمان گفت، خداوند روزی سه قورت به من غذا می‌دهد، این که خوردم نیم قورتش بود، حالا دو قورت و نیم‌اش باقی است. کسانی را می‌گویند که سهمی بیشتر از حد انتظار دریافت کرده ولی هنوز خود را طلبکار می‌داند.

هوای گرگ و میش

در اول مغرب که هوا تاریک و روشن است نمی‌توان بین گرگ و میش تشخیص داد. در ابتدای سحر هم همین حالت هست.

طرف را هفت قلم آرایش کرده بودند

اصولاً عدد هفت را به معنی کامل بودن می‌آوردند ولی منظور، آرایش کامل بوده یعنی بافتن مو، بند انداختن، زیر ابرو، وسمه، سرمه، سرخاب، سفیداب. اکنون اگر کسی را بسیار آرایش کرده باشند، می‌گویند.

هم از توبره می‌خورد هم از آخور

برخی چهارپایان با این که توبره جو را در دهان داشتند می‌رفتند از سهم غذای حیواناتی که در آخور برای آنها جو ریخته بودند هم می‌خوردند. کنایه از کسانی که به خاطر منافعش با هر دو طرف یک معامله یا قضایا همکاری می‌کند.

همه آتیشا از گور او برمی‌خیزد

معتقد بودند هر کس اهل جهنم باشد قبرش هم داغ است و آتش دارد. منظور این که فتنه انگیزی گناه است و از گور گناهکار آتش برمی‌خیزد.

همه کاسه کوزه‌ها را سر ما شکستند

در قدیم همه کاسه و کوزه آب و اکثر لوازم آشپزخانه که در دسترس بود از سفال بود و وقتی ارباب عصبانی می‌شد آنها را می‌شکست یا به طرف مستخدم پرتاب می‌کرد که گاه به سر کارگر می‌خورد و هم کاسه و هم سر طرف می‌شکست. کنایه از اینکه همه گناهان را به گردن من انداختند.

هردمبیل

نام درویشی که با وضعی آشفته از بابت موی و لباس در بازار بزرگ تهران ظاهر می‌شده است. وی از دوره قاجار بوده ولی زمان رضا شاه نیز همچنان در بازار رفت و آمد داشته. عیب‌گویی و طنزگویی به بازاریان هنرش بوده که آنها نیز کمکش می‌کرده‌اند تا درشت‌گویی نکند.

هزار چاقو بسازه یکیش دسته نداره

اگر چاقوی بدون دسته به کار ببرند دچار بریدگی و جراحت دست می‌شوند بنابراین چاقوی بی دسته مصرف ندارد. اگر کسی چاقو بسازد حتی هزار عدد ولی یکی از آنها دسته نداشته باشد یعنی نمی‌شود آن را به کار برد. بنابراین در اصطلاح، این مثال را می‌آورند که به مفهوم وعده و حرف‌هایش هیچ فایده و اثری ندارد.

هفت رنگ پلو درست کرده

برای میهمانی‌های مجلل، پلوهایی درست می‌کردند که رنگ متفاوت داشت. سبزی پلو، آلبالو پلو، پلوی سفید با مرغ، پلوی زرد زعفرانی، باقلا پلو، ماش پلو، پلو هویج و اکنون هم اگر کسی در پذیرایی، افراط کند می‌گویند هفت رنگ پلو درست کرده.

سکه یه پول شدم

یه پول سیاه نمی‌ارزد

بر طبق استاندارد جهانی ارزش فلز یک سکه باید خیلی کمتر از رقم روی سکه باشد تا سوداگران سکه‌ها را جمع نکرده و ذوب نکنند و مردم از کمبود پول خرد به عذاب بیفتند. در قدیم سکه‌های کم ارزش را از آهن درست می‌کردند که زنگ می‌زد و سیاه می‌شد بنابراین پول سیاه یعنی معادل ارزش، کمترین سکه و در دوره قاجار و اوایل پهلوی سکه یه پولی، کمترین سکه بوده.

دستم به چوب بند است

چوب در آستین

از روش‌های مجازات بوده که چوبی را در آستین دست راست وارد کرده و از آستین دست چپ خارج می‌کردند و دور هر دو میچ را به چوب، طناب می‌بستند و محکوم قدرت کمترین کار را نداشت و عملاً نمی‌توانست آب بخورد. اشاره به این که امکان انجام کار را از من سلب کرده‌اند.

ساعتتو بده خروس قندی بگیر

تا دهه چهل، ارزان‌ترین شیرینی برای بچه‌ها، خروس قندی بود که آب نبات به شکل خروس قندی با چوبی در پایه‌اش با رنگ‌های مختلف به فروش می‌رسیدند. اگر ساعتی کار نمی‌کرد یا درست کار نمی‌کرد بهتر بود آن را می‌دادند و ارزان‌ترین شیرینی را بگیرند که لذت آب نبات را برده باشند.

یکی می‌مرد ز درد بی‌نوایی زنش می‌گفت آقا زردک می‌خواهی

زردک همان هویج است که نوع ایرانی‌اش زرد رنگ است و البته در بازار کمتر پیدا می‌شود. خام آن را گاز می‌زدند چون شیرین و ترد بود. برای مربا و داخل بعضی غذاها هم استفاده می‌کردند. اشاره به این که کسی از اصل، بیچاره شده ولی دیگری او را به تنقلات دعوت می‌کند که مسلماً جای غذای اصلی را نمی‌گیرد.

یلخی بزرگ شدن

چهار پایانی که در دشت رها می‌کردند و خودش چرا می‌کرد و بزرگ می‌شد و توجهی به غذا و رسیدگی‌اش نمی‌شد را می‌گفتند. اگر کسی بدون تربیت و سواد بزرگ بشود را می‌گویند یلخی بزرگ شده است.

یه تخته‌اش کمه

معتقد بودند که چهارچوب بدن آدم از مغز، قلب، کلیه و کبد درست شده و اگر یکی از آنها نباشد رفتار کاملی نمی‌توان انتظار داشت. کسی را که رفتار معقول ندارد مثال می‌زنند.

یه گوشش دره یه گوشش دروازه

پدري به پسر پندی داد و ساعتی گذشت وقتی نتیجه را پرسید پسر از اینکه چند بار اسب‌شان در طویله شیهه کشیده جواب داد و پدر فهمید که فرزند اصلاً به حرف او گوش نمی‌داده مسلماً اگر از دروازه، کالایی خارج شود اثری بجا نمی‌ماند پس از این تشبیه استفاده می‌کنند.

دل به دریا بزن

یا دریا دل بشو

اگر سنگی را در یک حوض بیندازید موج تمام سطح آن را می‌گیرد ولی اگر در دریا سنگی بیندازید هیچ اثر آشکاری ایجاد نمی‌کند. دل به مانند دریا شدن یا دل به دریا زدن کنایه از این که آنقدر وسعت فکر خودت را زیاد کن که موانع کوچک نتواند اثر آشکاری در تو ایجاد کند.

از کوزه همان برون تراود که در اوست

اگر در کوزه سرکه بریزی بعد هم همان را تحویل خواهی گرفت و اگر عسل بریزی هم همینطور . از درون افراد هم همان چیزی در بیرون نمود پیدا می‌کند که درون آنهاست. همانطور تا وقتی که چیزی در کوزه هست دیده نمی‌شود ولی در وقتی که لازم باشد همان چیز پنهان به بیرون می‌آید.

نونت نبود آبت نبود، پس آن عملت برای چه بود

در زمانی که مردم بسیار ساده‌تر از اکنون بود عمده غذای مردم را نان تشکیل می‌داد که با سبزی یا خورش می‌خوردند و سیر می‌شدند. آب هم لازمه حیات بود. مردم ساده دل معتقد بودند اگر این دو در دسترس کسی باشد دلیل ندارد برای چیزهای دیگر خطر کنند. در تاریخ هم برای اسکندر یا نادر که بسیار دورتر از سرزمین خود به جنگ رفته‌اند این ضرب المثل با عبارات مختلف یادآوری شده است.

کوس رسوایی‌اش را بر سر بازار زدند

کوس وسیله موسیقی به شکل یک طبل بزرگ است. در قدیم وقتی خبر مهمی را می‌خواستند به اطلاع مردم برسانند به یک محل پر تردد مثل بازار می‌رفتند و با نواختن طبل بزرگ که صدای بسیار بلندی داشت حواس همه را جلب می‌کردند و سپس خبر را اعلام می‌کردند که در اندک مدتی به همه شهر پخش می‌شد. اگر کسی کار خطایی کرده بود که خبر آن به همه رسیده بود مثل بالا را می‌آوردند.

جار می‌زنند

در قدیم یکی از ابزار خبر رسانی، افرادی بودند که چها پایه‌ای زیر پا می‌گذاشتند و روی آن رفته و خبری را به اطلاع همه می‌رساندند. جار یعنی بلند سخن گفتن و به افراد خبر رسان هم جارچی می‌گفتند. اگر کسی سعی در پخش خبری بین همه داشته باشد گویند جار می‌زند البته امروزه رادیو و تلویزیون‌ها این کار را می‌کنند.

یه سوزن به خودت بزن یه جوالدوز به دیگران

سوزن‌های بزرگ و ضخیمی بود که برای دوختن کیسه یا لحاف، تشک‌های آن زمان توسط لحافدوز استفاده می‌شد که به آن جوالدوز (جوال = کیسه) می‌گفتند. کنایه از این که اگر می‌خواهی موجب صدمه به دیگران شوی ببین خودت طاقت کمتر از آن را داری. سوزن یم دهم ضخامت و طول جوالدوز را داشت.

هم خدا را می‌خواهند هم خرما را

پیش از آن که دین اسلام در عربستان فراگیر شود، هر قبیله‌ای بتی را جهت پرستش ساخته بود، که گاه در کعبه و زمانی در محل قبیله نگهداری می‌شد. در این میان یکی از قبایل، خدایی از جنس خرما ساخته بود. زمانی قحطی آمده بود و مردم قبیله گرسنه مانده بودند و طمع به خرمایی داشتند که خدا را از آن درست کرده بودند، ولی از طرف دیگر خدا را هم می‌خواستند تا این که روزی گرسنگی فشار آورد و ریختند و خدای خرمایی را خوردند. از آن زمان می‌گویند هم خدا را می‌خواهند و هم خرما را.

آب خنک بخور

یکی از قصرهای قاجار در عشرت آباد تهران بود که در دوره رضاخان و به دستور او تبدیل به زندان شد و نام آن را هم زندان قصر گذاشتند. از قدیم در محوطه این قصر قنات پر آبی جریان داشت که حتی در تابستان‌ها آب خنک و گوارایی را به تشنگان می‌رساند. این باعث شد که هر کس کارش به آن زندان می‌افتاد می‌گفتند رفته آب خنک بخورد.

پاتوق

زمانی که ناصرالدین شاه به اروپا سفر کرده بود، مشاهده کرد که در مراسم مذهبی علائم بلندی را حمل می‌کنند. در بازگشت به ایران دستور داد که مشابه آن ساخته شود و آن را توق نامیدند، این علامت را در غیر از روزهای مذهبی در محوطه مسجد، حسینیه یا مکانی مذهبی

می گذاشتند و جوانان و اهالی محل هم هر وقت می خواستند، قرار ملاقات بگذارند، می گفتند: فلان ساعت پای توق، این عبارت به مرور تبدیل شد به اصطلاح پاتوق.

آدم گرسنه ایمان ندارد

مردی از فرط گرسنگی در حال مرگ بود، شیطان به او گفت: به شرطی که ایمانت را به من بفروشی برایت غذا می آورم. مرد پذیرفت، اما پس از سیر شدن از دادن ایمان خودداری کرد و گفت: آنچه هنگام گرسنگی فروختم ایمان نبود چون آدم گرسنه ایمان ندارد که بفروشد.

آش نخورده و دهان سوخته

روزی شخصی ناهار میهمان دوستی بود، صاحبخانه برایش آش داغی آورد. میهمان به محض این که خواست آش را بخورد دنداناش درد گرفت و او دستش را جلوی دهانش گرفت. صاحبخانه فکر کرد از آش داغ است و گفت: کمی صبر می کردی دهانت نمی شوخت. مهمان گفت: آش نخورده و دهان سوخته!

از این ستون به آن ستون فرج است

حاکمی بیگناهی را به اتهام قتل، محکوم به مرگ کرد. او را به قتلگاه برده و به ستون بستند. به عنوان آخرین درخواست تقاضا کرد او را از این ستون باز کرده و به ستون دیگری ببندند. در همین حال سلطان از آنجا عبور می کرد و از چگونگی ماجرا جویا شد. محکوم را به نزد او بردند و او توانست بیگناهی اش را ثابت کند و از مرگ نجات یابد. هر گاه بخواهند بگویند امید به حل

مشکل حتی در زمان‌های خیلی بحرانی وجود دارد و نباید از فرصت‌های کوچک نیز غافل شد
این مثل را می‌آورند.

از این دُم بریده هر چه می‌گویی برمی‌آید

از کسی پرسیدند آیا قورباغه بچه می‌زاید یا تخم می‌گذارد
گفت: از این دم بریده هر چه گویی برمی‌آید

کلاه خود را قاضی کردن

مردی بود که هر گاه کارش به قاضی می‌افتاد، کلاه خود را مقابلش قرار می‌داد انگار که قاضی
است سپس حرف‌های خود را در مقابل قاضی ادا می‌کرد تا ایرادهایش را متوجه شود و فردا که
نزد قاضی می‌خواهد صحبت کند سخنی به زیان خود نگوید. وقتی می‌خواهند به کسی بگویند
که بی‌انصاف نباش این مثل را یادآور می‌شوند.

به خاک سیاه افتادند

هجده سال پس از فوت پیامبر اکرم (ص) بادی در اطراف اورشلیم آمد و خاک سیاهی همراه
داشت که بیماری با خودش آورد. هر جا که این خاک سیاه آمد، مردمان از بین رفتند. تاریخ
می‌گوید هر کس که امکان داشت به شهرهای دور دست گریخت و هر کس نتوانست، از بین
رفت بیماری تا یک سال دوام داشت. از آن زمان به خاک سیاه افتادن معنی نابودی می‌دهد.

از ماست که بر ماست

کسی خواست درختی را ببرد، وقتی ابزارش را بیرون آورد، درخت دید که دسته اره و تیشه از چوب است. درخت گفت: از ماست که بر ماست.

این مثل را در داستان دیگری چنین آورده‌اند: عقابی بر فراز آسمان پرواز می‌کرد که ناگاه تیری بر او نشست و عقاب وقتی به انتهای تیر (پیکان) نگاه کرد، چند پر دید و با خود گفت: از ماست که بر ماست. در قدیم به انتهای پیکان پر می‌بستند تیر مستقیم برود.

استخوان لای زخم می‌گذارد

شخصی مجروح شد و به پزشک مراجعه کرد. پزشک او را مداوا کرد ولی یک تکه استخوان را بیرون نیاورد و مصدوم مجبور بود هر هفته به او مراجعه کند. روزی مصدوم برای درمان مراجعه کرد، طبیب نبود و پسرش در تجدید پانسمان، متوجه استخوان شد آن را بیرون آورد. وقتی پدرش مراجعه کرد پسر چگونگی درمان را گفت. طبیب معترض شد و گفت من از اول این را می‌دانستم ولی می‌خواستم مدام مراجعه کند و هزینه پانسمان بدهد. کنایه از اینکه مشکلی را بطور کامل حل نکنند و زمینه‌ای برای مجادله بعضی بگذارند

سنگ تمام گذاشتن

در قدیم سنگ‌های استاندارد برای اندازه‌گیری وزن وجود نداشت و از سنگ‌های طبیعی متفرقه استفاده می‌کردند که بسیاری از آنها نسبت به وزن واقعی که فروشنده کالا مدعی آن بود کسری داشتند. کاسب‌های با انصاف از ترازو سازها می‌خواستند که سنگ‌هایی برابر وزن واقعی

به آنها بدهند که مدیون خریدار نباشند و در فروش کالا از این سنگ‌ها استفاده می‌کردند که تمام وزن مورد ادعا را داشته باشد و به این فروشندگان با انصاف می‌گفتند طرف سنگ تمام گذاشته است.

بار کج به مقصد نمی‌رسد - پالونش کج است

در قدیم که برای سفر و جابجایی بار از چهارپایان استفاده می‌شد، طرز قرار گرفتن مسافر یا بار بر روی چهارپا بسیار مهم بود، زیرا اگر زین اسب یا پالون کج قرار می‌گرفت، هنگامی که می‌خواستند بر آن سوار شوند بسیار سخت بود و احتمال افتادن بار بسیار می‌شد، بار کج به مقصد نمی‌رسد، اشاره دارد که با روش غلطی که در پیش گرفته به مقصد نمی‌رسد.

باد آورده را باد می‌برد

خسرو پرویز دارای شش گنج بزرگ بود که برای هر کدام اسمی گذارده شده بود. در جنگی که بین وی و رومی‌ها در مصر درگرفت رومی‌ها احساس خطر کردند، ثروت شهر را در کشتی گذاردند ولی باد مخالف وزید و کشتی به دست ایرانیان افتاده و به گنج بادآورده معروف شد و هفتمین گنج گردید که در تاریخ به هفت خُم خسروی نیز معروف گردید. در حمله اعراب این گنج نیز غارت شد و مردم گفتند باد آورده را باد می‌برد.

برچیزی خط بطلان کشیدن

در زمان قدیم کسانی که کارهای مالی دولت را عهده‌دار بودند، هرگاه مدرک مالی دارای اشتباه بود یا به هر دلیل، دیگر مصرفی نداشت، روی آن یک دایره کوچک می‌کشیدند و از کنار دایره نیز یک خط صاف طویل می‌کشیدند انگار که عدد 9 را نقش کرده باشند. این کار را کشیدن خط بطلان می‌گفتند، که بعدها هنگامی که موضوعی منتفی می‌شد اصطلاحاً می‌گفتند خط بطلان بر آن کشیده شد.

بالا تر از سیاهی رنگی نیست

نور خورشید همه رنگها را در خود دارد. اگر این نور به سطحی برخورد و آن سطح سفید دیده شود یعنی تمام طیف نورها توسط آن سطح برگشت داده شده و اگر به رنگهای مختلف دیده شود یعنی یک طیف رنگی را نگهداشته و بقیه رنگها را برگشت داده است. اگر نور خورشید به سطحی برخورد و آن جسم سیاه دیده شود یعنی تمام طیفهای رنگی را جذب کرده و رنگی را برگشت نداده، پس رنگ سیاه چون ترکیب همه رنگها است می‌گویند بالاتر از سیاهی رنگی نیست.

تو نیکی می کن در دجله انداز

سلطانی که حاکم عراق بود، فرزند دلبندی داشت که روزی در حین شنا در دجله مفقود شد و حتی جسد او به دست نیامد. سلطان به ماتم نشست تا کوتاه مدتی بعد، فرزند سلطان را زنده در غاری در زیر آب پیدا کردند و معلوم شد چون غار قدری هوا داشته آن جوان زنده مانده.

وقتی سلطان پرسید که غذا را چه می‌کردی؟ چون بیم داشتم تا حال از گرسنگی مرده باشی. فرزندش گفت: هر روز چند نان به داخل آب پایین می‌آمد که رویش نوشته بود: حس اسکاف. آنها را خوردم و زنده ماندم به دستور سلطان آگهی دادند و آن مرد آمد و خود را معرفی کرد و پادشاه گرفت و در پاسخ سلطان که پرسید چرا این کار را می‌کردی؟ پاسخ داد: مادرم همیشه می‌گفت: به هر صورتی که نیکی کنی به تو برمی‌گردد حتی اگر به نیت خیر چیزی در دجله بیندازی.

برو غاز بچران

حیواناتی مانند گوسفند احتیاج دارند که یک نفر آنها را به چرا ببرد، ولی غاز را اگر رها کنی خودش می‌چرد و بعد هم به خانه صاحبش برمی‌گردد. این باعث شده که هر گاه بخواهند کار غیر لازم را مثال بزنند یا بگویند کسی خودش را به کاری سرگرم کرده که ضرورتی بر وجود آن نیست می‌گویند فلانی غاز می‌چراند.

جوجه را آخر پاییز می‌شمارند

وقتی در قدیم جوجه‌ها از تخم بیرون می‌آمدند کسی آنها را سرشماری نمی‌کرد و معتقد بودند که بر اثر بیماری و حوادث، تعداد زیادی از جوجه‌ها از بین خواهند رفت و آنهایی که در آخر پاییز باقی مانده باشند، بیماریها و بلاها را پشت سر گذاشته‌اند و صاحب آنها می‌تواند روی آنها حساب کند. این ضرب‌المثل را در مواردی اقتصادی یا کاری به کار می‌برند که نیاز است در محاسبه سود و زیان آن عجله نکنند و بگذارند در آخر کار ببینند چه بازدهی خواهد داشت.

نه سر پیاز نه ته پیاز

پیاز را به سه بخش تقسیم می کنند، اول: سر پیاز که حاوی تخم و گل پیاز است. دوم : ته پیاز که قسمت خوراکی آن است و سوم: ساقه پیاز که هیچ مصرفی ندارد و حتی چهارپایان هم آن را نمی خورند. اگر کسی به هیچ عنوان نخواهد در سوژه ای وارد شود می گوید: طرف نه سر پیاز است نه ته پیاز. یا اگر کسی به هیچ عنوان ارتباط جدی و مستقیمی با سوژه یا کار مورد بحثی نداشته باشد می گویند: طرف نه ته پیاز است نه ته پیاز.

از هفت خوان رستم باید گذشت

عبور از مشکلات زندگی را به گذر رستم از هفت مرحله تشبیه کنند
کیکاووس با شنیدن شعری در باره زیبایی های مازندران به فکر تسخیر آنجا می افتد ولی دیوها که نگهبانان مازندران بودند او را دستگیر و زندانی کردند. رستم برای نجات او به راه افتاد ولی در راه با هفت مشکل مواجه شد که به ترتیب عبارتند

- 1- جنگ رخس، اسب معروف رستم
- 2- تشنگی رستم تا این که با راهنمایی یک کور آب را پیدا کرد
- 3- جنگ رستم و اژدها
- 4- کشتن زن جادوگر
- 5- گرفتار شدن اولاد، پهلوان معروف مازندران به دست رستم
- 6- کشتن ارژنگ دیو به دست رستم
- 7- کشته شدن دیو سپید که مادر همه دیوها بود به دست رستم

در هر کدام از این مراحل، رستم در خطر هلاکت بود ولی از همه آنها گذر کرد تا کیکاووس و لشگریانش را که همگی اسیر و نابینا شده بودند را به سلامت به شهرهایشان باز گرداند. (آنها را با خون دیو سپید شفا بخشید و نجات داد).

شال و کلاه کردن

کسانی را که در ادارات دولتی کار می کردند دیوانسالار می گفتند. آنها گاه باید لباس خاص می پوشیدند (با ذکر این که اصطلاح قدیمی برای محل کار دولتیان « شارستان » است) به ابتدای دوره قاجار که می رسیدیم کارکنان دولت باید شالی به رنگ مشخص به دور کمر می بستند و کلاهی با شکل معین به سر می گذاشتند. این کارکنان در غیر از ساعات اداری لباس عادی زمانه خود را می پوشیدند ولی هنگام رفتن به سر کار باید شال و کلاه را استفاده می کردند. از آن زمان هر کس که عازم انجام کاری می شد می گفتند شال و کلاه کرده.

* شارستان به میدان اصلی شهر نیز گفته می شده.

خط و نشان کشیدن

هنگامی که تیسفون پایتخت ایران بود، دو تاجر عرب به آنجا می روند و گوهری گرانقیمت را به جواهرفروشی می سپارند تا برای آنها بفروشند. پس از چندی با مراجعه به مرد گوهری و طلب گوهر، جواهر فروش می گوید که به یک شاهزاده فروخته و او حاضر نیست بهایش را بدهد یا گوهر را پس بفرستد. آن دو تاجر عرب نزد سلطان ایرانی (انوشیروان) می روند و شرح ماجرا می دهند. فردا گوهر به آنان تحویل می شود و وقتی از میدان شهر عبور می کنند، کسی را

می‌بینند که از وسط دو نیمه شده و به صورت بعلاوه آویخته شده و در می‌یابند که همان شاهزاده بوده که مجازات شده. آن دو تاجر عرب به عربستان می‌روند و شرح ماوقع می‌گویند و از آن زمان، رسم علامت بعلاوه یعنی مجازات شدن شخص خاطی و این علامت را به صورت هشدار به خطاکار می‌فرستند.

هنگامی که معاویه حاکم شام اموال یک مسیحی را به زور تصرف کرده بود، مسیحی به عربستان و نزد عمر می‌رود و شرح ماوقع می‌کند. عمر روی یک خشت نیمه خشک، علامت بعلاوه می‌کشد و به مسیحی می‌دهد که نزد معاویه برود و این اجر را با ذکر این که خلیفه آن را داده، تحویل دهد. مسیحی با ناباوری این کار را می‌کند و معاویه که معنی بعلاوه را می‌دانست اموال مسیحی را عودت داده و رضایت او را جلب می‌کند.

سرِ بزن گاه

در قدیم در مسیر کاروانها، پیچ و خم‌هایی بود، که دزدان در آن مکان‌ها کوه را سوراخ می‌کردند و پنهان می‌شدند. کاروان طرف که می‌آمد نمی‌توانست آنها را ببیند و با حمله دزدها غافلگیر می‌شد. به این مکان که قافله دچار دزدها می‌شد می‌گفتند: بزن گاه که بزن از زدن اموال و سرقت و گاه هم پسوند مکان است. اما ماموران هم بیکار نمی‌نشستند و در محلی که چند بار سرقت رخ داده بود پنهان می‌شدند و هرگاه دزدها به قصد سرقت کاروان از مخفیگاه خود خارج می‌شدند، آنها را دستگیر می‌کردند و به واقع در سر زمان سرقت آنها را گرفتار می‌کردند که نزد مردم به سر بزن‌گاه معروف شد.

از پشت خنجر زد

هنگامی که ذونواس پادشاه یمن بود چون پیرو هیچ دینی نبود، پیروان ادیان را آزار بسیار می‌رساند تا این که پادشاه حبشه سرداری به نام ارباط را به جنگ او فرستاد که توانست ذونواس را شکست دهد و پادشاه یمن شود. سرداری از سپاهیان ارباط به نام آبرهه حسادت ورزید و تعدادی از سپاهیان را برانگیخت که با وی عازم فتح صنعا پایتخت یمن شوند. ابرهه چون می‌دانست در جنگ حریف ارباط نیست به غلام خودش به نام غنوده دستور داد که وقتی در جنگ تن به تن، ارباط را سرگرم می‌کند، او از پشت خنجری به ارباط بزند که او نیز چنین کرد و نامردانه، ارباط را به قتل رساند. و از آن زمان خنجر از پشت زدن که اشاره به عملی ناجوانمردانه است معروف شد.

ابرهه در واقعه عام‌الفیل و غنوده غلام او نیز به وضع فجیعی در یک حادثه دیگر به قتل رسیدند.

آن جا که عیان‌ست چه حاجت به بیان‌ست

محمد بابر از نوادگان امیر تیمور موسس سلسله گورکانیان هندوستان بود. بابر در زبان ترکی به معنی ببر، حیوان قدرتمند و مشهور است. او در سال 932 هجری هندوستان را تسخیر کرد و وارد دهلی شد. این خاندان سه قرن حکومت کردند و در 1275 هجری قمری در شورش بزرگ هندوستان، از حکومت ساقط شدند.

در ابتدای حکومتش، دو دشمن داشت که یکی عمویش احمد حاکم سمرقند و دیگری دائیش محمود حاکم فرغانه بود. زمانی که محمد بابر، محمد و احمد را به کمک یکی از طوایف

تاجیک شکست داد و خزانه امیر احمد را در سمرقند تصرف کرد شعری در زمان مبارزه با
عمویش امیراحمد سرود که بر سر زبانها افتاد.

با ببر ستیزه مکن ای احمد احرار چالاکی و فرزانیگی ببر عیانست
گر دیر بیایی و نصیحت نکنی گوش آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست

به رخ کشیدن

رخ از مهره‌های شطرنج است که به آن قلعه هم می‌گویند. قدرت مانور این مهره زیاد است به
گونه‌ای که شطرنج باز تا وقتی که این مهره را دارد امیدوار است که برنده باشد. شطرنج‌باز
سعی دارد مهره‌هایش را در کمین مهره رخ حریف قرار دهد تا به اصطلاح « به رخ بکشد» و
بتواند برنده باشد.

جالب است بدانید که هندی‌ها شطرنج را اختراع کردند تا بگویند زندگی فقط عقل و بازی با
تدبیر است و ایرانی‌ها تخته نرد را اختراع کردند که به گردش تاس وابسته است تا بگویند
شانس و اقبال هم نقش زیادی دارد.

لنگ انداختن

بعد از اینکه در زورخانه نرمش و گرم کردن بدن انجام می‌شد چند نفر به طور نمایشی به
کُشتی گرفتن می‌پرداختند. هنگامی که کُشتی حالت شکست و پیروزی می‌گرفت، مرشد با
انداختن یک پارچه لُنگ، پهلوان پایان کُشتی را اعلام می‌کرد تا حالت نمایشی از بین نرود. این

اصطلاح اکنون در مفهوم مساوی نبودن توان حریف‌ها و اعلام توانایی یک طرف در هم‌آوردی استفاده می‌شود که یکی در مقابل حریف اعلام شکست می‌کند.

توضیح: این که زورخانه کلمه‌ای ایرانی است و در کشورهای آسیایی هم ورزش‌های پهلوانی در مکانی به همین نام برگزار می‌شود.

لقمان را حکمت آموختن

لقمان مردی سیاه پوست از حبشه (اتیوپی فعلی) بوده و در زمان داود پیامبر می‌زیسته. چهره‌ای سیاه و نازیبا ولی دلی روشن و مغزی هشیار داشت. در جوانی اسیر شد و به غلامی مردی تندخو درآمد که با وی به سختی رفتار می‌کرد. لقمان صبوری داشت تا بر اثر خردمندی‌اش، صاحبش او را آزاد کرد.

شبی که لقمان در عبادت خدا بود، الهامی بر او شد که بین نبوت و حکمت یکی را انتخاب کن. او که بار پیامبری را در توان خود نمی‌دید، حکمت را انتخاب کرد. پس ملکی نازل شد و لقمان را حکمت آموخت.

او از آن پس همه چیز را با دیده تفکر می‌نگریست و شاگردانش را به صبر و سکوت دعوت می‌کرد. از جملات اوست:

ای فرزندم، تحمل مصائب دلیل حسن ظن به خداوند است

می‌گویند لقمان هم سخن خوب می‌گفته و هم سخن خوب می‌گفته است

مثل لقمان را حکمت آموختن کنایه از این است که بخواهی به فردی بزرگتر و داناتر از خود چیزی را بیاموزی گویند. گاه نیز یادآوری کننده مطلبی از باب تواضع است که حرف‌های من مثال لقمان را حکمت آموختن است.

گهی پشت به زین به گهی زین به پشت

رستم سردار و پهلوان ایرانی در سمنگان در مرز ایران و توران گورخری شکار کرد و بخورد و خوابید. چند نفر تورانی که مایل بودند کراهی از نژاد اسب رستم داشته باشند از خواب رستم سوء استفاده کرده و با حيله، رخس را به بند کرده و با خود بردند. رستم بیدار شد و دنبال رخس گشت و آن را نیافت، ناچار زین را بر دوش خود نهاد و راهی سمنگان گشت تا رخس را بیابد.

در حالی که ساعتی قبل، رستم بر پشت زین نشسته بود، اکنون زین بر پشت رستم قرار داشت که کنایه از بالا و پایین رفتن روزگار است.

از شاهنامه فردوسی

پهلوان پنبه (پنبه‌اش را زدن)

در قدیم هرگاه دو کشتی‌گیر معروف می‌خواستند مسابقه داشته باشند، قبل آن و برای گرم کردن زمینه مسابقه اصلی، یک نفر که یک لباس توری به تن داشت و با گلوله‌های پنبه‌ای برای او بدنی قوی و ورزشکار ساخته بودند. از یک طرف وارد تشک می‌شد و از طرف دیگر هم یک نفر با لوازم پنبه‌زنی وارد می‌شد. اینها به طور نمایشی درهم می‌آویختند و هر بار که ظاهراً

درگیر می‌شدند، نفر دوم با لوازم پنبه‌زنی، قسمتی از لباس پهلوان پنبه‌ای را خراب می‌کرد تا کل لباس توری پنبه‌ای از بین می‌رفت و اندام واقعی پهلوان نمایش، آشکار می‌شد و به آن پهلوان می‌گفتند: پهلوان پنبه‌ای و عده‌ای هم می‌گفتند: پنبه‌اش را زدند. یعنی واقعیت وجودی طرف را آشکار کردند.

کلاهش پشم ندارد

در دوره قاجار برای تشکیل یک ارتش از روسیه کمک خواستند که قوای قزاق به سبک روسیه به وجود آمد. فرماندهانی که از روسیه آمده بودند کلاه پشمی داشتند و رده‌های پایین‌تر، کلاه پارچه‌ای می‌گذاشتند و این باعث شد هر گاه مردم می‌خواستند بگویند فلانی جزو رؤسا نیست ، می‌گفتند: کلاهش پشم ندارد.

از کیسه خلیفه می‌بخشد

دایی هارون الرشید نزد او مطرود بود. روزی به نزد جعفر برمکی که وزیر ارشد هارون بود رفت و طلب پول کرد که قرض‌هایش را بپردازد. جعفر برمکی قول داد که دو برابر بدهی‌اش به او پرداخت شود که هم بدهی‌هایش را بدهد و هم به اندازه کافی داشته باشد. دایی هارون طلب مقام کرد، جعفر قول داد که حکومت یک منطقه مهم را برایش بگیرد. دایی هارون تقاضا کرد که پسرش داماد هارون شود که جعفر در این زمینه هم قول مساعد داد.

فردا که هارون الرشید و جعفر برمکی ملاقات داشتند. جعفر لیست خواسته‌های دایی هارون و قول‌های خودش را به هارون اعلام کرد و در پاسخ هارون که پرسید، آیا این پول را می‌خواهی

از مال خودت بدهی، جعفر گفت چون در مقابل خلیفه، چیزی ندارم، از اموال خلیفه
بخشیده‌ام.

از آن زمان هر کس که قول بدهد که از امکانات کس دیگری باشد می‌گویند از کیسه خلیفه
بخشیده.

صابون شما به جامه ما خورده است

هر چند این ضرب المثل را به صورت صابون فلانی به تن ما خورده، شنیده‌اید، ولی اصل آن به
شکل « صابون شما به جامه ما خورده » است.

در شهر اصفهان در دوره صفویه و قاجار، بانوانی بودند که صابونی در دست می‌گرفتند و کنار
زاینده‌رود می‌ایستادند و می‌گفتند که لباس‌های خود را برای شستشو به ما بدهید. ظاهراً
بوده‌اند کسانی که مثلاً شش لباس را می‌گرفتند و یکی را برای خود برمی‌داشتند و پنج لباس
به صاحب آن پس می‌دادند، و می‌گفتند: که لباس دیگر را آب برد. یکبار زنی جلوی کسی را
که قبلاً از لباس‌هایش برداشته بود، گرفت و بدون اینکه به ذهنش بیاید که با این فرد چه
کرده ، گفت لباس‌هایتان را بدهید صابون بزنم. آن شخص گفت صابون شما قبلاً به جامه ما
خورده است. کنایه از اینکه صدمه شما را قبلاً تجربه کرده‌ام.

نعل در آتش دارد

در قدیم که عده‌ای به جادو اعتماد داشتند اگر کسی می‌خواست که شخصی عاشق او باشد نزد جادوگر می‌رفت و او نام معشوق را بر روی نعل می‌نوشت و در آتش می‌گذاشت و معتقد بودند که تا زمانی که نعل در آتش باشد. معشوق تمایل به عاشق پیدا می‌کند. این عمل نعل در آتش را به معنی در طلب کسی بودن آورده‌اند.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

در داستان یوسف و زلیخا که از قصص قرآن کریم است آمده که چون یوسف به درخواستها و وسوسه‌های زلیخا جواب نداد، زلیخا باعث زندان افتادن یوسف شد. زلیخا بعد از این واقعه به شدت پشیمان شد ولی چاره‌ای نداشت. شاعر می‌گوید

زلیخا مرد از حسرت که یوسف گشت زندانی چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

توبه نصوح

از ضرب المثل‌هایی است که برگرفته از قرآن است، آمده است که مردی بود که چهره‌ای مانند زنان داشت به همین دلیل در گرمابه زنانه مشغول شد تا این که روزی دختر یکی از بزرگان شهر که در حمام بود اعلام کرد که جواهرش گم شده و قرار شد تمام زنان را جستجو کنند. نصوح که راز خود را در معرض آشکار شدن می‌دید نزد خداوند توبه‌ای قطعی کرد و عهد کرد تمام عمر آن را رعایت کند. اینگونه شد که قبل از آن که نوبت نصوح شود کسی فریاد زد که

جواهر پیدا شد. از آن زمان توبه‌ای را که قطعی باشد و محکم و استوار رعایت شود توبه نصح گویند.

لولو

گرگ را در زبان فرانسه **لِلو** می‌گویند و آمده است که در سده‌های قدیم، مادران فرانسوی، فرزندان‌شان را از گرگ می‌ترسانده‌اند و می‌گفته‌اند که لولو می‌آید که وقتی وارد زبان فارسی شد به لولو تغییر یافته است.

ماست را کیسه کرده‌اند

در زمان قاجار « مختار السلطنه » وزیر دارالخلافه تهران شد، او که مسئول قیمت ارزاق نیز بود. دستور داد قیمت ماست باید رقمی باشد که او تعیین کرده است، روزی به صورت ناشناس به مغازه‌ای رفت و پرسید: ماست دارید؟ ماست فروش گفت: ماست دولتی می‌خواهید یا ماست خوب؟ پرسید که ماست دولتی چیست و چه فرقی با ماست خوب دارد. فروشنده ماستی را به او نشان داد که همانند دوغ بود و آب زیاد داشت و ماست خوب را نشان داد که مانند ماست معمولی بود. مختار السلطنه عصبانی شد و دستور داد فروشنده را از پا به درخت آویزان کنند و تمام ماست را درون پارچه شلوارش بریزند تا آب آن گرفته شود. دیگران از ترس ماستها را درون کیسه‌ها ریختند تا آب اضافی آن خارج شود. و از آن زمان گفتند: از ترس ماستها را کیسه کرده‌اند.

شتر دیدی ندیدی

جوانی هوشمند به راهی می‌رفت. مردی هراسان به او رسید و گفت آیا شتر مرا ندیدی. جوان گفت: آن شتری که پای راستش می‌لنگید و چشم چپاش کور بود و بار شیره داشت. مرد گفت آری همان است. جوان گفت: ندیده‌ام. مرد در او آویخت و او را نزد قاضی برد. قاضی پرسید: اگر ندیده بودی چطور آدرس‌هایش را دادی؟ جوان گفت: در راه رد پای شتری دیدم که اثر پای چپ عمیق‌تر از پای راست بود، پس دانستم که پای راستش می‌لنگیده. علف‌های سمت راست را خورده بود و علف‌های سمت چپ را نخورده بود، پس دانستم که چشم چپ او کور بوده. در مسیرش مگس زیاد بود، دانستم که بار شتر شیره بوده. قاضی به هوش او احسن گفت و به او توصیه کرد که از این پس برای این که کارت با امثال این مرد به نزاع نرسد، شتر دیدی ندیدی.

شمشیر را از رو بستن

هر چند از دوران باستان، شمشیر را از رو بستن به معنی قصد جنگ و مقابله بوده ولی دلیل رواجش در ایران این است که در تطهیر پیکر پاک رسول خدا، چند نفر از جمله علی علیه‌السلام و طلحه و سلمان فارسی و ابوذر نقش داشتند و در خاتمه کار به آنان خبر داده شد که عده‌ای در سقیفه بنی ساعده جمع شده و ابوبکر را به عنوان خلیفه برگزیده‌اند، همگی به سوی سقیفه به راه افتادند و در این جمع، سلمان فارسی به عنوان اعتراض و نپذیرفتن نظر، شمشیرش را از رو بست.

پی نخود سیاه فرستادن

در حقیقت نخود سیاه وجود دارد. آن را برای به دست آوردن لپه می‌کارند که سپس کارخانه‌های لپه پاک کنی پوست سیاه را جدا کرده و آن‌گاه لپه را جدا کرده و به بازار عرضه می‌کنند. پس در هیچ مغازه‌ای نخود سیاه پیدا نمی‌شود چون مردم مایل نیستند که نخود را خریداری کرده، پوست آن را جدا کرده و نخود را تبدیل به لپه کنند بخصوص که اگر نخود خشک شود، جدا کردن پوست سیاه آن بسیار دشوار است در نتیجه ما فقط لپه را در مغازه پیدا می‌کنیم.

پس هر گاه کسی را دنبال یک کار بیهوده بفرستند می‌گویند او را دنبال نخود سیاه فرستاده‌اند.

سر و کیسه کردن

در گذشته، دلاک‌ها، کیسه می‌کشیدند، لیف و صابون مالی می‌کردند و موی سر را می‌تراشیدند. هر گاه کسی را از این همه مراحل می‌گذرانند و شخص بدون موی اضافی و تر و تمیز به منزل می‌رفت می‌گفتند: طرف را سر و کیسه کرده‌اند. در حال حاضر به کسی می‌گویند که تمام سرمایه‌اش را برده باشند.

برای من اگر آب ندارد برای تو که نان دارد

عباس ایروانی ملقب به حاج میرزا آقاسی از نخست وزیران دوره قاجار بود که علاقه زیادی به حفر قنات داشت. بسیاری از دهات که نام عباس آباد دارند به خاطر نام اوست. گاه شخصاً

محلّی را معین می‌کرد و از قنات ساز می‌خواست که آنجا را حفر کند. در یکی از این موارد هر چه قنات ساز اصرار کرد که از اینجا آبی بیرون نخواهد آمد، میرزا آقاسی اصرار کرد تا این که قنات ساز شروع به کار کرد و چاهی کند. هنگامی که چاه عمیق شده بود، میرزا آقاسی به سر چاه رفت و بلند خطاب به قنات ساز گفت: آیا به آب رسیده‌ای، قنات ساز گفت: این چاه آب ندارد. میرزا آقاسی هم جواب داد: اگر برای من آب ندارد برای تو که نان دارد.

بادمجان دور قاب چین

ناصرالدین شاه زمانی در شهرستانک کرج بیمار می‌شود و نذر می‌کند اگر بهبود یابد هر سال همان روز آش درست کند. در پخت آش همه از پاک کردن حبوبات تا آوردن هیزم و سایر کارها نقش داشتند. نخست وزیر، حبوبات پاک کرد، وزیر سبزی پاک می‌کرد و سعی می‌کردند این کار را در مقابل ناصرالدین شاه انجام دهند. وقتی آش در قدها و قاب‌ها ریخته می‌شد ناصرالدین شاه دستور می‌داد آنها را برای افراد سرشناس وقت ببرند. عده‌ای در حضور ناصرالدین شاه دور قدها و قاب‌ها را با بادمجان سرخ شده و سایر چیزها تزیین می‌کردند. این عمل که فقط جنبه چاپلوسی داشت نزد مردم هم به همین مفهوم استفاده شده است.

دسته گل به آب دادن

در منطقه‌ای مردم شخصی را بد یمن می‌دانستند. روزی در باغی عروسی بود و به آن شخص سفارش کرده بودند که در عروسی حاضر نشود. آن شخص که از دور صدای شادی مردم را می‌شنید گفت چون نمی‌توانم آنجا بروم بهتر است دسته گلی آماده کنم و درون آب قناتی که

از وسط آن باغ محل عروسی می‌گذرد بیندازم که پیام تبریک خودم را رسانده باشم. او این کار را کرد و وقتی دسته گل از داخل باغ محل عروسی می‌گذشت یک کودک آن را دید و خواست آن را از آب بگیرد که آب او را برد و عروسی تبدیل به عزا شد.

کاسه‌ای زیر نیم کاسه است

در قدیم وقتی غذا باقی می‌ماند چون یخچال نبود آن را در یک کاسه کوچک که به آن (نیم کاسه) می‌گفتند می‌ریختند و برای این که از پشه و مگس دور باشد، یک کاسه بزرگ را بطور واژگونه رویش قرار می‌دادند. هر کس که یک کاسه واژگون می‌دید، می‌فهمید که یک کاسه کوچک (نیم کاسه) زیر آن است و آن موقع می‌گفتند که زیر کاسه کوچک نیم کاسه است که حالا تبدیل شده به این که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است.

حرف مفت

در دوره قاجار یکی از شاهزادگان قاجار امتیاز تلگراف را گرفت و بین چند شهر هم کابل کشی کرد ولی چون مردم تلگراف را نمی‌شناختند کارش رونقی نداشت. آن شاهزاده قاجار فکری کرد و پارچه‌ای جلوی دفاتر تلگراف نصب کرد که « تلگراف مجانی ». مردم هم متن‌های طولانی می‌نوشتند و به دفاتر تلگراف می‌دادند تا ارسال شود. بعد از یک سال که مردم به سرعت و امتیاز تلگراف پی بردند، صاحب امتیاز تلگراف دستور داد جلوی دفاتر تلگراف پارچه‌ای نصب کردند که از امروز حرف مفت ممنوع. مردم هر گاه که سرعت در خبردهی لازم

داشتند، تلگراف را خیلی کوتاه نوشتند چون دیگر باید پولش را می‌پرداختند و دیگر حرف مفت نبود تا هر چقدر خواستند بدون هزینه بنویسند و ارسال کنند.

از کوره در رفت

هنگامی که کوره آهن‌گری را روشن می‌کنند باید آن را آهسته گرم کنند. این امر در قدیم هم بوده و هم اکنون نیز در کارخانه ذوب آهن باید رعایت شود و گرنه پاتیل عظیم پر از آهن گداخته منفجر می‌شود و حادثه ساز می‌گردد.

در قدیم هم برای جلوگیری از خطر که همانا جمع شدن بخار آب می‌باشد کوره را کم کم و آهسته گرم می‌کردند تا بخار آب به کل از کوره خارج شود و اگر کوره را به سرعت گرم می‌کردند، تمامی قطعات آهن که داخل کوره بود به بیرون پرتاب می‌شد که می‌گفتند از کوره در رفت.

اکنون این اصطلاح را برای کسانی که زود عصبانی می‌شوند و کنترل را از دست می‌دهند استفاده می‌شود.

ممه را لولو برد

زمانی که بچه را شیر می‌دادند به مرور بچه بزرگ می‌شد، به پستان خود دوی تلخ می‌زدند و کم کم از دفعات شیردهی کم می‌کردند و در آخر هم می‌گفتند: ممه را لولو برد، یعنی از حالا به بعد خبری نیست.

من می‌گم نَره ، اون می‌گه بدوش

آمده است که سلطانی در بیابان به چادر روستایی وارد شد که فقط یک گاو نر داشت و از او طلب شیر کرد. روستایی اعلام کرد که گاوش نر است ولی سلطان اصراً بر دوشیدن شیر داشت از آن هنگام به اصرار بی منطق، این مثال آورده می‌شود.

نُتُق نَکِش

همانطور که جوانها بعضی وقت‌ها از اصطلاحاتی استفاده می‌کنند که خاص نسل و متداول آنان است. جاهل‌ها و داش‌مشدی‌ها هم اصطلاحاتی مخصوص خود داشتند و کلمه نُتُق را به معنی نفس کشیدن به کار بردند. وقتی می‌خواستند بگویند که دیگران ساکت باشند. می‌گفتند: کسی نُتُق نکشد. این واژه را در زمان قُرُق کردن یک محل استفاده می‌کردند.

مگه مغز خر خوردی

زنان اعتقاد داشتند که اگر به شوهر خود مغز خر بدهند او مطیع زنش خواهد شد و سعی می‌کردند مغز خر را درون غذا به خورد شوهر بدهند.

آمده است که زنی کله خری را به منزل آورد و پاک کرد که بپزد و جای کله گوساله به خورد مرد بدهد. شوهر او در وارد شد و دید و سؤال کرد: زن گفت کله گاو است که کلاغ پایین انداخته است. شوهر قبول کرد و به اتاق رفت. زن همسایه آمد و گفت کسی که کله دو منی را ببیند و باور کند که کلاغ یک کیلویی، کله چند کیلویی را برداشته و به اینجا آورده، نیاز به خوراندن مغز خر ندارد.

مگسی شدن

در قدیم یکی از روش‌های مجازات این بود که به صورت محکوم، ماده‌ای شیرین می‌مالیدند و دست و پایش را هم به چوب می‌بستند که نتواند تکان بخورد. در آن زمان به خاطر نبود بهداشت، مگس و پشه زیاد بودند، بلایی سر طرف می‌آوردند که فریاد می‌زد و کمک می‌خواست.

هر کس را که زیاد بد اخلاقی و ناراحتی می‌کرد به مگسی شدن تشبیه می‌کردند.

خرش به گل مانده

در جاده‌های مالرو قدیمی که با اندک بارانی گل می‌شد، خری که بار هم داشت گاه در این گل گیر می‌کرد، پایین آوردن بار در حالی که همه جا گل بود و بیرون آوردن خر و بارگیری دوباره باعث عذاب،..... در اصطلاح به کسی می‌گویند که کارش بدجوری متوقف شده باشد.

تخمه زن را بی‌شوهر می‌کند

وقتی زن‌ها به تخمه شکستن می‌نشستند، ساعت‌ها می‌گذشت و آنها متوجه گذر زمان نبودند. ظهر که شوهرشان به خانه می‌آمد و خبری از ناهار نبود و باعث اختلاف می‌شد و ممکن بود کار به جدایی بکشد.

تره خرد نمی‌کند

خرد کردن دسته تره از این بابت که مثل جعفری و شوید و مشابه اینها، اضافه ندارد و نیازی به پاک کردن برگ از ساقه نیست کار ساده‌ای است و اگر کسی به چنین درخواستی گوش نکند، نشان دهنده بی‌اعتنایی کامل به مخاطب است.

تو زرد در آمد

هندوانه را به شرط قرمز بودن می‌فروختند ولی اگر وقتی بریده می‌شد زرد بود آن را خراب می‌دانستند. مردم هندوانه‌ای را که سرخ نبود نمی‌خوردند و بیهوده می‌دانستند و دور می‌ریختند. اگر کسی را که گمان خوب راجع به وی داشتند، بد گهر درمی‌آمد این مثل را می‌آوردند.

فلانی را تیغ زدند

اشاره به کسانی که حجامت می‌کردند و به آنها فصّاد می‌گفتند. معتقد بودند که برخی بیماری‌ها از زیادی خون است و باید قدری از خون را بیرون آورد تا مریض بهبود پیدا کند و تیغ می‌زدند از محل آن خون می‌آمد. پول به خون تشبیه شده است کنایه از کسی است که قدری از پولش را گرفته باشند.

جا تره و بچه نیست

مهمانی چند شبانه روز بود ولی شبها به جای این که به دستشویی آن طرف حیاط برود به اتاق بچه می‌رفت و جای بچه را خیس می‌کرد. خانم خانه شبی بچه را پیش خودش برد ولی صبح که آمد دید جا تر است و بچه نیست. در مواردی که اثری از وجود کالایی هست ولی خود کالا نباشد گویند.

با یک کرشمه دو کار (با یک تیر دو نشان)

می‌گویند ناصرالدین شاه هر وقت به زیارت شاه عبدالعظیم می‌رفت به قبر جیران سوگلی محبوبش هم سری می‌زد و در بیتی می‌گوید:

چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار

هر گاه در عملی یک فایده اضافی هم به وجود آید می‌گویند.

حساب سرانگشتی

معروف بوده که مثلاً چلوکبابی‌های شاه عبدالعظیم برخی اقلام را دو، سه بار با مشتری حساب می‌کردند و این کار را با سرانگشتان می‌کردند نمونه‌اش: یک سبزی، یک دسته ریحان، یک دسته تربچه، که همه آنها در واقع سبزی خوردنی بود که با غذا داده بودند. کنایه از حساب کردن است که در آن کلک باشد.

اسب پیش کشی ، دندان هایش را نمی شمرد

از روی دندان اسب می توان سن اسب را دریافت . وقتی اسبی را هدیه بدهند جایز نیست که دندان هایش شمرده شود تا معلوم گردد چند ساله است و بخواهند بگویند که جوان ترش را می خواهیم.

آشکس دَمِ مَشْکَش است

در قدیم از پوست حیوان بخصوص گوسفند ظرفی کیسه مانند می ساختند که آب پس نمی داد بنابراین در آن آب می ریختند و به عابرین می فروختند. افراد پول کمی می دادند و یک کاسه آبی که از مشک پر شده بود می نوشیدند. اشاره به این است که آشکس به دهانه مشک وصل است می تواند به سادگی و زیاد اشک بریزد.

عقلش پاره سنگ برمی دارد

در زمان گذشته برای خرید شیر، روغن، ماست و امثال اینها کاسه می بردند و مغازه دار ابتدا ظرف خالی را وزن می کرد و در کفه دیگر ترازو سنگ کوچک (پاره سنگ) می گذاشت. عقلش پاره سنگ برمی دارد یعنی اگر عقل طرف را در یک کفه ترازو بگذارند در طرف دیگر سنگ کوچک کافی است تا توازن برقرار شود.

زَقْنَبُوت

میوه‌ای است که در جهنم می‌روید و بسیار تلخ و ناگوار است. هر کس که روی تلخ و ترش داشت را به آن مانند می‌کردند یعنی چون میوه تلخ خورده روی درهم کشیده است.

مرده‌اش عذاب ، زنده‌اش عذاب

مردی غلامی داشت که صاحبش را بسیار عذاب می‌داد تا روز فوت غلام رسید. او ضمن عذرخواهی از آزار صاحبش، از او خواست که به عنوان آخرین وصیت و جهت طلب بخشش، طنابی به گردن مرده غلام اندازد و دور حیاط بکشد. همسایه‌ها دیدند و صاحب به عنوان قاتل غلام دستگیر شد و در نزد قاضی گفت مرده‌اش عذاب و زنده‌اش عذاب. در مواردی که کسی بسیار مردم آزار باشد و حتی پس از فوت نیز آثار کارش باقی بماند.

سَرِ پِلِ خَرِ بگیری - خَرش از پِلِ بگذرد

در زمان قدیم هرگاه جنگ یا حادثه‌ای پیش می‌آمد دستور می‌دادند که هر چه اسب و خر در شهر بود ماموران دولت گرفته و در محلی جمع کنند. اگر شهر، پِل داشت بهترین جا برای گرفتن اسب و خر، سر پِل بود ضمن این که اگر گفته بودند فقط اسب بگیرند، ماموران خر و استر و حتی گاو و گوسفند مردم را به نفع خود ضبط می‌کردند بنابراین شخص اگر خَرش از پِل می‌گذشت حالا صاحب اختیارش بود ولی در طول گذر از پِل همچنان خطر وجود داشت.

پیاز داغ و نعنا داغ را زیاد کردن

در آشپزی برای تزیین غذایی مانند آش، رویش را پیاز داغ و نعنا داغ می‌زیختند که طعم خوب هم به غذا می‌داد. اگر میزان پیاز داغ و نعنا را زیاد می‌کردند، طعم اصلی را تحت تأثیر قرار می‌دا و دوست داشتنی هم نبود. در اصطلاح هرگاه تشریفات کاری زیاد باشد از آن استفاده می‌شود.

پیزور - پیزر

پوشال، ساقه‌های جو و گندم، در قدیم میان پالان و پشتی‌های قالیچه‌ای می‌گذاشتند یا دور ظروف شیشه‌ای بزرگ را که قرابه می‌گفتند مانند حصیری می‌دوختند. امروزه به چیزهای کم دوام و کم ارزش می‌گویند.

پیش قاضی و معلق بازی

در قدیم معتقد بودند که قاضی همه چیز را می‌داند حتی آداب ورزش، بنابراین جلوی قاضی نباید بخواهی حواسش را با کاری پرت کنی که خودش در آن استاد است. اکنون هرگاه کسی بخواهد جلوی فردی حرفه‌ای، عملی کوچک از حرفه آن فرد را نشان دهد این مثل را استفاده می‌کنند.

یه من ماست چه قدر کره داره

برای جدا کردن کره از دوغ، ماست یا دوغ را در مشک ریخته و مشک را از سه پایه آویزان کرده و تا ساعتها آن را تکان می‌دادند تا کره از آن جدا شود. این کار بسیار سخت بود البته امروزه کره را از خامه می‌گیرند ولی در آن زمان که دستگاه برای جدا کردن کره از ماست وجود نداشته این عمل کره‌گیری حرکتی دشوار و زمانگیر بوده. کنایه از اینکه باید زحمت زیاد بکشی تا به نتیجه برسی.

پشت دوری بکش

دوری اصطلاحی برای ظرف پلو بوده است، و هنگامی مخاطب می‌گفت: برای من پشت ظرف پلو بکش، کنایه‌ای در خود داشت یعنی نه اینکه تا حالا برایم در ظرف پلو می‌ریختی حالا می‌توانی در پشت ظرف بکشی. زمانی به کار می‌رود که کسی تهدید به قطع نفعی نماید، که هیچگاه خیری برای دیگری نداشته است.

پشتش باد خورده

وقتی کسی زیاد عرق کرده باشد و در معرض باد قرار گیرد عضلاتش می‌گیرد و می‌گویند سرما خورده و شخص تا رفع آن دچار درد در هر حرکتی می‌شود بنابراین از کار کناره می‌گیرد، در اصطلاح به کسی می‌گویند که پس از مدتی که از اتمام کاری می‌گذرد، بازگشت و آغاز دوباره‌ی آن برایش دشوار باشد.

پوست خربزه زیر پا گذاشتن

پوست خربزه لغزنده است و بعضی‌ها برای کارشکنی در کار رقبای ورزشی یا هنگام بلند کردن طوق و شکل‌های مذهبی، جلوی پای آنان پوست خربزه می‌انداختند، چون در آن زمان تمام توجه شخص به بار سنگین بود به اندازه کافی جلوی پایش را نمی‌دید و زوی پوست خربزه می‌لغزید و زمین می‌خورد. امروزه به معنی مانع ایجاد کردن در کار کسی است. توجه شود که در آن زمان موز در ایران وجود نداشته و اکنون که به برکت دنیای جدید موز وارد کشور می‌شود می‌توان از اصطلاح پوست موز استفاده کرد.

سکه یه پول شدن

آن زمان سکه‌ها را از نقره می‌ساختند ولی سکه‌های کوچک بی ارزش را از فلزاتی می‌ساختند که زنگ می‌زد و سیاه می‌شد. پیشیز هم گفته می‌شد یعنی کم ارزش‌ترین سکه، سکه یه پولی هم نامیده شده است. هرگاه کسی را در عمل یا کلام، بسیار خفیف کنند مثال می‌زنند که یعنی مرتبه با ارزش آن شخص در حد کم بهاترین سکه پایین آورده شد.

پولش از پارو بالا میره

در قدیم که اسکناس نبود و سیستم بانکی هم وجود نداشت وقتی معامله سنگینی صورت می‌گرفت با پارو پول را در ظروفی می‌ریختند و بعد وزن ظرف معلوم می‌کرد که چند سکه در آن است. امروزه به کسی که ثروت بی حساب داشته باشد را گویند.

به قدش نگاه نکن، نصفش زیر زمینه

اشاره به درختان دارد که غیر از آنچه می‌بینیم دهها متر ریشه در زمین دارد که برای ما عیان نیست. اگر کسی دارای قد بلندی نباشد ولی توانایی‌های قابل ملاحظه نشان دهد، این مثل را می‌آورند.

به لعنت خدا هم نمی‌ارزد

اشاره به این که این قدر بی ارزش است که نمی‌خواهی بگویی خدا لعنت‌اش کند

به تریج قبا برخوردن

به کسی که به سادگی روی ترش می‌کند می‌گویند به سجاف لباسش برخورد. یعنی چیزی در باره آن گفتیم و به ایشان برخورد. تریج (سجاف خیاطی)

به جِلز و ولز افتادن

اشاره به گوشت مخصوص، تیکه گوشت که در روغن جِلز و ولز می‌کند.
هرگاه کسی را با حرف به داد و هوار بیندازند و نشان از تحریک زیاد عصبی.

به اَسْفَل السافلین

به پایین ترین درجات دوزخ، قعر جهنم گفته می‌شود. معلوم است که پایین ترین درجات دوزخ نزد آدمیان بهایی ندارد.

به سلابه کشیدن

شقه گوشت را به قلاب می‌آویختند و اکنون هم در قصابی‌ها دیده می‌شود ولی چون خرد می‌کنند و در یخچال می‌گذارند دیگر جز در موقع خرد کردن جلب توجه نمی‌کند ولی آن زمان که یخچال نبود، گوشت از صبح تا شب به سلابه (قلاب) آویزان بود. منظور کسی را در رنج و عذاب انداختن است.

بگیرد تا بگردیم

این از جنگ‌های قدیم می‌آید که هماوردها برای پیدا کردن فرصت مناسب دور هم می‌گردیدند. هرگاه به کسی بخواهند بگویند که در این مبارزه حریفت هستیم می‌گویند.

بله و بلا

زنی که در زندگی به خوشبختی نرسیده بود می‌گفت یعنی بله سر عقد گفتم و به رنج و بلا رسیدم.

بو بردن

در آن زمان بوی غذاها قوی‌تر از حالا بوده و از بوی غذا پی می‌بردند که غذا چیست. امروزه به پی بردن شخص به اخبار پنهان می‌گویند.

به اسب شاه گفتن یابو

آنقدر مردم از سلاطین و حاکمان زورگو صدمه دیده بوده و می ترسیدند که چون به هر بهانه جزیی ممکن بود به رنج و ناراحتی برسند بنابراین مطرح می شد که اگر کلمه ای پایین تر از گُل به آنها بگویند ناراحت می شوند.

اگر کسی زود برنجد بدون اینکه حرف بدی شنیده باشد می گویند.

خر کریم را نعل کردن

کریم شیرهای دلچک ناصرالدین شاه از تمام اعیان وقت پولی می گرفت که آنها را دست نیندازد. او خری داشت که هر وقت سوار بر خرش به یکی از بزرگان آن زمان مراجعه می کرد که پولی بگیرد می گفت خرِ کریم نعل می خواهد. آن زمان این اصطلاح به معنی باج و زشوه دادن است.

مَنتر کردن

رمال ها دعایی داشتند به نام منتر که معتقد بودن اگر خوانده شود مار و عقرب را در هر کجا که باشند متوقف می کند. امروزه اگر کسی را سرِ قرار گذاشته باشد ولی خودش رجوع نکند، می گویند.

از ترس مثل بید می لرزد

درخت بید از چیزی نمی ترسد بلکه وقتی باد می آید تمام برگ هایش تکان می خورند و این را به آدمی که از ترس بدنش می لرزد شبیه کرده اند ، البته بید انواع مختلف دارد و فقط بید

مجنون است که برگ‌هایش با یک نسیم هم به حرکت درمی‌آیند.

مطلبش درز کرده

درز لباس اگر باز شود قسمتی از بدن را که پنهان کرده آشکار می‌کند. این را به مطلب و سوژه‌ای که عیان شود تشبیه کرده‌اند.

برگ سبزی است تحفه درویش

دراویش را عادت بود که پرسه زنند در حالی که دسته‌ای شوید در دست گرفته و ساقه‌ای از آن را تقدیم « حق دوست » می‌کردند و مبلغی به نام « نیاز » دریافت می‌داشتند. به مرور تبدیل به نقل و نبات شد و بیت دوم این است که: چه کند بینوا ندارد بیش هرگاه کسی هدیه‌ای ناقابل به شخصی تقدیم کنند.

معلوم نیست از چه دنده‌ای برخاسته

مردم معتقد بودند هر کس از دنده راست بیدار شود خوش خلق خواهد بود و هر کس از دنده چپ برخاسته باشد دارای خوی بد خواهد بود. امروزه اگر کسی بدون دلیل بد اخلاق باشد از این مثل برای توصیف وضع استفاده می‌کنند.

سنگ را بسته و سگ را گشاده‌اند

شاعری، رئیس دزدان را مدح گفت. رئیس دزدان دستور داد همه چیز از جمله لباس‌هایش را بگیرند و لخت رها کنند. زمستان بود، سگ‌ها شاعر را دنبال کردند، او خواست سنگی بردارد و به طرف سگ‌ها بیندازد. زمین یخ بسته بود و سنگ را نتوانست بردارد. خشمگین فریاد زد: سنگ را بسته و سگ را گشاده‌اند.

رئیس دزدان از پنجره باز صدا را شنید و خندید و گفت چیزی بخواه. شاعر گفت لباس خود می‌خواهم.

امیدوار بود آدمی به خیر کسان مرا به خیر تو امید نیست شرمرسان
هرگاه که راه حل‌ها را بسته ولی مشکلات را اضافه کرده باشند می‌گویند.

کسی برای او تره هم خرد نمی‌کند

تره ساده‌ترین سبزی است چون ساقه و برگه و ریشه ندارد. خرد کردن آن سختی هم ندارد. نان و تره غذایی فقیرانه بوده. تره خرد نکردن برای کسی یعنی کسی ساده‌ترین طعامش ندهد. یا ساده‌ترین کار را هم برایش انجام ندهد یعنی ارزش برای آن فرد قائل نیست. نان و تره و سرکه غذای فقرا و نان و تره و آب انار غذای اغنیا بوده است.

سرش را بزنی باز اینجاست

تره را هر چند از سر کوتاه کنی باز دربیاید. از اصل کاشتن تخم تا برداشت دو ماه طول می‌کشد و بعد از آن هم هر چه ببرند دوباره و با سرعت رشد می‌کند.

اگر کسی مدام در مکانی حاضر شود که خیلی هم مورد استقبال نباشد این مثل را می‌آورند.

تره خریدم قاتق نانم شود قاتل جانم شد

قاتق کلمه ترکی به معنی خورش است یعنی آنچه با نان خورند. اگر تره بدون شستن کامل خورده شود احتمالاً لای آن آلودگی وجود دارد که بخصوص در قدیم می‌توانست موجب مرگ شخص شود و اکنون در هنگامی که کاری انجام داده‌اید که سبب راحتی باشد ولی مشکل آفرین شده این مثل تشبیه را به کار می‌برند.

تره به تخم‌اش می‌رود حسنی به باباش

شک نیست هر گیاهی خواص تخم اصل خودش را دارد. هر فرزندی هم خصوصیت ژنتیک پدر و مادرش را می‌گیرد. نظامی گنجوی شعری دارد که می‌گوید
تو نیکی، بد نباشد نیز فرزند بود تره به تخم خویش مانند

حنایش رنگی ندارد

حنا برگ‌های سبزی دارد که خشک کرده و آسیاب می‌کنند. وقتی آب به آن می‌رسد رنگ خون می‌گیرد. در هند و پاکستان و شمال آفریقا به فراوانی عمل می‌آید. در کرمان هم هست و در یزد نیز کاشته و آسیاب می‌شود. ارزش و اعتبار حنا این است که رنگ بدهد و مدت دوام این رنگ نیز مهم است حال اگر این خاصیت اصلی حنا یعنی رنگ دادن، نباشد آن حنا ارزشی ندارد. یعنی حرفش معتبر نیست.

بروت بالا رفته

مغرور شده‌ای، بروت به معنی سبیل است و بالا رفتن دو طرف سبیل نشانه بسیار خوبی در دوران صفویه بوده و این را به معنی گستاخ شدن و جسور شدن شخص دانسته‌اند.

زیر آب زدن

زیر آبی کار کردن

در کرمان معتقد بودند که اگر به گیاه زیره آب بزنی خیال می‌کند که به زودی آب خواهد خورد و به رشد خود ادامه می‌دهد و فریبکاری به عنوان زیره آب زدن یا زیره آب کار کردن آمده است ضمناً زیر استخرها دریچه فلزی داشت آن را برمی‌داشتند و آب خالی می‌شد ولی به نظر نمی‌آید آنقدر استخر در ایران بوده که این عمل به ضرب المثل تبدیل شده است

نخود هر آش

عربی بود که هر جا دیگ آش برپا بود نخودی در آن می‌انداخت و می‌گفت انا شریک (من شریک هستم) اشاره به فضولی در کار همه است.

انگار مویش را آتش زده‌اند

وقتی سیمرغ از زال در کوه البرز خدا حافظی کرد به او گفت: حال که پدرت و مردمان به دنبالت آمده‌اند همراه آنان برو، سیمرغ در جواب دلتنگی زال به او سه عدد پر داد و گفت هرگاه واجب بود مرا ببینی یکی از این پرها را آتش بزنی من بلافاصله حاضر خواهم شد.

کنایه از سرعت حاضر شدن شخص بعد از خبر دادن دارد یا بلافاصله آمدن کسی که غیبت او را کرده‌اند.

رفته آب خنک بخوره

یکی از کاخ‌های قاجار، کاخ عشرت آباد بود که قنات آب جاری بسیار خنکی داشت. رضا شاه دستور داد آن را به صورت زندان در بیاورند که چون در محل قصر قاجار بود به زندان قصر مشهور شد به خاطر آن قنات و آب خنک معروف آن، هر کس گرفتار آنجا می‌شد می‌گفتند رفته آب خنک بخوره.

کلاه شرعی گذاشتن

در دوره صفویه از بانوان اجاره‌ای، مالیات گرفته می‌شد ولی به دستور شاه عباس صرف خرید هیزم و گرم کردن دیوانخانه می‌شد که مثلاً چون منبع آن از درآمد ناسالمی بود، صرف سوخته شدن هیزم گردد و گناهش بسوزد. این توجیهات را کلاه شرعی گذاشتن روی عملی ناصواب گویند.

هرچه دیدی از چشم خودت دیدی

اگر کار بدی انجام دهی، پیامدهایش را با چشم خودت خواهی دید. اگر باور نکنی که این پیامد عمل تو است، چشم‌هایت به تو نشان خواهند داد که واقعیت را می‌بینی.

چشم آب نمی خورد

در اصل از این چشمه کسی آب نمی خورد، بوده است. باید توجه داشت که مردم اغلب بی سواد بودند و هر مثلی را با توجه به شباهت‌هایی که بین چشم و چشمه وجود داشته به متنی قابل درک برای خودشان درمی آوردند. منظور این بوده که باورم نیست که این چشمه تشنگی کسی را رفع کند و اکنون این معنی است که اعتقاد ندارم که کاری صورت گیرد و مشکلی از کسی حل شود.

علاف شدن

علاف به معنی علف فروش بوده، یعنی کسانی که برای چهارپایان که تنها ابزار حمل و نقل زمینی در آن زمان بوده است، علیق می فروختند. در زمستان‌ها کاروان‌ها به نقاط برفگیر و یخ زده می رسیدند و مجبور بودند تا بهتر شدن شرایط، چند روزی صبر کنند و فروشندگان محلی علیق، به چند برابر قیمت واقعی، فروش کالا می کردند. کاروانیان می گفتند علاف گیر شدیم. این به مرور تبدیل به علاف شدن شد. در اصطلاح به معنی بیهوده معطل شده‌ایم، به کار می رود.

دست بالا زدن

آستین بالا زدن

دامن به کمر زدن

دامن قبا تا مچ پا بلند بوده و برای آنکه دست و پاگیر نشود آن را بالا و بر کمر می‌زدند. آستین را هم برای راحتی حرکت دست بالا می‌زدند تا موقع کار کثیف نشود و جلوی کار را نیز نگیرد. به معنی آماده کار شدن آمده است. معمولاً موقع برداشت محصول چنین می‌کرده‌اند.

هزار دستان، (بلبل)، هزار پا، چهار چشمی، چهار شانه

همه به معنی کثرت آمده است و زیادی را به عدد هزار و در انسان به عدد چهار آورده‌اند. هزار کمر بند به بند بند بودن ساقه نیشکر و ده زبان به تعداد گلبرگ‌ها و کاسبرگ‌های گل سوسن که سفید و مشابه‌اند اشاره دارد. صد کار، صد یار، ده گله، صد دله نیز در کلام مردم می‌آید.

پشت سر کسی صفحه گذاشتن

وقتی صفحه آمده بود کسانی از رجال هزینه می‌کردند که شعری در بدگویی از رقیب یا رقیبان گفته شود و موسیقی همراه شود و روی صفحه ضبط شود. این صفحات را در مجامع پخش می‌کردند و مردم با شنیدن آن حدس می‌زدند که بدگویی نسبت به چه کسی است و چون آن افراد در آن مجامع حضور نداشتند به این می‌گفتند پشت سر کسی صفحه گذاشتن.

دست از سر کچل ما بردارید

در آرایشگاه برای هر مدل می‌توان کاری کرد و دست سلمانی به کار می‌افتد ولی اگر سر کسی مو نداشته باشد دلیل ندارد که دست استاد سلمانی کاری کند. این را در معنای به ما کاری نداشته باشید، می‌گویند.

آی زرشک

هر گاه کسی فکر همه جوانب را کرده باشد ولی از جایی صدمه بخورد که انتظار نداشته این اصطلاح را به کار برند، زنگ گندم یک آفت است که محصول را از بین می‌برد. گندم هم در سرزمین ما نقش اصلی را در تغذیه داشته، بنا براین برای جلوگیری از آفت گندم همه جوانب را رعایت می‌کنند ولی آفت گندم یا روی خود گندم می‌تواند تکثیر شود یا روی بوته زرشک. وقتی فصل برداشت تمام می‌شود سمپاشی می‌کنند و آفت زنگ گندم (در مزرعه گندم از بین می‌رود ولی در بوته‌های زرشک مزارع اطراف همچنان به رشد خود ادامه می‌دهد تا فصل کاشت گندم دوباره به مزرعه گندم برگردد. کشاورز که باقیمانده بوته‌های گندم را سوزانده و مزرعه را سمپاشی کرده وقتی متوجه بازگشت آفت از طریق بوته‌های زرشک می‌شود می‌گوید «زرشک» یعنی فکر همه جا را کرده بود جز زرشک.

توضیح این که چون در ایران زرشک خاصیت دارویی، غذایی و تزیین برنج را دارد آن را از بین نمی‌برند ولی در کشورهای اصلی تولید گندم، حتماً بوته‌های خانواده زرشک را از بین می‌برند.

برای خالی نبودن عریضه

در قدیم کاغذ بزرگی برمی داشتند که برای کسی نامه بنویسند گاه برای مقامات بود که به آن عریضه می گفتند و گاه برای اقوام به هر حال مطالب اصلی را که می نوشتند هنوز قسمتی از کاغذ نامه پر نشده بود. بقیه نامه را با احوالپرسی از اقوام پر می کردند که به این می گفتند: برای خالی نبودن عریضه.

هرگاه در متنی، مطالب اضافی و زیاد آورده شود که شاید خیلی هم به اصل سوژه نامه ارتباط نداشته باشد این مثل را می آوردند.

هوای مرا داشته باش

در دعوا و درگیری، شخصی جلو می رفت که چشمش به زمین بود که پایش در چاله نرود و حریفان مقابل را هم در نظر داشت ولی از پشت و این که چیزی مانند تیر از هوا بر سرش بیاید مطمئن نبود، بنابراین از کس دیگری تقاضا می کرد که مواظب پشت و آنچه از هوا بیاید باشد. منظور این که مواظب من باش، پشتیبان من باش.

سیب سرخ برای دست چلاق

به طور آشکار، شخص چلاق نمی تواند سیب را در دست بگیرد و نگهدارد و مثال کسی است که نمی تواند از نعمت یا چیز خوبی استفاده کند.

شاخ شمشاد

قامت راست و موزون را مثال کرده‌اند. شمشاد بر لب جوی می‌روید و از راستی و توازن و تناسب قامت، همطرازی با سرو را شباهت می‌دهد. در قدیم از چوب شمشاد شانه درست می‌کرده‌اند. ایران در جنگل‌های شمال تعداد چند صد هزار درخت شمشاد داشته که تقریباً همگی از بین رفته‌اند. شمشاد بیش از یک نوع است ولی هیچکدام میوه ندارد. شخص جوان و خوش قد و بالا را به شمشاد مثال می‌زنند.

آنقدر سَمَن دارد که به یاسمن نمی‌رسد

سمن همان گل یاسمن است ولی در معنی، گل سفید را گفته‌اند. روی لطیف را گفته‌اند و به معنی این که آنقدر گل‌های سفید هست که کسی به گل اصیل یاسمن توجه نمی‌کند. مفهوم این که آنقدر افراد ظاهراً با هنر وجود دارد که کسی به هنرمند اصلی رجوع نمی‌نماید.

تَنگ‌اش را خُرد کردن

تَنگ به معنی بار آمده، مانند بار چهارپایان یا مثلاً یک بار شکر مساوی یک تنگِ شکر یا تنگِ شکر یا تنگِ آرد، تنگ را خرد کردن یعنی بار را به واحدهای کوچکتر تقسیم کردن که موجب سهولت فروش می‌شود. هر کس که مشکلی را حل کند این اصطلاح را می‌آورند.

بی پرده سخن گفتن

پرده را به معنی نوا و لحن آورده‌اند و بی پرده به معنی این که به سادگی و بدون آنکه لحن خاصی بگیرند سخن می گفته‌اند چون پرده پارچه‌ای هم باعث پوشش اتاق از بیرون می‌شود، معنی آشکار و عیان سخن گفتن دارد.

دم غنیمت است

دم به معنی نفس کشیدن است در واقع هوا را که به داخل ریه وارد می‌کنید دم است و بیرون آمدن آمدن آن هوا، بازدم است. پس هوا را که به داخل ریه کشیده‌اید دم را غنیمت بدانید شاید حتی بازدم نداشته باشید. در قدیم که ساعت نبوده، واحد خوبی برای تمثیل برای کوتاهی عمر است.

آبروی رفته باز ناید

آبرو به لطافت رخسار است که مفاهیم اعتبار و منزلت را هم دارد. از بین رفتن وجاهت نزد مردم باعث چروکیده شدن رخسار می‌گردد. آب روی هم ذکر شده است.

کارد می‌زدند خونم بیرون نمی‌آمد

حالت افسردگی و عصبانیت در شباهت به خونمردگی که موجب سیاهی می‌شود. سیاهی گل لاله باعث اصلی این مثل است. گل لاله را به شکل جام تصویر کنید که در کف لاله سیاه رنگ است.

انگار مهر گیاه به خوردش داده‌اند - انگار مهر گیاه هم دارد

گیاهی ریشه‌ای از خانواده بادمجان است. برای این که از ریشه درآورند که چون هویج در خاک است با شمشیر دور آن را خالی می‌کردند و بعد طنابی به ریشه می‌بستند و سر دیگر را به سگی وصل می‌کردند و گوشتی را در فاصله می‌انداختند حرکت سگ به سوی غذا باعث می‌شد مهر گیاه از خاک بیرون آید. آن را در غذای شوهر می‌ریختند و معتقد بودند مهر به همسرش را زیاد می‌کند. نام قدیم در ایران سترنگ یا شترنگ بوده است.

به یک جو نمی‌ارزد

جو واحد قدیم برای وزن کردن بسیار کم بوده. معادل پیشیز (کمترین سکه)، سر سوزن (بسیار کم وزن)، به جوی نگرفتن یا بی ارزش دانستن است. گندم میوه بهشتی و روی و رخسار شیرین را تشبیه کرده‌اند در حالی که جو، غذای فقرا بوده. از نظر ارزش، عرفا دنیا را به جوی نمی‌خریده‌اند.

کهکشانشان

در اصل کاه کِشان بوده شبیه به این که کسی کاه را در جوالی بر زمین می‌کشد یا گاری پر از کاه در حرکت است و مقداری کاه به صورت دسته، دسته کم می‌ریزد و خط‌ها و نقش‌ها به وجود می‌آید.

کهربا

صمغ درخت است به رنگ زرد و با مالش به پارچه پشمی، خاصیت ربایش اجسام سبک را پیدا می‌کند.

آستر و قاطر

قاطر، پدرش خر و مادرش اسب است.

آستر پدرش اسب و مادرش خر است.

بسوز و بساز

عود در دو معنی است یکی ماده‌ای خوشبو که می‌سوزانند تا عطرش فراگیر شود و دیگری ساز موسیقی. این را در معنی گفته‌اند که چون عود بسوز یا در هوای دلدار، عود بسوزاند و با عطر آن بسازد.

خال هندو، خال سیاه

هندوها پس از عبادت روزانه یک خال سیاه بین دو ابرو می‌گذارند که به هنگام عروسی آن را بر کنج لب نقش می‌کنند. سنت بود که مقداری فلفل را درمشت گرفته و نام کسی را که دوست داشتند بر آن می‌دمیدند و سپس بر آتش می‌افکندند و معتقد بودند که طرف مقابل بی‌قرار آنها می‌شود.

به جای شمع کافوری چراغ نفت می سوزد

همه را برق می گیرد ما را چراغ نفتی

بر عکس نهند نام زنگی کافور

کافور سفید رنگ و خوشبو است و از درخت به عمل می آید. در قدیم یک گوی (توپ) کافور را به دست می گرفتند و می بوئیدند. شمع کافوری آن بود که برای بوی خوش، کافور به شمع اضافه می کردند و کافور در واقع صمغ سفید و خوشبو بوده که در خوشبو کردن جا و بستر به کار می رفته است. کافور نام درختی بوده است که مصرف دارویی هم دارد. درخت تنومند و پر شاخه و سایه انداز است. و همیشه در طول سال سبز می ماند. بوی بد نفت و سیاه بودن در معنی زنگی، مفهوم ضرب المثل ها آشکار می شود. ابوعلی سینا بوئیدن کافور را فقط با گلاب توصیه کرده است.

سفره دل پهن کرد

شک نیست وقتی سفره را پهن می کردند هر چه ماحضر بود بر روی سفره می گذاشتند و سفره دل هم وقتی باز می شده آنچه در دل بوده ارائه می شده. در قدیم گوش پهن کردن به معنی به دقت گوش دادن بوده و چون گل را به شکل گوش آدمی تصویر می کرده اند می گفته اند بلبیل حرف می زند گل گوش می دهد.

گندم نمای جو فروش

کسی را که در ظاهر انسانی نیک باشد و در درون به غیر از آن باشد. دانه گندم و دانه جو بسیار شبیه هم هستند و گاه اتفاق می افتاده که بهای گندم را گرفته ولی جو که ارزان تر است را تحویل داده اند.

خوشه چین - ریزه خوار

کسی که در آخر کار خوشه های بازمانده گندم را برای خود جمع می کند. ریزه خوار و قانع بودن مفهوم کلمه است.

آتش که گرفت خشک و تر می سوزد

اشاره به نی است که تو خالی و قدری خشک است و اگر آتش بگیرد به خاطر جریان هوای داخل نی، خشک و تر هر دو می سوزند.

قند مکرر

گیاه نیشکر دارای حدود 15 درصد شیره است که از آن شکر قهوه ای روشن و گاه سرخ رنگ به دست می آید که شکر خام گفته می شود و در تصفیه، سفید می شود. عمل تصفیه شکر را قند مکرر گفته اند. هر که سخنی را تکرار کند که قبلاً هم گفته شده ولی برای شنوندگان همچنان دلنشین است.

وقت گل نی

نی یا خیزران گیاهی است که در انگلیسی به آن بامبو می‌گویند و در ایران به این نام نیز مشهور است. این گیاه اندام زایشی مانند گل و میوه و دانه ندارد پس هرگز گل نمی‌دهد اشاره به وقت گل نی یعنی هرگز. نی توخالی و زرد رنگ است و بسیار سریع رشد می‌کند. از آن صنایع دستی می‌سازند.

کمر بسته‌ی فلانی است

ساقه نیشکر بند بند است و هر بند چون کمربندی است که محکم به دور ساقه پیچیده شده. کمر بستن به معنی آماده به خدمت بودن یا در خدمت کسی بودن است.

زندگی نوش و نیش دارد

اشاره به درخت خرما است. درختان نخل خارهایی دارد که برداشت محصول با دست را دشوار می‌کند در قبال این که خرمای تازه رس بسیار شیرین بوده است.

آه ندارد که با ناله سودا کند

سودا به معنی خیال، هوا و هوس و سیاهی آمده منظور این که حتی آه ندارد که در خیالش با آن کاری کند کنایه از تهیدستی زیاد است.

سر سنگینی

اشاره به گل نرگس که روی پایه، ساقه خم شده و سر به زیر دارد و مانند کرده‌اند که سر سنگین است یعنی بی اعتنا و بی مهر است. کنایه از بزرگان قدیم که به فراخور مقتم کلاهی داشتند و به خاطر نشان یا سنگ‌های قیمتی روی آن از کلاه‌های دیگران سنگین تر بوده است. اشاره به اینکه با ما راحت نیستی و احساس فاصله می‌کنی.

مگر تخم طلا گذارده

مرغی که تخم طلا بکند بسیار باید گران قیمت بوده و تاج سر صاحب باشد. اگر کسی کاری بکند که بیشتر از حد آن کار مورد توجه قرار گیرد را کنایه کرده‌اند.

میان‌شان شکر آب شد

اشاره به روابط خوب و شیرین که بین افراد بوده یعنی بین‌شان شکر بوده ولی شکر در آب حل می‌شود و در واقع آب می‌شود و اثری از شکر نمی‌ماند. کنایه از آب شدن شکر و این که اثری از آن نیست.

شتر سواری دولا دولا نمی‌شود

ارتفاع شتر زیاد است و اگر کسی سوار شتر شود چه ایستاده و عمودی نشسته یا سرش را خم کند چون از همه مردم بلندتر است، دیده می‌شود این که کسی سوار شتر شود ولی نخواهد

کسی او را ببیند کنایه از کار روزانه است. قصد انجام کار بزرگی است در حالی که انجام دهنده مایل نیست شناخته شود.

طرف یک سر و گردن از دیگران بالاتر است

در بین حیوانات زرافه از همه قد بلندتر است و در واقع سر و گردنش بالاتر از دیگران است و از دور دیده شود. انسانها هم اگر کسی چیزی فراتر از دیگران داشته باشد همین صفت را راجع به او به کار برند.

ستاره سهیل شده‌ای

ستاره‌ای بسیار کمیاب که گمان می‌کردند ابتدا در یمن دیده می‌شود و به آن سهیل یمنی نیز گفته‌اند و فقط در سال یک بار آن هم به مدت یکی، دو ساعت قابل دیدن است. اگر کسی در سال به دیدن کسی برود یا دوستانش سالی یک بار او را ببینند این کنایه را می‌آورند.

ارزن پهن کرده‌ام

به ملا گفتند طنابت را قرض بده، گفت رویش ارزن پهن کرده‌ام. گفتند مگر می‌شود. گفت برای ندادن طناب همین بهانه بس است. ارزن که گاؤرس هم می‌گفتند دانه‌های ریزی است که هر چیز کوچک و بی‌مقدار را به آن مَثَل زنند. این مثال یعنی بهانه بی‌منطق آوردن برای عدم انجام کاری تا درخواست کننده دریابد که امیدی نداشته باشد.

لقمه گلوگیر

در واقع این مثل را در ادبیات برای گلابی آورده شده که نوع جنگلی آن بزرگ و بسیار سفت است و اگر کسی می‌خواست آن را دُرسته بخورد حتماً در گلویش گیر می‌کرد. کنایه از کار یا تقاضای بیشتر از ظرفیت متقاضی است.

مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است

انجیر میوه‌ای با شیرابه سفید رنگ است و بنا به یک تشبیه انگار ظرف ارزان در میان شیر باشد. یا دانه‌های خشخاش در عسل، مرغی است که می‌تواند روی شاخه انجیر بنشیند و با شکلی غیرعادی طوری قرار بگیرد که میوه انجیر را از زیر و با نوک خمیده‌اش بخورد چون اگر از بالا بخورد میوه از شاخه جدا شده و به زمین می‌افتد. بعضی‌ها کلاغ را شبیه آن مرغ که مرغ انجیرخوار نامیده شده و از تیره کلاغ‌ها است می‌دانند.

گل باقالی

چون باقالا دارای گل‌های سفید با لکه‌های بنفش تیره است اختلاط بی‌نظم سفید و بنفش را گل باقالی نامیده‌اند.

کشکی

در زمانی که اکثر مردم سواد نداشتند و امضا و اثر انگشت هم شناخته شده نبود هر کس برای خودش دارای یک مهر و نشانی بود. افراد از با سواد گرفته تا بی‌سواد مهر داشتند و روی این

مهر از آیات قرآن کریم تا شعر و کلمات تا اسم و علامت مخصوص حک می‌شد تا صاحب آن را مشخص کند. افراد بسته به استطاعت مالی، از نقش روی سنگ‌های قیمتی، سنگ‌های کم قیمت، چوب، فلز و موم استفاده می‌کردند حال اگر کسی در این میانه دارای حداقل استطاعت بود، حاکم برای او نقشی روی کشک به وجود می‌آورد. چون برای ایجاد نقش باید روی مهر به مرکب آغشته می‌شد، آب مرکب، نقش روی کشک‌ها را خراب می‌کرد و بعد از چند بار، نقش به شدت درهم و مغشوش می‌شد، بدین جهت هر گاه کسی نامه‌ای دریافت می‌کرد که نقش مهر آن آشفته و نامعلوم بود، درمی‌یافت علی‌القاعده مهر آن کشکی بوده است. امروزه هر چیز کم دوام را می‌گویند کشکی.

بُنیان ضرب‌المثل‌ها - گلستان

کلمه مَثَل در ایران باستان «مَتَل» بوده که بعدها تغییر یافته و در بافت زبان عربی به صورت مَثَل درآمد و البته کلمه مُصْطَلَح «مَتَلَك» نیز از همان متل کهن، پارسی قدیم می‌آید.

آلکی

قبل از اینکه فن‌آوری ساخت توری سیمی فلزی به جود بیاید، پارچه‌ای نازک و پر از سوراخ ریز در بازار تهران فروخته می‌شد که چون برای آلک کردن استفاده می‌شد به آن پارچه آلکی می‌گفتند. در آن زمان، آلک، حلقه‌ای چوبی بوده که پارچه مخصوص الک کردن را به آن میخ می‌کرده‌اند. این پارچه بعد از چند بار الک کردن پاره می‌شد و باید دوباره از آن پارچه

می‌بریدند و به بدنه چوبی الک، میخ می‌کردند. به خاطر دوام کم این پارچه که به پارچه الکی معروف بود،

امروزه هرچیز کم دوامی را می‌گویند: آلکی

قمر در عقرب

یکی از برج‌های فلکی صورت فلکی عقرب است که اگر ماه در آن شکل ستاره‌ای قرار می‌گرفت مردم معتقد بودند نحسی و حادثه بد پیش می‌آید. این را در اصطلاح عامه می‌گفتند قمر در عقرب است. هر گاه این کلمات را بیاورند یعنی زمان مناسب برای انجام کار مورد نظر نیست.

برج زهر مار

یک شکل فلکی به نام زهر وجود دارد که به آن برج زهر می‌گفتند و معتقد به نحوست آن بودند. اینکه چه کسی کلمه‌ها را به آخر آن اضافه کرده معلوم نیست ولی به هر حال اصطلاح برج زهر مار که به افراد بداخلاق گفته می‌شود به معنی این است که نحسی آن برج ستاره‌ای، دامن آن شخص را گرفته و او را عبوس کرده است.

دست بالا گرفتن

سیاستمداران عادت دارند حتی در سلام علیک و دست دادن هم پیام‌هایی را مبادله کنند از جمله آنها این است طوری بایستند که در هنگام دست دادن، دست آنها بالای دست مخاطب قرار گیرد. روال این است که در سمت چپ بایستند که در عکس، دست آنها بالای دست نفر

دیگر قرار گیرد، این به معنی آن است که من از آن دیگری بالاتریم به این می‌گویند دست بالا گرفتن.

نان و نمک خوردن

عیاران کسانی بودند که راهزنی می‌کردند و پول ثروتمندان را بین فقرا تقسیم می‌کردند. آنها به چند اصل معتقد بودند مانند این که اگر قول بدهند حتماً بر آن قول پایدار باشند. دیگر این که چنانچه با کسی نان و نمک خوردند، هرگز خیانت کنند و قسم آنها به نان و نمک بود. سابقه عیاری به هزاران سال قبلی از اسلام می‌رسد. اگر در حین سرقت خیلی گرسنه بودند امکان نداشت از غذای کاروان بخورند تا نمک‌گیر نشوند یا نان نخواهند که چون نان کاروان را می‌خوردند بر حسب عادتشان باید اموال کاروان را می‌گذاشتند و دست خالی می‌رفتند.

باز جای شکرش باقی است

گویند که کسی خرش را گم کرد بود و باز هم شکر می‌کرد. گفتند چگونه است. پاسخ داد: اگر خودم هم سوار خرم شده بودم اکنون چند روز بود گم شده بودم بنابراین باز جای شکرش باقی است. کسی را که دچار مشکل شده ولی اعتقاد دارد که حادثه می‌توانست بدتر از این باشد که رخ داده.

تعارف شاه عبدالعظیمی

در دوره قاجار تنها زیارتگاه نزدیک تهران، شاه عبدالعظیم بود و افراد می توانستند صبح زود از تهران به زیارت بروند و شب برگردند و تقریباً هیچ کس شب را در شهر ری نمی ماند و ترجیح می داد به خانه خودش در تهران برگردد. برخی افراد که فامیل در شهر ری داشتند، سری هم به او می زدند و میزبان با این که می دانست میهمان حتماً شب را به تهران برمی گردد باز هم اصرار می کرد که پیش ما بمانید. این نوع تعارف که گوینده به عدم اجرایش اطمینان دارد نزد مردم به تعارف شاه عبدالعظیمی معروف است.

حاجی حاجی مگه

در زمانی که امکانات حمل و نقل مانند زمان حال نبود وقتی کسی به مگه می رفت شش ماه طول می کشید تا باز گردد. در طول مدتی که در حج بود با افرادی آشنا می شد که از شهرهای مختلف بودند و احتمال اینکه این افراد به شهرهای یکدیگر بروند تا ملاقاتی رخ دهد تقریباً غیرممکن بود پس به هم می گفتند : حاجی حاجی مگه. یعنی امیدوارم بار دیگر توفیق زیارت مگه دست دهد تا یکدیگر را ببینم.

حرفهای بند تنبانی

آمده است که امیرکبیر دستور داده بود هر صنفی فقط کالاهای ذیربط حرفه اش را بفروشد و وارد حوزه کاری دیگران نشود. روزی تنباکوفروشی را آوردند که همراه تنباکو، بند تنبان هم می فروخت. وقتی امیر کبیر علت را از او سؤال کرد. وی جواب داد که چون تنباکوهایش تند

است هر کس مصرف می‌کند به سرفه می‌افتد و بند تنبانش پاره می‌شود در نتیجه برای رفع مشکل، او از اول تنباکو و بند تنبان را با هم می‌فروشد. توجه شود که قبل از اختراع کش و دکمه، شلوار را با بند می‌بستند. آورده‌اند در آن زمان اگر کسی لطیفه‌ای می‌گفت که مخاطب را طوری می‌خنداند که بند شلوارش باز می‌شد و به زمین می‌افتاد نیز آن حرفها را بند تنبانی می‌گفته‌اند.

آب زیر کاه

در جنگ‌ها حيله‌های مختلف به کار می‌رفته از جمله این که در نزدیکی ده یا محل مسکونی، گودال بزرگی در وسط جاده می‌کنده‌اند و داخل آن را پر از نیزه رو به بالا می‌کرده‌اند. داخل گودال را آب می‌ریخته‌اند و وقتی هم سطح جاده شد، رویش کاه می‌ریخته‌اند، سپاه دشمن که با سرعت در حال عبور از جاده بوده داخل این گودال‌ها می‌افتاده و هم تلفات می‌داده و هم سرعت آن کاهش می‌یافته. به این حيله جنگی « آب زیر کاه » می‌گفته‌اند و دلیل این که گودال‌ها را نزدیک دهات درست می‌کرده‌اند این بوده که ریخته شدن کاه روی جاده در یک محل دور افتاده معنی نداشته و شک برانگیز بوده. آخرین بار که از این حيله استفاده شده در دهه 50-1340 و در جنگ‌های ویتنام بوده که از این روش باستانی استفاده کرده‌اند.

آب پاکی روی دستش ریخت

در دین مبین اسلام تعریفی از آب پاک ارائه شده ، طبق این تعریف آب پاک که صفات چندی باید داشته باشد مانند این که بو نداشته باشد، رنگ نداشته باشد و حجم آن مشخص باشد و

صفات دیگر دلیل بر پاکی و نظافت آن باشد. از بین پاک کننده‌ها که آفتاب، آتش و آب است. آب بهترین و موثرترین آنهاست. در واقع آب زایل کننده نجاسات است. طبق فتاوی شرعی وضع مشکوک و ناپاک را باید از سه الی هفت بار شستشو داد تا طهارت شرعی به عمل آید. به آن بار آخرین که آب را می‌ریزند و نجاست به کل از بین می‌رود آب پاکی می‌گویند. زیرا این آب را لحظه‌ای می‌ریزند که از ناپاکی اثری نمانده.

در عرف عامه جمله « آب پاکی روی دستش ریخت » کنایه از حرف آخری است که به کسی گفته شود. هر چند آب پاک، معنی مثبت دارد ولی در فرهنگ عامه وقتی جواب منفی پاسخ قطعی و آخرین نیز اطلاق می‌شود پس امروزه به هر نوع پاسخ قاطع و نهایی یا فصل الخطاب می‌گویند. آب پاکی را روی دستش ریختن.

آش شله قلمکار

ناصرالدین شاه یک بار هنگامی که در شهرستانک بود بیمار شد و نذر کرد که اگر بهبود یابد هر سال همانجا آش بپزد و تقسیم کند. بعد که بهبود یافت هر سال به همانجا می‌رفت و ده دیگ و گاه بیشتر بار می‌گذاشت و آش می‌پخت. تمام حرم و خدم و حشم و وزرا و بزرگان وقت هم باید در آنجا می‌بودند و در پختن این آش نقشی بر عهده می‌گرفتند. اما طبق معمول بسیاری از سر تملق این کار را می‌کردند؛ مثلاً عده‌ای نخود پاک کرده بودند، وقتی کار پاک کردن نخود تمام می‌شد تمامی نخودها را در یکی، دو دیگ نزدیک دیگ پادشاه می‌ریختند و دیگر به نسبت صحیح بنشن و سبزیجات و سایر مواد اولیه آش توجه نمی‌کردند. این عمل را

نوعی هرج و مرج بود نزد مردم به این صورت مطرح می‌شد که «عجب آتش شله قلمکاری است. و امروزه به هر چیز بی نظم و بی نسبتی می‌گویند: عجب آتش شله قلمکاری است.

پته‌اش روی آب افتاده

تا زمانی که آب لوله کشی نیامده بود مردم باید از طریق جوی‌ها آب قنات‌ها را به خانه‌هایشان می‌تورد و در آب انبار ذخیره می‌کردند؛ بدین صورت که آب وارد آب انبار می‌شد رها می‌کردند و می‌گذاشتند تا آشغال‌ها روی آب بیایند تا بگیرند و دور بریزند و گل و لای هم که ته نشین می‌شد سپس با قطعه چوبی که به آن پته می‌گفتند راه آب را از هر سو می‌بستند از یک سو می‌گشودند تا آب وارد مسیر مورد نظر شود. روزها لحظه‌ی آبگیری مردم در مسیر آب بودند ولی شبها اکثر می‌خوابیدند چون می‌دانستند که روز نوبت آبگیری برای آنهاست و آب به مسیر آب انبار آنها خواهد رفت. اما گاهی برخی افراد سودجو سوء استفاده می‌کردند و برای این که آب بیشتری برای خانه‌شان بگیرند، پته که همان مانع چوبی باشد را در مسیر منزلی که نوبتش بود می‌گذاشتند تا راه آن را بسته و به سمت منزل خودشان هدایت کنند. گاه فشار آب، این پته را از جای درآورده و با خود می‌برد و مردم هرگاه می‌دیدند که پته کسی روی آب افتاده مورد دلیلش را سوء استفاده آن شخص می‌دانستند او را رسوا می‌کردند و نهایتاً صاحب پته آبرویش می‌رفت. این عمل بعد به افشاگری در باره هر سوء استفاده‌ای اطلاق شد امروزه به رسوایی هر سودجویی می‌گویند پته‌اش روی آب افتاد.

آفتابی شد

در قدیم به خاطر حل مشکل کشاورزی در منطقه خشک ایران، قنات یا کاریز حفر می‌کردند. سابقه این کار حداقل به ده قرن قبل از میلاد مسیح می‌رسد. این فن آوری از ایران به سایر نقاط آسیا و حتی اروپا رسید و قنات‌هایی در اسپانیا هست که حاصل کار ایرانیان می‌باشد. هر گاه سطح آب به زمین نزدیک بوده و شیب هم کافی باشد طول قنات از چند کیلومتر تجاوز نمی‌کند ولی مسطح بودن و شیب ملایم گاهی طول قنات را به یکصد و بیست کیلومتر هم رسانده که نمونه‌تش کاریزهای یزد است که از ساخت‌های دور و با هزینه‌های گزاف به دست می‌آید. در نقاطی مانند گناباد عمق مادر چاه به سیصد متر می‌رسد. دانشمندان علم آب شناسی، ایرانیان را جد یزرگ علم هیدرولوژی یا علم آب شناسی دانسته‌اند. این کار یعنی زدن قنات باعث می‌شد که استاد قنات کار مدتها زیر زمین کار کند و وقتی قنات به نقطه‌ای می‌رسید که به سطح زمین نزدیک بود و یک مظهر یا ورودی برای آن درست می‌کردند که نور آفتاب به داخل آب قنات می‌افتاد می‌گفتند آفتابی شد. این مثل را برای کسی به کار می‌برند که مدتها دیده نشده و حالا آشکار شده. دیگر این که برای تعیین سرعت آب، در یکی از مظهرهای قنات، قدری کاه می‌ریختند و با احتساب فاصله تا مظهر دیگر قنات و اندازه‌گیری زمان رسیده کاه به آن، سرعت آب را اندازه می‌گرفتند و گروهی برآند که کاریز، خلاصه شده کاه ریز است.

آتش بیار معرکه

فصول پاییز و زمستان که فصل بارندگی و سرما بوده پوست ضرب و دف مقداری نم کشیده و لازم بود تا با حرارت دادن، رطوبت اضافی این پوست تبخیر شود. شخصی مسئول بود که آتش بیاورد و دف و ضرب را خشک کند این شخص چیزی از موسیقی نمی دانست ولی بدون وجود او، دستگاه طرب می خوابید و عیش مردم منقض می گشت به نحوی افراد سخن چین نیز همین حالت را دارند چون اگر دست از القای شبهات بردارند و سخن چینی نکنند اختلافات ممکن است خود به خود یا توسط افراد خیراندیش حل شود و فصل ولی چون خلق و خوی آنان تغییر پذیر نیست و بساط و دعوا و اختلاف با حضور این سخن چینان همواره گرم و پر رونق است آنان را به آتش بیار معرکه تشبیه کرده اند.

* از آلات اصلی و همیشگی موسیقی در عهد قدیم ضرب و دف بوده که با همراهی کمانچه و نی ارکستر کوچکی را تشکیل می داده اند.

این یکیش را نخوانده بودم

شخصی به چشم چرانی قصد دیدن مخفیانه حمام عمومی زنانه را داشت. با خود گفت اگر مرا دستگیر کنند یا زندانی می کنند یا شلاق می زنند. قصد خود را عملی کرد و پس از جندی گرفتار شد و حاکم دستور داد اعدامش کنند. مردک گفت: این یکیش را نخوانده بودم. حاکم دلیل این جمله را پرسید و آن شخص توضیح مطلب داد و حاکم در مجازات او تخفیف داد. هرگاه موردی پیش آید که مانع انجام کار شود ضمناً پیش بینی هم نشده باشد می گویند.

دست شستن از چیزی

وقتی حضرت عیسی را زندانی کردند روزی رسید که بنا بر سنت رومیان که حاکم بر فلسطین بودند حاکم اختیار داشت که یک نفر زندانی را آزاد کند. عیسی و یک نفر راهزن به نام باراباس در زندان بودند. آنها را به اجتماع آوردند و وقتی حاکم رومی از مردم خواست که برای آزادی یکی از این دو نفر تصمیم بگیرند، مردم به اشاره رهبران مذهبی یهود، خواستار آزادی باراباس شدند و قرار شد عیسی به صلیب آویخته شود. حاکم رومی دستور داد آب آوردند و در حالی که دستش را می‌شست، چون به بی‌گناهی عیسی اعتقاد داشت گفت: من دست از هرگونه مسئولیت در باره خون عیسی می‌شویم.

از آن زمان هر کسی از سوژه‌ای کناره بگیرد، گویند دست از آن شسته است.

زِپرتی

وقتی در دوره نتصرالدین شاه از روسها خواسته شد برای ایران ارتش بسازند و قوای قزاق به وجود آمد پاره‌ای کلمات روسی هم وارد زبان فارسی شد از جمله زِپرتی یعنی زندان و آن وقتی بود که سربازی خلافی انجام می‌داد و برای مجازاتش او را زندانی می‌کردند و سایر سربازان می‌گفتند فلانی زِپرتی شد. اکنون به معنی اینکه اوضاع و احوالش آشفته شده به کار می‌رود.

فَکَسَنی: این کلمه‌ای روسی به معنی بامزه است و به اشیای مستعمل و شاید کم دوام می‌گویند.

نخاله: در روسی به افراد بی ادب، ناخال، می گفتند که در زبان فارسی به نخاله به معنی بی خاصیت استفاده می شود و مثلاً زباله ساختمانی را نخاله می گویند.

هشت الهفت

تفاسیر گوناگونی برای این اصطلاح که به معنی درهم و برهم، آشفته و بهم ریخته استفاده می شود. یکی اینکه اعداد 7 و 8 در واقع یک شکل دارند که یکی واژگونه دیگری قرار گرفته یعنی اوضاعی که هر دو حالت در آن وجود دارد. دومی یعنی آنقدر اوضاع آشفته است که 8 قبل از 7 آمده و این در ریاضیات غلط است به مفهوم اینکه با اینکه 7 و 8 هر دو اعداد صحیح حساب هستند ولی از دگرگونی و به هم ریختگی اوضاع، هشت قبل از 7 آمده است.

مگس می پراند

وقتی کسی بیکار شد آن زمان که بهداشت ضعیف بود و مگس فراوان، شخص بیکار به جای این که طوری بکوبد که مگس تلف شود، ضربه ای به جایی می زد که باعث پریدن مگس به جای بعدی می شد و بیکار همین عمل را تکرار می کرد.

گرگری خواندن

در قدیم وقتی دو لشکر متخاصم روبروی هم قرار می گرفتند قبل از این که جنگ شروع شود پهلوانان هر دو طرف قدم به میدان می گذاشتند و از توانمندی های جنگی خود تعریف

می کردند که به این حرف‌ها که گزافه هم در آن بود کرکری می گفتند و در عربی به آن رَجَز گفته‌اند. کنایه از شعارهای بی محتوا است.

مثل گربه‌ی کور می ماند

گربه به بی وفایی معروف است وقتی به کسی که برایش غذا می گذارد، محبت نشان نمی دهد. حال اگر گربه کور هم باشد یعنی نبیند که چه کسی به او محبت می کند چه تشکری نشان خواهد داد.

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

حافظ شعری دارد که می گوید:

هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بُود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
کار خیر کاری است که نفع یک یا چند تن در آن باشد و باعث ضرر کسی نشود. به هر حال اگر کار خیر در پیش باشد دیگر استخاره لازم نیست شاید بد بیاید و از آن دوری کنی.

علف به دهان بزی باید شیرین بیاد

بز علف را از ریشه می خورد و اگر در جایی ایستاد و به خوردن علف ادامه داد معنی اش این است که آن علف برایش خوشمزه است هر چند که نظر چوپان، تعلیف در جای دیگری باشد. کنایه از این است که در مسئله ای که منافع و علائق کسی مطرح باشد به نظر همان شخص باید توجه و احترام گذاشت.

غول بی شاخ و دم

در ذهن مردم؛ غول باید شاخ و دم می‌داشت و این علاوه بر هیکل درشت می‌بود. حال اگر کسی جثه تنومندی داشت او را به غول مثال می‌کردند که البته از غول بودن شاخ و دمش را کم داشت.

از ماست که بر ماست

شاعر معروف ناصر خسرو در شعری از عقابی یاد می‌کند که از بالا مغرورانه به زمین نگاه می‌کند و می‌پندارد که همه چیز را می‌بیند و دنیا زیر بال و پر اوست. در همین احوال تیری بر او می‌نشیند که از اوج به خاک میو عقاب چون نگاه می‌کند می‌بیند چوب است و آهن، پس چگونه پرواز کرد و بر بال من نشست که تعدادی پر در انتهای تیر می‌بیند (پر را برای اینکه تیر مستقیم برود به انتهای آن اضافه می‌کردند) و می‌گوید: از ماست که بر ماست. یعنی هر حادثه‌ای که رخ می‌دهد حاصل عمل خود ماست

ساعت خواب

اگر کسی در طول روز می‌خواهید که وقت خواب نیست به شوخی و طنز به او می‌گفتند ساعت خواب.

مرا به خیر تو امید نیست شرمرسان

آن زمان که عده‌ای جلوی سلاطین و مقامات مهم راه افتادند و مردم را دور شو، کور شو می‌گفتند یا با چوب زدن، مردم را از سر راه آنها دور می‌کردند که کالسکه به راحتی بگذرد شخصی از اقوام حاکم که از نگهبانان سلطان کتک خورده بود، مورد توجه وی قرار گرفت و او را به نزدیک فراخواند و گفت حال که چنین شده‌ای چیزی بخواه. آن آدم عادی کتک خورده هم گفت:

مرا به خیر تو امید نیست شرمرسان. اگر از کسی امید خیر و برکت داشته‌اید ناامید شده و از صدمه رساندن او هم در هراس باشند این مثل را می‌آورند.

صلاح مملکت خویش خسروان دانند

حکام وزرایی داشتند که در مواقع بحرانی مورد مشورت قرار می‌گرفتند. عادت چنین بود که وزیر پس از اعلام نظر مشورتی خود و به عنوان این که فقط ابراز نظر شخصی بوده جمله‌ای می‌گفت به این مفهوم که به هر حال تصمیم اصلی را خسرو (پادشاه) می‌گیرد که صلاح مملکت خودش را او می‌داند. در هنگامی که مورد مشورت قرار گیرند و راه حل‌های مختلف ارائه نمایند برای این که مسئولیت خود شخص را در اتخاذ تصمیم صحیح یادآوری کنند این را می‌گویند.

وصله ناجور

در زمانی که وضع اقتصادی کشور خوب نبود اگر لباسی پاره می‌شد ، قدرت خرید لباس نو نداشتند و پارچه‌ای را می‌بردند و در جای پارگی لباس می‌دوختند. سعی بر این بود که رنگ آن پارچه به رنگ لباس تناسب داشته باشد و اگر غیر از این می‌کردند آن پارچه که وصله نامیده می‌شد، بد جوری خودش را نشان می‌داد و به آن وصله ناجور می‌گفتند کنایه از هم ردیف و هم طبقه و هم فرهنگ نبودن افراد است.

رفو کردن

در زمان شرایط بد اقتصادی قدیم کسانی بودند که بدون وصله زدن لباس می‌توانستند پارگی‌های کوچک لباس را طوری با نخ‌های هم‌رنگ ترمیم کنند که جز از نزدیک، تشخیص این ترمیم میسر نبود و به این افراد رفوکار می‌گفتند. هرگاه کسی کاری یا حرفی نیمه تمام یا تقریباً خراب شده را ترمیم می‌کرد و به اتمام می‌رساند می‌گفتند مثلاً آن حرف را رفو کرد.

ساعت آب گرم

حمام رفتن و بهداشت را باعث صحت و سلامتی می‌دانستند و وقتی کسی که تازه به حمام رفته را می‌دیدند می‌گفتند: صحت آب گرم یعنی آب گرم و تمیز برای صحت و سلامت بیاورد و بعداً تبدیل شد به ساعت آب گرم.

روی چشم گذاشتن – به چشم کشیدن

چشم عضو بسیار مهم و عزیزی است حال اگر بخواهند عزت و قدردانی و احترام به چیزی را مثال بزنند گویند آن را بر روی چشم می گذارم.

به دل برات شدن

برات یک حواله بود که از سوی شخصی معتبر، در وجه شخص معتبر دیگری صادر می شد و به یقین نقد می شد. برات شدن به دل یعنی نه به اخبار و مستند بلکه با دلم حس کردم که فلان مطلب به یقین روی داده است.

تحفه نطنز

گلایی نطنز معروف بوده و هرگاه اهالی می خواستند هدیه ای برای کسی خارج آن شهر بفرستند ، گلایی می فرستادند به خاطر کم بها بودن اصطلاح تحفه را به کار می بردند کنایه از افرادی است که لوس بار آورده باشند.

چشم هایش آلبالو گیلان می چینند

آلبالو و گیلان شبیه هم هستند و چیدن جداگانه آنها نیازمند چشم سالم و دقت است. اگر چشم شخصی خوب نبیند یا حواس شخص به کالای مورد نظر نباشد این کنایه را می آورند. یعنی دقت ندارد.

بالای چشمت ابرو است

در زمان استبداد قاجار گفتن واقعیت هم می‌توانست برای گوینده مشکلات زیادی درست کند. گفتن یک حقیقت آشکار مانند این که بالای چشم کسی ابرو قرار دارد مثالی از وضع آن زمان بود.

از پشت کوه آمده

معمولاً کوه نشینان آدم‌هایی ساده دل هستند و برای مردم شهر که به خاطر کار و کسب و معاشرت افراد مختلف، با فریبکاری آشنا بودند، افرادی که از پشت کوه می‌آمدند افراد ساده لوح بودند. اگر کسی چیزی را دیر بفهمد هم ممکن است این مثل به کار رود.

فضول را بردند جهنم گفت هیزمش تر است

جهنم را به شکل آتشین و داغ تصویر کرده‌اند، بنا برای این همه چیز قابل سوختن است. هیزم‌تر که بد آتش می‌گیرد یا اصلاً آتش نمی‌گیرد و موقع سوختن هم با دود فراوان همراه است در جهنم پیدا نمی‌شود. برای کسی که حتی در چیزی که همگان قبول دارند هم ایراد وارد می‌کند آورده می‌شود.

دروغ شاخدار

هر چند در اسطوره‌ها و کتب داستانی، غول موجودی افسانه‌ای اکثراً با دو شاخ یاد شده ولی اگر در ترسیم شکل شیطان نکته کنید معمولاً شیطان را با دو شاخ ترسیم می‌کنند. دروغ

شاخدار به دروغی که گفتنش فقط از شیطان برمی‌آید و کنایه از دروغی که بزرگ باشد و باور کردنی نباشد.

پا به اندازه گلیم دراز کن

آمده که سلطانی در مسیری می‌زفت درویشی دید که بر گلیم کوچکی خوابیده و خودش را هم اندازه گلیم کرده و او را صله داد. شخص این را شنید و در راه عبور سلطان گلیم کوچکی پهن کرد و طوری دراز کشید که دست و پایش از گلیم بیرون بود. سلطان دید و دستور داد او را چوب زدند. از سلطان دلیل پرسیدند گفت درویش پا را به اندازه گلیمش دراز کرده بود و نفر دوم پا را از گلیم خود بیرون گذارده بود. کنایه از این که در حد استطاعت کار کن و ادعا و انتظار داشته باش.

کیفش کوک است

در قدیم که باطری ساعت اختراع نشده بود و ساعتها همه مکانیکی بودند لازم بود که هر روز یک پیچ را جلو و عقب ببرند تا ساعت کوک شود و انرژی لازم برای کار ساعت از طریق یک عمل مکانیکی تأمین گردد. پس لازمه استمرار کار خوب و صحیح ساعت، عمل کوک کردن بود. اگر کیف و خوشی انسان بخواهد پایدار باشد مثال زده شده که باید کوک شده باشد یعنی با خبرهای خوب پر از انرژی مثبت باشد. یک دعای خیر برای شنونده است.

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

در خانه لیلی آتش توزیع می‌کردند و لیلی تقسیم را بر عهده داشت. افراد کاسه‌هایشان را در صف گذاشته بودند، مجنون هم کاسه‌اش را در نوبت گذاشته بود. وقتی لیلی کاسه مجنون را دید آن را به زمین زد و شکست. مجنون را گفتند لیلی به تو اعتنایی ندارد و مجنون پاسخ داد:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

در موردی که اختلاف هم روزنه توجه و محبت باشد می‌آورند.

آلسون و ولسون

از دعا‌های عجیب و غریب مثل آجی، مّجی لاترجی و وقتی گویند که بخواهند چیزی رخ دهد. در قدیم که رمال و جن گیر و کف بین زیاد بوده این دعا‌های بی محتوا هم زیاد بوده.

با طناب کسی در چاه رفتن

ملا شبی متوجه شد که دزدی وارد خانه شده آن گاه بلند بلند به زنش گفت خوب شد که آن گنج را در چاه پنهان کردیم که کسی پی نخواهد برد. دزد برای بردن گنج وارد چاه شد که ملا آمد و رختخوابش را روی چاه گذارد. دزد در ته چاه چیزی ندیده و خواست بیرون بیاید که متوجه شد روی چاه رختخواب انداخته و خوابیده‌اند و شنید که ملا به زنش وعده خرید طلا می‌دهد. از داخل چاه فریاد زد: من با طناب ملا در چاه رفته‌ام مواظب باش تو با طناب او در چاه نروی. کنایه از اینکه بدون مطالعه کاری نکنی.

بز اخفش

هر که بدون دلیل و فهم سر بجنباند را گویند. معروف است که شخصی به نام اخفش طلبه بود بزی داشت که وی می‌نشست و برای بز مسائل درسی را می‌گفت و به سر بز طنابی وصل کرده بود که هرگاه می‌کشید بز سرش را تکان می‌داد.

بعدها بز عادت کرده بود و هرگاه اخفش حرف می‌زد بز سرش را تکان می‌داد. هرگاه کسی حرف دیگری را بدون فهم مطلب تأیید کند.

الهی 120 سال زنده باشی

در ایران قدیم سال کبیسه را این طور محاسبه می‌کردند به جای این که هر چهار سال یک روز به سال اضافه کنند آن را سال کبیسه بنامند آن زمان زمان هر 120 سال یک ماه را جشن می‌گرفتند و در کل ایران این جشن به پا بود. بعضیها ممکن بود یک بار این جشن را ببینند و عمرشان کفاف دیدن بار دوم نمی‌داد، دیدن دوباره این جشن را برای یکدیگر آرزو می‌کردند.

زاغ کسی را چوب زدن

زاغ ماده‌ای بود که برای رنگ کردن قالی یا چرم یا پشم به کار می‌بردند. گاه یک رنگرز می‌دید که رنگ همکارش بهتر و با دوام‌تر درآمده، پنهانی می‌رفت سرغ کاسه‌ی زاغ رقیب و چوبی در آن می‌گردانید و بو می‌کرد شاید بتواند ترکیب مواد اولیه آن را به دست آورد. امروزه به کنجکاوی کردن در امور دیگران اطلاق می‌شود.

حلوای تن ترانی تا نخوری ندانی

وقتی موسی خواست به کوه طور برود و خدا را ببیند عده‌ای با او همراه شدند و در هنگام تجلی برقی زد و همه آنها کشته شدند، ضمن این که موسی نیز پاسخی شنید که معنی‌اش این بود : نمی‌توانی مرا ببینی که در آن لن ترانی از عربی آمده. از آن هنگام حرف غیر منطقی لن ترانی گفته می‌شود و در مورد آن مردم که به هوای دیگری رفتند و نابود شدند هم گفته می‌شود.

قسمات را باور کنم یا دم خروس را

کسی از خانه‌ای خروسی دزدید، صاحب خانه او را دنبال کرد و از وی در باره خروس سؤال کرد. آن شخص که نمی‌دانست دم خروس از زیر لباسش آشکار است قسم می‌خورد که خروس را ندیده. صاحب خروس گفت: قسمات را باور کنم یا دم خروس را. هر گاه کسی در مورد سوژه‌ای قسم بخورد که دروغ‌اش از ابتدا آشکار باشد.

بزنم به تخته

در قدیم اعتقاد به نحوست و مبارکی بودن امور داشتند و معتقد بودند برخی اوقات ناخواسته ممکن است باعث آزار دوستی بشوید و راه از بین بردن آن است که با زدن به تخته، این نیروی اضافی را از خود و دوستان دور می‌کنید. این با دود کردن اسپند که باعث دور کردن چشم زخم که انرژی منفی و اصالتاً به منظور رفع صدمه به فرد بوده فرق می‌کند.

فلانی خاکستر نشین شده

کنایه از بدبختی مطلق است. در قدیم که همه خانه‌ها کرسی داشتند وقتی زغال داخل منقل سوخته بود می‌آمدند دم در و کل محتویات منقل را که شامل خاکستر و پودر زغال سوخته بود دم در می‌ریختند. خاکستر به خاطر آتشی که قبلاً داشته هنوز گرم بود و افراد مفلس و بی‌خانمان در زمستان می‌رفتند و روی این خاکسترهای گرم می‌نشستند تا گرم شوند. برای افرادی که به بدبختی مطلق رسیده‌اند استفاده می‌شود.

این دغل دوستان که می‌بینی مگسانند گرد شیرینی

شک نیست که مگس به شیرینی علاقه دارد و هر جا باشد دور آن می‌چرخد و روی آن می‌نشیند و این تا وقتی است که از شیرینی اثری مانده باشد. افرادی که دور ثروتمندان هستند و تا زمانی که آن ثروت هست در اطراف پرسه می‌زنند و هرگاه از پول خبری نباشد غیب می‌شوند را به مگسان دور شیرینی مثال کرده‌اند.

همین آش و همین کاسه

در دوره نادر شاه افشار حاکمی در شهری بر مردم ستم می‌کرد. مردم به نادر تظلم خواهی کردند و او هم به حاکم دستور داد که رعایت مردم را بکند و حاکم اندک زمانی توجه کرد ولی سپس به همان رویه اولیه بازگشت. مردم دوباره به نادر رجوع کردند و نادر هم که لازم می‌دید همه دستور او را اجرا کنند از حاکم عصبانی شد دستور داد او را به پایتخت آورده و قطعه قطعه کرده و قطعات را درون چند دیگ آش که از قبل آماده شده بود انداختند. وقتی آش

پخته شد نادر به هر فرمانده یک کاسه از آن آش داد و گفت از این پس هر کس دستور اجرا نکند همین آش است و همین کاسه.

وقتی به طور تحکم آمیزی به کسی یا افرادی بخواهند نتیجه کار ناپسندی را یادآوری کنند که قبلاً هم انجام شده از این مثل استفاده می کنند.

ترک عادت موجب مرض است نیش عقرب نه از ره کین است

قورباغه ای بر لب آب بود که عقربی به نزد او آمد و تقاضا کرد که روی شانه قورباغه برود و قورباغه او را به آن سوی آب ببرد . قورباغه قبول کرد به شرط این که عقرب نیش نزند. عقرب قبول کرد و قورباغه هم او را بر پشت گرفت و در مبانه آب، عقرب نیش زد. قورباغه قول عقرب را یادآوری کرد ولی عقرب لحظه ای بعد دوباره نیش زد. قورباغه هم شناکنان به زیر آب رفت تا حدی که عقرب در حال خفه شدن بود. قورباغه گفت: زیر آب رفتن نه از غرض است ترک عادت موجب مرض است

عقرب هم گفت: نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است و بلافاصله نیش دیگری زد. قورباغه هم زیر آب رفت و آنقدر ماند تا عقرب خفه شد. در عمل هم اینگونه است که اگر کسی جایی نشسته باشد و عقربی در فاصله باشد و هیچگونه مشکلی هم از سوی آن فرد برای عقرب به وجود نیاید باز هم عقرب راهش را کج کرده و به شخص نیش می زند و سپس راهش را ادامه می دهد.

در مثل به کسانی که فطرت پلید دارند و کارهای بد آنها در واقع در طبیعت و سرشت آنها است.

تیری در تاریکی انداختن

اعراب برای سرگرمی و مهارت، در روز سپری به دیوار وصل می‌کردند و سعی می‌کردند در جایی ایستاده و ظاهراً آن سپر را با تیر و کمان بزنند. شب که همه جا تاریک می‌شد باید جایی را که در روز ایستاده بودند پیدا کنند و در تاریکی تیری به سوی آن سپر می‌انداختند. احتمال داشت تیر به هدف بخورد یا خیر. هرگاه کسی تلاشی بکند بدون اینکه به اثر عملی آن اطمینان داشته باشد این اصطلاح را می‌آوردند.

رفت جایی که عرب نی انداخت

اعراب برای تعهدی قرار می‌گذاشتند که در تاریخ مشخصی مثلاً پول خود را دریافت کنند. وقتی به سراغ بدهکاری می‌رفتند. او مدعی می‌شد که هنوز شب نشده. عادت بر این بود که در آن زمان از یک عرب تقاضا می‌کردند که نی بلندی را به آسمان پرتاب کند و اگر نوک نی به نور خورشید می‌خورد معلوم می‌شد که هنوز روز است وگرنه، شب تلقی می‌شد. این نی در نهایت در بیابان بی آب و علف می‌افتاد. این امر به دلیل آن بود که عربستان کوه نداشت که غروب خورشید از بالای قله کوه قابل دید باشد و پرتاب نی به همین خاطر ملاک تعیین روز و شب بوده است.

بی گذار به آب زدن

گذار یعنی جایی در رودخانه که کم عمق است و با پای پیاده یا اسب می‌توان بدون هیچ خطر غرق شدن یا حتی خیس شدن تمام لباس از آنجا عبور کرد و از رودخانه رد شد. در قدیم

عده‌ای همراه لشگر کارشان این بود که بروند و گذار را پیدا کنند و سربازان را از آنجا عبور دهند. اگر کسی بی گذار به آب می‌زد در خطر این بود که عمق زیاد باشد و غرق شود. امروزه کسی که بدون بررسی کافی کاری بکند که خطر عدم موفقیتش زیاد باشد را به این اصطلاح تشبیه می‌کنند.

دستشان در یک کاسه است

در قدیم در عروسی‌ها آب گوشت درست می‌کردند و پلو غذایی گران بود و امکان پذیرایی با آن را نداشتند ضمن این که کاسه و بشقاب هم کم بود و در عروسی‌ها معمولاً هر دو نفر باید از یک کاسه غذا می‌خوردند و چون قاشق و چنگال نیز در مضیقه بود بسیاری از مردم در آب گوشت، نان ترید کرده و دو نفری با هم می‌خوردند. در واقع از آنچه سهمشان شده بود مشترکاً استفاده می‌کردند و هر دو از یک کاسه استفاده می‌کردند و دستشان در یک کاسه بود. چون با هم شریک بودند. اگر بخواهند بگویند که دو یا چند نفر با هم اشتراک منافع دارند این مثل را می‌آوردند.

الکی

قبل از اینکه فن‌آوری ساخت توری سیمی فلزی به وجود بیاید، پارچه‌ی نازک و پر از سوراخ ریز در بازار تهران فروخته می‌شد که چون برای الک کردن استفاده می‌شد به آن پارچه الکی می‌گفتند. در آن زمان الک چوبی بوده که پارچه مخصوص الک کردن را به آن میخ می‌کرده‌اند. این پارچه بعد از چند بار الک کردن پاره می‌شد و باید دوباره از آن پارچه می‌بریدند

و به بدنه چوبی الک می کردند. به خاطر دوام کم این پارچه که به پارچه الکی معروف بوده امروزه هر چیز کم دوامی را می گویند: الکی

معما چو حل گشت آسان شود

وقتی کریستف کلمب امریکا را کشف کرد مشهور شد و عده‌ای به حسادت برخاستند. او این عده را به ناهار دعوت کرد. پس از صرف غذا، دستور داد برای هر کسی یک تخم مرغ پخته آوردند. کریستف کلمب از آنها خواست که تخم مرغ را به طور افقی نگهدارند. هر کس تلاشی کرد و موفق نشد. آنگاه از وی خواستند که خودش این کار را بکند. او قسمت پایین تخم مرغ را شکست و تخم مرغ را بر روی آن قسمت که اندکی فرورفتگی دارد استوار کرد. همه به او گفتند ما هم این را بلد بودیم. کریستف کلمب به آنها گفت من نمی گویم تنها کسی بودم که می توانست این کار را بکند ولی من آن را انجام دادم. پس معما چو حل گشت آسان شود. از آن زمان این کنایه را در وقتی به کار می برند که به خاطر ابهام در کار افراد بلامتکلیف و سرگردان باشند و کسی خبر تازه یا تجربه‌ای را مطرح کند که ادامه کار روشن شود.

دل خون شدن

وقتی کاری منجر به عصبانی شدن فرد گردد شدت جریان خون افزایش می یابد و میزان خون که وارد قلب می شود چند برابر زمان آرامش عصبی است. این را کنایه از غم و غصه خوردن گرفته اند.

تا سه نشه بازی نشه

شاید قدیمی‌ترین مستندی که پیدا کرده‌ام به اصول میتراپی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک برمی‌گردد. این سه یعنی اول فکر مثبت و خیر به ذهن افراد می‌رسد. دوم آن افکار را بیان می‌کنند، سوم به عمل درمی‌آورد. پس برای این که نتیجه به اجرا و عمل رسیده و مشهود شود باید هر سه صورت گیرد. این ضرب المثل را در مواردی به کار می‌برند که ممکن است به مشابهت تا دو بار تکرار شود و افراد معتقدند که این سومین بار هم رخ خواهد داد.

سه شد

کنایه از خراب شدن کار است. همانطور که پندار و گفتار و کردار نیک هست، پندار بد، گفتار بد و کردار بد هم وجود دارد یعنی فکر زشت به گفتار ناپسند و سپس به عمل غلط منجر می‌شود. بدترین آن است که به سومی یعنی اجرای افکار باید برسد یعنی کار به خرابی و فساد برسد باید منتظر نتایج ناراحت کننده بود.

به شتر گفتند چرا زانویت کج است

گفت کجای من راست است

هرگاه کسی مثلاً از اداره‌ای انتقاد کند در فلان قسمتش که کارم افتاده بود مرا اذیت کردند، کسی که سایر دواير آن اداره را دیده و هیچکدام بهتر نبوده‌اند این مثل را می‌آوردند. وقتی کسی از روش غلط شخصی در موردی گله می‌کند، دیگری که کارهای دیگر آن شخص را دیده

و هیچکدام را به صواب ندیده این تشبیه را می‌آورد که یعنی تمام اعمال وی به همین روال است.

شلنگ انداختن

شلنگ بر وزن جلنگ، در معنی دراز پای آدمی را گویند که از بیخه ران تا نوک انگشت را گویند و در مثال به اندازه یک جست زدن به یک گام را آورده‌اند.

خر عیسی اگر به مکه رود چون بیاید هنوز خر باشد

تعبیر به اینکه کسی در معرض علوم قرار گرفته ولی چیزی یاد نگرفته. عیسی با خرش سفری کرد و معجزات بروز می‌داد و افراد را توصیه و نصیحت می‌کرد و مسلماً خر او از این موارد تغییری نکرده. و چیزی یاد نگرفته است.

خودم کردم که لعنت بر خودم باد

هارون الرشید زنی زیبا داشت که دختر عموی وی بود. روزی با زنش قرار می‌گذارند که یک خواسته هارون داشته باشد که همسرش باید بدون چون و چرا پذیرفته و عمل کند و زنش هم یک درخواست داشته باشد و هارون بدون تردید اقدام کند.

زن هارون از او می‌خواهد که با اولین کنیز که وارد اتاق شود معاشقه کند. هر چند هارون سعی در منصرف کردن زن دارد که قبول نمی‌شود و هارون با یک کنیز که ایرانی بوده معاشقه می‌کند و مأمون به دنیا می‌آید و مأمون ، امین را که فرزند دختر عموی هارون بوده شکست

داده و مقتول می‌کند و خود به حکومت می‌رسد. روزی مامون به دیدن آن همسر پدرش می‌رود و آن زن دلیل بدبختی خود را از کرده و اصرار نایب‌جای خود می‌داند. برخی ضرب المثل، چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی را نیز از همین حادثه می‌دانند.

سنگ صبور

در قدیم بسیاری زنان یک سنگ را در اندازه‌ای که در دست جا بگیرد انتخاب کرده و شسته و در گوشه‌ای می‌گذارند و هر موقع غمگین بودند ظاهراً با آن سنگ درد دل می‌کردند. با این تشبیه که فقط سنگ می‌تواند این همه غم را بپذیرد و عمل کند. سنگ مذکور را سنگ صبور می‌نامیدند.

موی دماغ شدن

وارد کردن موی اسب در منافذ بدن از شکنجه‌های متداول بوده. این موها باعث ناراحتی زیاد بینی می‌شد و عذاب آور بود. این ضرب المثل کنایه از مزاحمتی است که ترجیح می‌دهند نباشد.

دَرِ باغ سبز

شک نیست که در سرزمین خشکی مثل ایران باغ سرسبز ، زیبا و دلپسند است. در اروپا هم این مثل را به صورت این که من به تو قول باغ گل رز نداده‌ام استفاده می‌کنند. کنایه از این که سخنان و قول‌های فریب دهنده نگفته بودم.

خون مرا در شیشه کرده

کنایه از زجر و عذاب زیاد است و به زمان برمی گردد که حجامت یعنی خون گرفتن از بدن را شرط سلامتی می دانستند. بدینگونه که ریشه بسیاری بیماری ها را در زیادی خون می دانستند و با حجامت آن را کم می کردند. گرفتن خون با وسیله ای شبیه شاخ انجام می دادند که تویش خالی بود. با تیغ، جراحی در بدن به وجود می آوردند و یک سر شاخ را به محل جراحی می چسبانند و از طرف دیگر هوا را می مکیدند تا باعث خروج خون از جراحی شود. گاه خون را در شیشه می کردند تا به شخص حجامت شونده بگویند که چقدر خون از بدنش کم شده و به زودی حال بهتری خواهد داشت. چون تیغ زدن و شاخ گذاشتن و مکیدن باعث درد و ناراحتی زیاد شخص می شد این را تشبیه به هرگونه عذاب کشیدن کرده اند.

عاقبت به خیر شوی

یکی از امپراطورهای رم دستور داد تمام مردم روم بیایند و بارگاه او را ببینند و به هر کس هدیه ای داد و پرسید آیا کسی باقی مانده گفتند زاهدی بالای کوهی در نزدیکی شهر هست که نیامده. دستور داد او را آورند و زیبایی و تجمل دربار امپراطور را نشان دادند. امپراطور به او گفت: چیزی بخواه. زاهد گفت نمی خواهم. سزار گفت: پس مرا دعا کن. زاهد گفت عاقبت به خیر شوی. سزار او را مسخره کرد و گفت در این مقام که هستم این چه دعای بی خاصیتی است. زاهد گفت چیزی بیشتر نمی گویم. و رفت. سزار در جنگ با ایرانیان پیمان شکنی کرده و حمله نمود و شکست خورد و اسیر شد. وقتی به دستور پادشاه ایران قرار بود به آتش افکنده

شود زیر لب یاد زاهد کرد و وقتی پتدشاه ایران از مترجم خواست ببیند چه می‌گوید سزار شرح ماجرا گفت و پادشاه او را بخشید و زندانی کرد.

از خجالت آب شد

شیخ بایزید بسطامی سی سال در شام و عراق می‌گشت و ریاضت می‌کشید و گویند که حضرت امام جعفر صادق (ع) را نیز خدمت و شاگردی کرده است.

نقلی شده که روزی مریدی از حیا و شرم مسئله‌ای از وی پرسید، شیخ جوابی آنچنان مؤثر داد که درویش آب گشت و روی زمین روان شد.

در این موقع درویشی وارد و آب بر زمین دید و پرسید که این آب چیست، با یزید پاسخ داد یکی از در درآمد و سؤالی از حیا کرد، جواب دادم، طاقت نداشت چنین آب شد از شرم.

خاک بر سر

در دوره‌ای که حجاج یوسف ثقفی حاکم بر ایران نیز بود تعدادی از خوارج به فرماندهی یکی از معروف‌ترین آنها به مازندران فعلی آمدند. حجاج یک فرمانده عرب را به سرکوبی او فرستاد ولی وی نتوانست در شکست دادن آنها توفیقی بیابد بنابراین از یک فرمانده محلی مازندران کمک خواست و او توانست خوارج را شکست دهد. فرمانده عرب طوری گزارش کرد که گویی وی توانسته این کار را بکند ولی خبر به حجاج رسید که واقعیت چیز دیگری است. حجاج دو گاری یکی پر از طلا و دیگری پر از خاک به مازندران فرستاد و معتمدان خود را گفت اگر ثابت شد

فرمانده عرب خوارج را شکست داده بر سر او طلا ببارید و اگر دروغ گفته باشد خاک بر سر او بریزد. از آن زمان خاک بر سر یعنی بی عرضه.

این نیز بگذرد

در قدیم رسم بود که مُهر سلطان، بر روی انگشترش نقش می‌شد و هرگاه سلطان می‌خواست نامه‌ای را مهر کند انگشتر خود را به پای متن نقش می‌کرد. سلطانی اعلام کرد هر کس متنی را بیاورد که هرگاه وی آن متن را بر پای نامه مهر کند خودش عبرت بگیرد و دریافت کننده نیز تذکری اخلاقی دریافت نماید. درویشی آمد و گفت: بنویس، این نیز بگذرد. خودت نگاه کنی درمی‌یابی که حکومت نیز پایدار نیست و مخاطب نیز چنین پیامی دریافت می‌کند.

آسمان و ریسمان بهم بافتن

این دو کلمه آسمان و ریسمان شاید هم قافیه باشند ولی هیچ ربطی به هم ندارند. این کنایه را وقتی به کار می‌برند که کسی سعی کند چیزهای غیر مرتبط را به هم ربط دهد

در هفت آسمان یک ستاره هم ندارد

در آیین میترائیسم که دین هفت هزار سال پیش ایرانیان بود بر این عقیده بودند که آسمان هفت طبقه است. دیگر این که با تولد هر نفر، یک ستاره هم آفریده می‌شود. بنابراین کنایه از این است که ظاهراً این شخص در نظام هستی، حقی برای او در نظر گرفته شده است.

جگرش خون است

در کیش میترائیسم وقتی حیوانی را قربانی می‌کردند، مغ (روحانی) آن دین می‌آمد و شکم حیوان را می‌درید و جگرش را درمی‌آورد و در دست می‌فشرد و با نگاه به آن، پیشگویی می‌کرد. اگر از جگر خون زیاد می‌آمد نشان از حوادث ناراحت کننده داشت. حال این عمل را با تفسیر به گذشته می‌گویند یعنی چون سختی زیاد کشیده جگرش پر خون شده است.

خر کریم را نعل کنی

اصطلاحی است که وقتی به کسی بخواهند بگویند باید پول خرج کنی. در زمان شهرداری کریم آقاخان بوذرجمهری بر تهران که آن زمان به شهرداری، بلدیه می‌گفتند، شاعری گفته:

گر در بلدیه سنگ را لعل کنی صد قاعده از خودت اگر جعل کنی

اندر برشان جوی ندارد تأثیر الا که خر کریم را نعل کنی

اشاره به کریم شیرهای دلقک دربار ناصرالدین شاه که وقتی می‌خواست از رجال پولی دریافت کند می‌گفت خر کریم نعل لازم دارد.

گربه شور

گربه خودش را نمی‌شوید یعنی وارد جایی که آب روان است نمی‌شود بلکه با زبانش خود را می‌لیسد تا پاک شود که البته روش خوبی نیست. هرگاه کسی بطور کامل حمام نکند و سریع روی خودش آب بریزد و بیرون آید این اصطلاح را می‌آورند البته در باره ظروف هم اگر خوب تمیز نشوند استفاده می‌گردد.

دندان روی جگر گذاشتن

در زمانی که ایرانیان آیین میتراپی داشتند (هفت هزار سال پیش) وقتی برای میترا قربانی می‌کردند که گاو یا قوچ (گوسفند شاخ دار) بود مغ (مسئول روحانی میتراپی) جلو می‌آمد و شکم حیوان قربانی را پاره می‌کرد و جگر را درمی‌آورد. (مغان متخصص پیشگویی آینده از طریق نگاه کردن، لمس کردن و گرفتن جگر زیر دندان بودند و صبورانه این کارها را می‌کردند.) این عمل در نزد عوام دندان روی جگر گذاشتن به مفهوم صبور باش آمده است.

صحت حمام

افراد عادت داشتند وقتی بعد از یک هفته یا حتی مدت بیشتری موفق می‌شدند حمام بروند وقتی دیگران آنها را می‌دیدند چون حمام به معنی دور شدن از میکرب و آلودگی و نجس‌ها بوده، می‌گفتند صحت حمام یعنی از صحت و سلامتی تنظیف برخوردار شده‌اید این اصطلاح بعدها تبدیل به ساعت حمام شد.

مرده شور ترکیبش را ببرد

سبحان، نام درویش، معدودی کلمات حکمت و عرفان را بدون ربط بین آنها روان می‌گفت و تا زمانی شنونده گمان می‌برد که به جد می‌گوید و فهم آنها بر شنونده دشوار است. روزی ناشناسی در خانه درس میرزا ابوالحسن حکیم معروف به جلوه حاضر شد و در میان مباحثه همان الفاظ مسلسل گفتن گرفت.

حکیم چند لحظه متحیر به او نگریست و سپس به فراست، هزال بودن او را دریافت و گفت: مفرداتش خوب است اما مرده شور ترکیبش را ببرد.

شک نیست که جوهره‌ی تمام انسانها یکی است اما اگر کسی بدکردار باشد، به کنایه این را می‌گویند.

دزد زده به کاهدون

کنایه از اینکه اشتباه کرده و به خواسته‌اش نمی‌رسد. کاه ساقه گندم است که در قدیم بسیار کم ارزش بوده و توی پُشتی یا امثال آن را پُر می‌کردند. اگر دزدی به محل نگهداری کاه وارد شود و همه کاه‌ها را نیز به سرقت ببرد، چیزی از نظر اقتصادی عایدش نمی‌شود.

دستتان درد نکند

این جمله را بابت تشکر می‌گویند ولی باب منفی آن یعنی درد از این می‌آید که در قدیم کشاورزان گاه برای دروی محصول علاوه بر فرزندان، از همسایه و دوستان نیز کمک می‌گرفتند و جمع آوری محصول، کاری پر زحمت و خسته کننده بود. صاحب مزرعه از باب تشکر جمله بالا را می‌گفت.

هلف دونی

این کلمات کنایه از زندان است. در واقع زندان به معنی محل خاص نگهداری متهمین در ایران وجود نداشته و از زیرزمین دارالحکومه و یا سربازخانه برای زندانی کردن افراد استفاده

می کردند. گاه که تعداد افراد زیاد بوده آنها را در محلی که چهار پایان مانند اسب و استر را نگه می داشتند و در کنار چهار پایان، علوفه آنها را نیز انبار می کرده اند محبوس می نموده اند. برای اینکه کلمه زندان یا طویله استفاده نشود مردم از کلمه علوفه دانی - برای اشاره به محل نگهداری محبوسین بهره می گرفتند که نزد عوام تبدیل شده به هلف دونی. ممکن است هدف خفت و اهانت به زندانی نیز مورد نظر بوده یعنی ترا در جایی که حیوانات هم بدون اجازه نمی توانند خارج شوند قرار ده و غذای حیوانات را نیز در دسترسات می گذاریم.

دلم آب شد

اگر وقتی گوسفندی را پوست کرده اند نگاه کنید مقداری حباب بین پوست و گوشت و داخل شکم گوسفند وجود دارد که افراد معتقدند وقتی گوسفند ترسیده، قسمتی از گوشت بدنش آب شده و حبابها حاصل آن است. چون معتقد بودند که دل و جگر محل استقرار شجاعت است وقتی ترسی دست می داد می خواستند اغراق کنند که بسیار ترسیدم، می آوردند که آنقدر موضوع وحشتناک بود که حتی دلم که محل جسارتم بود نیز آب شد.

مآخذ

- 1- ریشه‌های تاریخی امثال و حکم ، مهدی پرتوی آملی
- 2- گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی، دکتر بهرام گرامی
- 3- قند و نمک، جعفر شهری
- 4- فرهنگ عوام، امیر قلی امینی
- 5- شاهد مثال، احمد ریاضی
- 6- داستان‌های امثال ، مسعود حبیب‌اللهی
- 7- شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی